

93



بسم الله الرحمن الرحيم

**باب نهم در امامت** باید دانست که اول مسائل خلافیه این باب است  
که اول است گویند که بزومه مکلفین واجب است که شخصی از میان خود  
رئیس گردانند و اتباع او در آنچه موافق شرع است لازم گیرند و او را در  
امور مشروعه مدد و معاون باشند زیرا که جمعی انسان است که هر فرقه  
برای خود منشی مقرر میکنند **تعل جانیه** امامیه گفته اند که اگر نصب امامت  
با اختیار است جائز بودی البته عزل امام نیز با اختیار جائز بودی و **الثانی**  
**بأجل** فاما مقدمه مثله اهل سنت خواب داده اند **دوم**  
**بأجل** پس اول هم مثل اوست که طاعت ممنوع است و منسوخ  
آنکه ولی زن مالک نکاح او میباشد نه مالک فسخ نکاح پس رواست که بگوید  
با اختیار جائز باشد نه عزل و اگر گویند که حقیقی در اینجا فسخ نکاح نمی



شود بر گردانید هست نه ولی گوئیم حقیقتی در بیجا هم غزل امام را مخصوص  
با اختیار امام گردانید هست اگر خوب بود در اغزل کند هامت را درین دخل  
نژاده بمبار زن که عقد نکاح بدست در رضای اوست و از آن عقد بدست  
شهرت نه بدست زن کند از این منقح **نقل حاشیه** ای امام صبیحة

عند المكلفین خلافة الرسول  
*از وقت*

تردیک مکلفین خلافت رسول  
علیه السلام  
فی اقامة الدین و حفظ  
در تمام کردن دین و نگاه داشتن

بحیث یجب اتباعه علی کافة  
دایره اسلام  
بانی طوری که در وقت دارنده تا بعضی را بر کرده  
الامة والذی

هو خلیفته لیسمی اماما و قولنا  
او خلیفه او مسمی شود تا امام و قولنا  
یجب اتباعه

یخرج من بنیة الامام  
بر آورده شود بجز مکر کردن او امام  
فی ناحیه و یخرج

بسیار است ایضا و لا یجب اتباعه  
در ناحیه فرار آورده شود  
مختصه ایتم اول و حقیقت ثابت او



على كافة الامم بل على من فله خاصه و

*برگروه است . بکبار حکم گویند نامی و تحقیق*

مخرج الاصل المعروف ۱۲ متن اما شارع اوصاف رئیس را

*در آرد امور المعروف* و شرایط و لوازم او را بیان نموده باز

بی نظامی و فساد ریاست چون بر طبق آن شرایط و لوازم رئیس واقع شود

محموظ نماید و همین است این شریعت که در امور جلیه انسان خود متصد

تبعین و تخصیص نمیشوند بلکه بوجه کلی اوصاف و شرایط و لوازم آن امور را

که باعث صلاح عالم و حفظ النظام تواند بود میان می نمایند و تعیین و تخصیص را

حواله بر قتل صاحب اختیار خواهد یکس باشند خواه جماعتی میکنند مثلا در امر

نخاج اوصاف سلوک که چنین و چنان باید و شرایط نخاج که استیارات و تقاضات

و مهر و ولایت است لوازم این عهد را که مان و تفقه و مسکن و دیگر امور اند

بیان فرمودند و تعیین مشکومات را که فلانی با فلانی نخاج کند و فلانی با فلانی

اصلا متعرض نشده اند و علی بن اقیاس در جمیع معاملات بلکه در امور دینی

نیز فرموده اند که **فمن سألوا أهل الذکر ان ینصروهم لا یجوز**

*و تعیین مجتهدین پس بگویند که ای ذکر را اگر بایستد شما را*



و علما اصلا کرده اند آری شخصی بطریق وحی یا از راه ذر است و متبع  
 فرامین حصول الامنی معلوم شد و استحقاق او این مرتبه را بیان فرموده نور علی بن  
 خلیفه در حق خلفا را بعد و بعضی صحابه دیگر واقع است و امامیه گویند که مس  
 عام را مقرر کردن بر ذمه خدا واجب است حال آنکه در الهیات گذشته است که  
 شدن چیزی بر ذمه خدا معنی ندارد بلکه واجب چیزی بر مضافی نشان است  
 در بوسیت است و نیز کارهای مکلفین از اقامت حدود و جهاد اعدا و  
 پنجه جویش و تقسیم غنایم و جنس ذمی و ترویج احکام و غیر ذلک واجب است  
 بوجوه خمس عام است پس باید که نصب او نیز بر مکلفین واجب باشد  
 زیرا که مقدمه واجب بر کسبی واجب میشود که واجب بر ذمه اوست نه بر دیگری  
**نقل مائیه قالوا نصب الامام ایض من الواجبات**  
*گفته نصب امام ایض من الواجبات است*  
 بالاجماع و الا الواجبات ایما نضم بالامام و  
*برای همه و واجب است امان او شان امام*  
 بالاجماع و الا اجتماع الا بالامام فندس و  
*و اجتماع است که امام از مصلحت کردن*

کتب معتبره  
 در فقه امامیه  
 و احکام  
 و غیره



او بهم قلنا من الواجبات العامة كالاعين

*یا تمام کردن تقسیم باران و واجبات عامه است مانند امر*

والصالح وهو انما يجب على اهل الحل والعقد

*و مانند او جزا است که در حدیث برای حل و عقد*

وهم بعد الیهم لا یتروکونه ۲۲ اتفاق متن مثلا وضو و شستن عورت

*و اینها بعد از آنهاست از ترک گفته او در اینها و استقبال قبله و نظایر آن*

و مکان هر روزه متصل است نه بر ذمه ابرئیم نصب امام که مقدمه واجبات

بسیار است و آنها بر ذمه مکلفین اند نیز بر ذمه مکلفین واجب است نه بر ذمه

خدا بلکه اگر بنا بر نظر کنیم معلوم توایم کرد که نصب امام از جانب خدا متضمن

منفاسد بسیار است **نقل حاشیه** و لان فی زمان وجود الاما

مخاف المکلف *در این وقت در زمان وجود امام*

فی فعل الطاعة و یتروک المعصية *و خوف المکلف پس سبب طاعت میکند او را که گناه را*

لاجل الخوف منه *برای سبب خوف از آن است که گناه او معصیه*

و ذلك من *از آن است*

*انکه*



اعظم المفاسد بخلاف ما اذا لم يكن منضوياً بالله  
*از بزرگ مفاسد بخلاف اینکه نه هرگاه آنچه منضوب از الله*

تعالی بل منضوب العامة فان دح لا يخاف الا متقلاً  
*تعالی بلکه منضوب کرده باشد عامه پس کسی که آنست نه ترسد او که مقدار*

ما يخاف العامة لا زما هم هم امضاج متن زیرا که آراستی  
*تا آن چیزی که می ترسد عامه لازم است اولاً عالمیان مختلف و خواش*

نفوس انبیان متفاوت پس در تعیین شخصی بلکه شخصی جدید برای تمام عالم  
*در جمیع از همه بقا و دنیا سوجب را که بیشتر نیستند یا که کمتر است برج و مرج و منجر*

متعطل امر امت و علیه تعلیل و حصول تقیة آن شخص بلکه در معرض  
*بلاکت انداختن انبیان و همیشه خائف و محتفی بودن آن اشخاص است*

نقل ما یستعمله قولکم انه غیر ظاهر ولا ناه ولا امر قلنا  
*قول ما یستعمله او غیر ظاهر است و نه نهی کننده و نه حکم کننده گفتند ما*

ذلك لا یفصح فان یفصح وجوده لطف احسن  
*آنرا نه قابل قیاس است پس تحقیق نفس و مجرد او لطف دوم*

واللطف حاصل حال ظهور و غیبه و مما کالینسته  
*پس لطف حاصل آنست حال ظهور و غیبت و آن هر دو یک لطف است*

و انصافه و تصدیقه  
و انصافه و تصدیقه

الى معتقديه سبحانه كحال النبي صلعم في استناده  
*طرف كبري كاعتقاد وادب وسان ماننده لشي صلى الله عليه وسلم در تصديقه*

في الغار المقده اذ في شرح الاصول الى علم الاصول *تعلق حاشيه هذا*  
*در عبار در شرح اصول كبرى ٢٢٠٠٠*

الجواب تناقض ما ذكره المقداد نفسه في شرح  
*جوابت كه شافعي ميگفتند ان عيني كه ذكر كرد او را مقده انفس او را در راج*

الفضول في محب العدد الائمة حيث قال الحق  
*مفصول در دوستي شمار ائمه چنانكه گفت والحق*

خلافة ابي لا يجوز تعداد الائمة لان وجود  
*خلاف او ابي نه جائزست شمار ائمه بر ائمه تحقق وجود*

الامام عليه السلام نفسه غير ملحق بالذوق  
*امام عليه السلام نفس اوست غير ملحق بذي ذوق*

لما نبيا من تعريف اللطف انه لا يبلغ الا الحياء  
*بر كاه بنی از تعریف لطف تحقق یافت که بزرگ است*

وح حاز وقوع الفتنة مع وجوده فلو تعذر  
*جائزست وقوع فتنة مع وجود او پس اگر شمار*

نعم



لزم نقض الغرض من بصبه فليتامصل ۱۲ مفتاح

لازم باشد نقض الغرض از نصب کردن او پس هر چه می آید ثابت منقح

نقل حاشیه نواصب گفته اند که برین تقدیر امامت مشایخ ملته ثابت میشود  
نه امامت علی بحیث حصول لطف بوجود ایشان در زمان ایشان با شهادت اسلام  
در اوان ایشان چه تحقیق علی در خلافت خویش نقض اسلام نموده و در باره  
حسن لطف ترک امامت بود و در طلب حسین و خروج او فساد ششستر  
و منتشر گشت و باقی ائمه تا آنکس که او را مهدی می خوانند متخلفی و منکرند  
که در دنیا با ایشان اتقاعی بوده و در دین پس حجت شما برای مشایخ نماند  
بهم میرسد نه برای ائمه شما از جمله عرطا المستقیم این یونس تن جنانچه در حق  
جاءه که اعتقاد امامت انبیا دارند همین قسم واقع است پس نصب امام لطف  
کفایت و آزار دهنده ضد واجب دانستن سخن سب که عقل سرسری از ایاچه  
میکند و بعد از نامل بر کز توجیه میکند و اگر نصب امام لطف باشد بشرطی باشد  
که امام را باید و اطهار و عله و کتب مخالفین و معاندین نیز همراه باشد  
و الا مفاسدی که نکورند دست بگیران اند و چون تائید و اظهار اصلا  
در سبقت لطف بودن آن صریح مخالف عقل است و آنچه بعضی از علماء

امامیه در جواب این سخن گفته اند که وجود امام لطفی است و نصرت او و تصرف  
 دادن او لطفی دیگر است و عدم تصرف ائمه از جهت فساد دیندکان است  
 که ائمه را با این مرتبه احاطت و تهدید نمودند که بر جان خود خائف نشدند طهارت  
 امامت بیلهوتی کردند و رفته رفته امام وقت غیبت کبری اختیار نمودند و غیر از  
 امام از نفسانی بدنامت و چون نصرت او را ندیدگان سبب سوء اختیار  
 خود ترک کرده باشند بر ضرر خدا چه فایده است لازم می آید نقل **حاشیه**

قال العلامة الحلبي واللفظ ان كان من فعل الله  
 كفت علامه **حظ** و لطف اگر باشد از فعل الله

تعالی و جب علیه فعله وان كان فعل المكلف  
 تعالی واجبیت بر او فعل او و اگر باشد فعل مکلف

و جب علیه تعالی ان يعرفه اياه وان لم يعرفه  
 واجبیت بر او بدست آید نسبتاً به او و اگر او را بخشنند و اگر او را تعجبند

عليه وان كان من فعل الله  
 بر او و اگر باشد از فعل او و آن چیزی که باشد جایز است مکلف کرده باشد

تعالی الفعل اللطيف فيه الا بعد ان يعلم ان الله  
 فعل را برای لطف کرده شد و جزو مکلف است که او را تعجبند

در جواب



الغير بفعله لا محالة اذ لا يصح ان يوجه

*غير بفعله او يبينه برهانه صحيحه ووجهه ووجهه او*

على ذلك الغير لاجل مصلحته يعود الى غيره

*برايه غير* *راي بزرگي مصلحت او عود بكنهه طرفه ووجهه*

ان يكون له فدية مصلحته كما اوجب على النبي

*ايضا بانه براي او در مصلحت او خداي و اوجب خود برني ص*

اداء الرسالة لنفع الغير ونفقه انتهى نقله عن

*اداي رسالت براي نفع غير و نفقه او انتهى نقلت از*

نسخ المسترشدان وموافق في ان الامة

*نسخ المسترشدان داوت صحیح درين تحقيق اتم*

لا يكفون باداء لوازم الامامية الا بعد

*ز مكلف انه ما دای لوازم امت امامت بمرجه سنی*

العلم بان الاممة يفعلون في حقهم الاعانة والتا

*در يانين تحقيق امت مكنته در حق لوشان امد و نتم مكنه*

لهم في قوالهم وفعالهم وافهم ان مفتاح

*راي ادو در قول ذي لوشان و فعاله اولان بر نعم كنند ما كنهان*

متن و استتار و خوف سنت انبیاء و اوصیاست آنحضرت صلی الله  
علیه و سلم نیز در غار حینف کفار مستتر بوجه اندیس درین جواب سر  
عظمت و کثرت نبوتی است از مقدمات مانع در اعتراض زیرا که معترض  
میگوید که وجود امام نسبت به تصرف و نصرت لطف است و مدد و نصرت  
و نصرت متضمن مفاسد کثیره حال آنکه در محیی است که آن مفاسد را  
دفع کند و الا بهر چه سر ای کرده باشد و درین جواب دفع آن مفاسد را  
مطلقا تعرض کرده و آنچه گفته است که بعد کان ترک نصرت او موقوفه اند  
نیز غیر مسلم است زیرا که هیچیک از مورخین اهل سنت و تشیع خصوصاً زید  
دو اقفیه و ماؤسیه و اطمینیه نه نوشته اند که کرده کسی از ملوک و سلاطین  
اخافت امام وقت کرده باشد و نیز اخافتی که موجب استتار است اخافت  
تقل است و در حق ائمه آن خود موجب استتار بلکه موجب خوف است  
زیرا که ائمه با اختیار خود میزند و چون موت ایشان با اختیار است  
دیگر خوف از قتل و چیزی ندارد و چنانچه این قاعده را کلمتی در کافی بر روایات  
بسیار است کرده و بابی علیه رای این مسئله عقد موقوفه و نیز ائمه بغیر  
امر الهی چیزی نمیکنند پس لابد احتفای ایشان نیز مامر الهی خواهد بود و چون



امر الهی با حقا آمدن آن احتفا و نوب بهر اسال کشید و دین و ایمان  
 سجدی در هم و بر هم شده که اصلا اصلاح بزرگانند و دیگر عطف را در کمالش  
 و نیز گوئیم که اگر احتفا بنا بر اخافت امر الهی واجب باشد لازم آید که انبیا  
 و اوصیای که مستتر و محقق نشدند تا رک واجب باشند مثل حضرت  
 ذریا و یحیی و امام حسین علیهم السلام معاد اند من ذلک و اگر واجب باشد  
 بلکه مندوب یا مباح شود لازم آید که جامع محقق و مستتر ترک واجب که  
 تبلیغ احکام و اقامت دین است برای مندوب یا مباح کرده باشند و مع  
 احتش من الاول و اگر امر الهی مختلف آمده در حق **دوست**  
**فاحش تر است از اول** تا کین بطریق مذب یا اباحت و در حق مستتر  
 بوجوب و فرضیت لازم آید که حقیقی ترک اصل کرده باشد و در حق  
 احد الفرقین و هو ایضا باطل عند الشیعه و نیز گوئیم که احتفا اگر اصل  
 پس قبل خود موجب خوف نیست و در حق ائمه لما ص من ان  
 الائمة یؤمنون باختيارهم **برگاه حکم شد از محقق**  
**دوست** **مردن از آن معتبر است** و اگر از اندام بدنی است  
 لازم که ائمه فرار از عبادت مجاهده و اجر خلیل و مشتق نموده باشند

زیرا که تحمل اذیت و مشقت در راه خدا اجربا دارد و جهاد سراسر مشقت  
و اذیت است و درجات عالیات مجاهدین مسلم الثبوت حالانکه امام از اعظم  
عباد اند و عبادت ایشان در برابر اعلی و اعظم از عبادت ساز است  
علی الخصوص اختفای صاحب الزمان را خود اصلا و ضمنی نیست زیرا که او را  
یقین معلوم است که سزاوارتر از عیسی بن مریم زنده است چنانکه مراد است  
و من مالک شرق و غرب زمین خواهم شد پس بگدا م جهت از طعن و تشنیع  
و تحریف و تکذیب مخالفین می ترسد و چرا بر ملا دعوت میکند تا مشقت  
اندازد انسان بر دارد و چرا مخالفت میکند با ائمه با ضعیف خصوصاً امام حسین  
که آنها را اظهر و جرحه بیش از حد رسانیدند بلکه کفایت نقل و خون رسانیدند و آنها  
ترسیدند و امر بالمعروف و نهی عن المنکر بجا آوردند حالانکه آنها را طول عمر  
معلوم نبود و تسلط خود نیز معلوم نبود محض آداء اللواجب و طلب

امر ضامته الله تعالی بدن و مال *او را برای جرب و طلب*  
*برای خردی استعدتالی* و عرض خود را در راه خدا تا کردند و آنچه

تبریف مرتضی در کتاب تنزیه الانبیاء و الائمة با این سخنان که خلی قریب  
بغض از من شبه شده گفته است که فرق است در میان صاحب الزمان و

وین  
و



7  
و در میان ابا بکر کرام او که او مشار الیه است بکنند مهدی قائم است  
و صاحب سیف و نسان و قاهر اعداء و منتقم از مخالفین و فریل ملک  
و دولت آنها است پس در اخوی است که دیگران را نبوده کلامی است  
شبهه بنده بان مجانبین یا خرافات لغابین زیرا که خوف قتل خود البته  
منشئی است بلکه صراحتاً او را بر یقین معلوم است که هر کسی که بدست  
و ملاقات با عیسی بن مریم خواهم نموده و امامت نماز او خواهم کرده و باو حال  
مقابله خواهم کرده و مردم را بعبادت خدا طوعاً و کرهاً خواهم جسیانند  
و انتقام و اجبی از اعداء خود و اعداء اسلاف خود خواهم گرفت بعد  
بیمه خود نمود و خوف الالف خواهم مرد پس این موجبات امن و امان  
نجا طر نمی آرد و بواعث خوف را که محض موهوم اند پیش نظر دارد و حال آنکه  
آن بواعث هم خلاف واقع اند زیرا که صاحب الزمان را که امام است  
البتة علم با کفان و نامکون حاصل خواهد بود و الا اقل از زبان کسی که درین  
عنیت از شیعه با و میرسد شنیده باشد که مخالفین او هرگز دعوی نهند  
بر او پیش از نرسال بلکه زبانه قبول نخواهند داشت زیرا که نزد مخالفین  
از سلمات است که ظهور آیات بعد الامین بگیرد و دو صد از هجرت می باید

مکدر و بعد از آن علامات قیامت شروع خواهند شد و نیز مخالفین او میکوبند  
که مهادی سرحد خواهد را بدند در او سطر آن و قریب خروج عیسی بن مریم  
خواهد بود نه بجا صلیب از آن و او را بر سایه خواهد کردند سردار بر سرین را می شنج  
او حرم شریفیه میکوبست نه سرین را می و دعوی امامت در عمر چهل سال خواهد  
کردند در حالت صغر و در او آن شیخوخت پس اگر در علامات و امارات  
مشوره خلاف کرده براید و در وقتی از اوقات مردم را در رنگ علماء  
و شیخ و عوت بدین و احکام شریعت بکنند و خوارق عادات و معجزات  
بنمایند یقین است که کسی متعرض حال او نخواهد بود الا اقل شیعه که ببل و جان  
خوانان این روزانه و از خدا این را در این خواهند و نیز او را خبر رسیده است  
که باقریه دعوی میکنند که مهدی بود عود با دست و ناوسیه دعوی میکنند که مهدی  
بود جعفر صادق است و محظوری میکنند که موسی بن جعفر است و این دعوات  
در تمام امت شایع و ذایع شده و هیچ کسی و نبال یکی ازین نزر کواران مابست  
مهدویت نیفتاد و نیز سائید او را چه امیر سائیدند و سید محمد جوینوری در  
هندوستان بیابک بلند ادعا مهدویت نمود و حاکم کنیز از افغانه در کن و  
را چه مانده خود را مهدی لقب کرده استماع او کردند و بچلیک آنها را قتل و سیاست را

ع

خبر



حضور تمام الف از بخت خیر المبتکر که در عراقین و خراسان تسلط  
 صفویه رود و در دکن سلاطین بهمنیه و عا و لشاریه که در نهایت مزب  
 غلو تسبیح داشتند بهم رسیدند و در بند و سندان در آن عهد که سلطنت  
 جهانگیر با و تنباه بود و نور جهان بسیم و اقارب او در معنی سلطنت میکردند و همه  
 از مردم عراق و خراسان بودند و زرا و امر او صوبه داران در همین نوبت  
 غلو تمام داشتند آنوقت را چرا از دست داد و خروج نفر نمود و اولیا خود را  
 محض نیاید تو هم از خانان ما در الهنر و قیصره روم از فائده و لطف محروم  
 دانت و او را به ضرور بود که اول مطرق طفره در بخارا و سمرقند یا در اسلام  
 بول ظهور نماید که خوف انبیرم باشد اینهمه اوطار وسیع و ممالک فسیح چه  
 بروی تنگی میکرد و آنچه تشریف مرقضی ذکر کرده که در ابتدا با اولیای خود ظاهر  
 و از اعدا خود مستتر بود چون امر طلب شد دیدند از دشمنان و دوست  
 سپیان شدند و دشمنان ما در آن خبر در افغان نگنند و موجب بر غلایند و  
 نشوند کلامی است که ما در افغان فن ما بخارا بان فریب توان داد و واقفان  
 زمین فن استنرا او تمسخر نمایند هیچیک از مورخین در تاریخ خود نوشته که حاجت  
 طلب محمد بن العسکری جاسوسی کرده و درون خانه ما در آمده باشند

یا حرف تلاش ایشان در آن زمان در بغداد و سرمن رای بزرگان حلق  
افتاده باشد یا خلفه و امرا و ملوک آن عصر را این دغدغه خاطر رسیده باشد  
غیر از علماء اثنی عشریه که در مقام توجیه غیبت آن بزرگ این احتمالات  
مربوطه ذکر میکنند کسی واقف این امر نیست مگر با حال از روی تاریخ اینهم  
به ثبوت ترسیده که در خاد حسن عسکری صبیح چنین و چنان پیداست  
و آن را در دم مهدی موعود دانسته در پی انداخته و او را قتل او افتاده خاشاک و کلا  
و معذرت غیبت کبری بعد از بنفاد و چند سال از غیبت آن بزرگوار واقع  
بودن مدت دراز خلفاء و ملوک و امرا آن عصر همه متفرض گشته بودند و در  
برهمن شده و که امام عاقل ماور میکنند که طفلی چهارم ساله ادعای امامت نموده باشد  
و صحیح بر وفق دعوی ظاهر نموده و ملوک و امرا آنوقت او را کذب  
و تخویف نموده در پی انداخته و افتاده جایجا جاسوسان تعیین کرده و یکی هر  
دیگری را وضعی ایجاد ساخته باشند تا فریاد و سائله بکنند و جانشینان آن  
و ملوک از طلب او دست باز نداشتند بلکه شدت در طلب و تحسین عمل  
آورده باشند در آن صورت غدر انخفا و غیبت کبری مسموع نیستند و باز هم  
در زمانی که مجلس طالب انداز آن امام عالمیقام نبودنل زمان دولت صفویه



بلکه از کبریا همه بجان و دل مشتاق دیدار آن عالمقدر باشند و جان و  
مال خود را نثار مقدم بجا یون آن محبوب دلها نمایند و همه متفق آن کلمه مال و شوق  
بنیاد بنهند و فریاد و فغان کنند که ای امام زمان بفرما در پس من و ما را بیدار  
خود مشرف ساز و آن جماعه در کثرت و عدویش از یک یابان و برگ  
در خشان باشند تو هم چندی از او باش تو را نبه در و ملو اتقدر حسن بود  
و بر سر خود را طاهر گردان ملکای در روز زیاد بر ما مضی در تسبیح و احتفال کویید  
منافی مضب امامت که سر اسر سنبا می او بر جماعت و دلیر می است خواهد بود  
با وجودیکه اصلا خوف جان ندارد و طول عمرش معلوم خودش ناقطع است  
و نیز امام را علم با کمان و ما کیون تر و ناسا عشریه ضرورت پس اینهمه  
اشتیاق فرق شیعه در بلاد عراقین و خراسان و هند و هند حصوا صلا  
یورب و بسکال و دکن و لکنه و فیض آباد مفضل او را معلوم خواهد بود و در مقدار  
کثرت افواج و پلین با و ساحتگی اینها با فزکیان و تو نچانه در آلا ن حرب که متعده  
و محصلان او دارند نیز نزد او طاهر و ما و صف اینهمه خود را مختفی داشتن  
تو هم آنکس مثل مرزا مظفر مرحوم کسی بدنا قصد کشتن من نماید کومرا نتواند کشت  
که مقدر نیست بر چه خیر حل توان کرد و بر امت و بر دین صالحان و انبیا و اصبا

گذشته اند و مخالفین و معاندین آنها در پی اید افتاده بلکه متک عرض  
و نقصان بدن و آفات نفس نشان کرده و آنگاه تن بسالمتی در رضا الهی داده  
و صبر را پیش نهاد و محبت خود ساخته و استوار و احتیاط فرار اختیار نکرده  
قوله تعالی **و کون من بنی قاتل معده ربیعان کثیر**

*قول اول است و بوده از بنی مقاتله بگردانند و در این سبیل*

فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله و ما ضعهوا

*این کلمت نموده برگاه که بر سبیل است تا در راه الله و ضعیف نمید*

و ما استکانوا و الله یحب الصابین حال که موت نشان

*و نه تکیه بگردانند و محقق الله و دست میدارد بگردان با اختیار نشان*

بنمود و بطول عمر و غلبه و تسلط خود در آخر کار یقین نداشتند و از عجاب

امر انبیت که شیعه قاطبه حزن صدیق اکبر را که بر نفس نفس خرابی غیر بود

از دست کفار و بنور نجات و **الله یعصمک من الناس**

*بگوشش بر شستش ز سیده و محقق الله نگاه خواهد کرد از او نشان*

محل گرفته و دلیل حین او فرار داده اند و این خوف شدید را که بر ارباب از خود بود  
آن طرف رفته و امام زمان بزعم خود ثابت میکنند و شبهه نمیبندند که چه میکنیم



حزن چیزی دیگرست و خوف چیز دیگر و جن چیز دیگر و رای این مرد  
 قال ابن المطهر الحلبي الجبان لا يستحق الامانة  
 كفت ابن مطهر حلى الجبان *زنت مصحح الامت*  
 وفي الواقع چنینست که مقاصد امامت از و بحصول نمی یابد اما حزن بلکه  
 خالف را نیز از استحقاق امامت دور افکندن تشبه بر پایی خود زدن است  
 سراوی الاخوان و یون کلام من الامامة عن  
 روایت کرده اند نیز از تمام او نشان *از ابانیه*  
 ابي حمزة الثمالی عن علی بن الحسین کنت متکلیما  
 الی حمزة *از علی بن الحسین* *یوم من یوم*  
 علی الحائظ و انما حزن متفکرا از دخل علی رجل  
 در محوط *و روز من حزن و متفکر* *نما که در داخل شهرش مردی*  
 حسن الثناک طیب الراحمة فنظر فی وجهی  
 خوب بود و حسن او *نوی خوش کرد* *بی دید در روی من*  
 ثم قال ما سبب حزنک قلت الخوف من  
 ما کفت چه چیزت سبب حزن تو گفت من که می ترسم *از*

علیه السلام قال قال علی بن الحسین  
 کفت ابوه *از علی بن الحسین*  
 علیه السلام

فتنة ابن الزبير قال فضحك ثم قال يا علي

*فتنة ابن زبير گفت پس خندید پس گفت تا علی*

هل رأيت أحدا خاف الله فلم يخفه قلت لا

*آیا دیدی تو کسی را که می ترسد از الله پس ترسید او را و او را نکشتم*

قال يا علي هل رأيت أحدا سأل الله فلم يعطه

*گفت تا علی آیا دیدی کسی را که سوال کرد از الله پس او را ندادند*

قلت لا ثم نظرت فلما رأته لم أحل محبت

*گفتم نه پس دیدم من پس معلوم شد از هر دو قسم علی محبت نکردم*

من ذلك فاذا تقابلت سمع صوته ولا أرى

*از آن پس با نگاه نمودم نمی بینید که می شنیدم او را و او را نمی دیدم*

تخصده يقول يا علي هذا الخضر ودرين خبر

*و بود و سبقت تا علی این خضر بود*

حاصل شد اول آنکه خزن و خوف اعدا امارت جن نیت و آن حضرت

سجده مستقیم امارت نمیشد بلیل ما ذکره المحلی و معو باطل

*آنچه ذکر کرد او را علی وارد باطل است*

بالاجماع  
*با جماع*



دویم آنکه ائمه نیز در بعضی اوقات محتاج تذکیر و تنبیه و ارشاد خضر علیه السلام  
بوده اند و خضر را مصیبت تذکیر و تعلم و تنبیه ائمه حاصل است پس افضلیت  
ائمه بر خضر ثابت نشد و خضر بالا حجاج مفضل است از انبیا یا مثل سایر انبیا  
پس افضلیت ائمه بر انبیا ثابت نشد و آنچه از حکایت عمار و استتار  
سید الابرار از خوف کفار در آن مذکور کرده پس کلامی است بموقع زیرا که  
استتار و اختفاء غیر تیار احتفای دعوی نبوت و کتمان دعوت بود بلکه  
بلکه از جنس تویر بود که کفار بر مقصد او مطلع نشوند و از هجرت مما  
نمانند و سر راه بگیرند و اینهم بارش بود چون کفار بر تقصیر و تقصیر  
و تناسلی بنا کنند نسبت طیبه مسوره هجرت در نموده این استتار و اختفای  
مستقیم علیه آن استتار و اختفای کردن بر چه چیز حمل توان کرد دعوت و تبلیغ  
احکام و اظهار نبوت درین اختفای سفر که ام یک بر هم شد تا قیاس  
صحیح مانند انیک گت سیر و تواریخ طیفین موجود اند چه ایند اما و مشقت با  
بدینی و بعضی که از دست کفار نگویند با نجباب ز سید و از اظهار کلمه الحق حکما  
ساکت نشد و با قطع نظر ازین همه فرقی است واضح که هر چه عاقل پویشیده  
نستواند ماند در میان اختفای که مقدمه ظهور و خروج مانند و اختفای

که لازمه آن کمناهی و جمول و ترک دعوی باشد اختصار سید الا برار  
نامه شب کاری کرده کینچ و بن معانه ان بر کند و سواد موافقین را اضعاف  
مضاعف ساخت پس اختفای کد ای خود از باب تدبیرات و صل است  
که از باب غرم و خروج در ابتدای امر عمل می آرند و از بهترین اسباب  
تعمیر براد خود بنیهارند اختفای که بر غم شیعیه صاحب الزمان اختیار نمود  
که صریح از ان صحن و فرار از دعوی و دفع همت امامت از خود می تراود  
و درین غیبت و در آنکه هم فرقه را با خود سخن ساخت و کلام ملک را از خود کرد  
و اگر صاحب الزمان بجای سه شب سیصد سال و عوض غارتور سردار به  
سزمن رای و در بدل مدینه سوز و دار المؤمنین قم و دار الایمان کاشان  
و بجای انصاری غیر شیعیه فارس و عراق که بهراندان مرتبه در کثرت و مسلمان  
بر انصار زیادت دارند درخواست میکرد که من در سیفورت بر و بل حدود  
فرایم آورد و برای اصلاح حال امت خروج خواهم کرد اهلنت و دیگر مسلمانین  
تحمل این شرایط هم میکردند که ترسه امام دون رتبه غیر نیست قیامت است  
که هزار سال گذشت و مهلت دراز یافت و اکثر ملای اسلام در غیر سب  
تشیع در آمدند و شهر نامی وسیع با فضا در دست اولیا اوست که هر کس



از آسمان رشک جاز صا و جالبقا و حیرت میو و ارم است و انصار  
 و اعوان او قوی گرفتند که هیچ مذمب را این قوت حاصل نیست باز هم سل  
 خروج بلکه حال ظهور ندارد و روز بروز در دستر و اختفا تحمل ترقی میفرمایند  
 امام دشوار سپند که امت را در اول تکالیف الاطلاق میکنند چنانکه شدنی است  
 ع این امامت نشد قیامت شد مبارکین امور شیخ الشیعه المأخرین مقصد  
 صاحب کتبه العرفان طوبی تریف مرقضی و دیگر مستقدین را که استقام  
 راه دیگر مموه و گفته انما کان الاختفاء حکم استقامت  
 الله تعالی جز این نیست که بود اختفا برای حکمت موزک و او را

ان الله تعالی  
 فی علم الغیب عندنا نقل طائیه و اجاب غیرهم  
 در علم غیب نزل و مک او  
 موقول کردن می او

بأن السبب  
 غیر معلوم لنا اذ لا یجب علیکم معرفه  
 غیر معلوم برای ما هرگاه که واجب نیست بر ما سخت

تجب سبب  
 علیه خلاق کل شیء معرف علی خالق الحیات  
 بر او  
 بعد از آن تمام اینها را که نشسته اند بر او بیدار و بارگاه

والعقارب  
 و غیرهما مفصلا بل کیفی الاحمال  
 موزک و مان  
 و برای این معنی  
 بقدر قیامت مکنته سوال کردن

بأن الحكيم لا يفعل إلا العراض صحيح في حاز

تحقق حکیم میکند که بوضوح صحیح حازت ان يكون ذلك بمصلحته استأثر الله تعالى بعلمها

اینکه مانند این معلوم است مؤثر کرد الله بر انسان او مقدر او در شرح العقول متن و ظاهر است که این ادعا محروم است

مقدور او در شرح العقول در هر خبر که ناقص لطف باشد بنویسند مثل ان كفت كعل في ذلك حكمته استأثرها الله

نشان دهد که در حکمت مؤثر کرد او را الله تعالى في علم الغيب فلا يثبت اللطف في شيء

تعالی در علم غیب پس ثابت شد لطف در شیء صن الاشياء مثل بعثت الرسل ونصبت الامم

از اشیا مانند فرستادن مبعوثان و نصب امام و عین ذلك وبسبب این احتمال سرشته کلام شیعیه تمام بر جمیع اید شد

در قرآنی زیرا که معنی اوله ایشان بر همین حرف است که فلان اللطف واللف و احببت علی الله تعالى این معنی را کتبنا ل



باید کرد و دست و پا زدن این فرقه درین کلمه مرد آزماهی باید دید و از اینجا  
 کمال عقل و کلمات ایشان بی باید بود و الله محقق الحق و هو یهدی  
 السبیل عقیده دوم آنکه امام باید **داند محض حجت و اوست**  
**راه است** که ظاهر باشد نه مخفی نه بیه اهل سنت همین است **نقل حاشیه**  
 و درین عقیده داخل است عقیده دیگر و آن آنست که امام را رسیدن بجد  
 بلوغ شرط است پس امامت صبی و جنین درست نیست و امامیه آنست که  
 درین عقیده خلاف دارند و گویند که حضرت امام همدی صاحب الزمان در حالی  
 که در شکم مادر بود امام بود چه نزد اکثر ایشان وفات حضرت امام حسن عسکری  
 قبل از ولادت ایشان است و نزد بعضی از ایشان وفات امام حسن عسکری  
 در حالت صغر سن ایشان بود و علی کل تقدیر امامت ایشانرا قبل از وقوع معتقدان  
 و این عقیده خلاف اجماع تمام عالمست **۱۲** **نقل حاشیه** لولم یکن  
 الامام ظاهراً لولم تکلیف ماکلا یطاق **اگر باشد**  
**امام ظاهر** لازم شود تکلیف مابیطاق **واللازم**  
**باطل** فلان الملزوم اما الملازمة فلان **و خبر لازم**  
**باطل است** پس مانند این مردم **امام است** پس تحقیق **المکلف**  
**مکلف**

ما مورس بالعلم لقوله **والا له** **الحصيل** **المقرب**

*ما مورس برایشن برای قول او و گرنه حاصل نزد تقرب*

من الطاعة والتباعد عن المعصية ولم يحصل

*از طاعت و عبادت از گناه و نه حاصل شود*

الاتقياده واقدم الناس على مخالفته من غير

*مترغ شدن برای او و باستیند آویزان بر مخالفت از غیر*

علم فالولم يكن ظاهرا لكان الله عز وجل قاطن

*و نترس از او که نه ظاهر بر آنستند پس آمد عزوجل محقق تکلیف او*

العباد لشيء لا يمكن الوصول اليه وهو تكليف

*نزدگان را چیزی نیست ممکن الوصول طرف او و امر تکلیف*

ما لا يطاق واما بطلان الثاني قطعه من الكتب

*مادایطاق و لیکن بطلان دوم بر آنست که کلام*

قرة العين في نقص الالفين **تنين** **كطهور** **را** **شرط** **است**

*نام کتاب دانند و نشود مگر این شرط است*

درین آنها مخالف عقل و نقل واقع شده اما عقل پس برای آنکه عرض از



نصب امام اقامت حدود تغزرات است و تهنیت خویش و عساکر و حاکمان  
 بیعت اسلام و محافظت انتظام و اعلا شعار شرع و اسلام و تقویت او امر  
 و احکام و سیاست مردم بقبال و انام و تعیین عمال و قوام و این امور  
 بدون ظهور امام و غلبه او و قهر او بر مفسدین و الظالمین و اوردن آنها  
 و اقبال دولت او میسر نمیشود و اگر این چیزها حاصل نشود پس نصب امام  
 و عدم او در اربست و عینت محض در کار خدای تعالی محال و انشرا و ظهور در  
 امام بجزی نزل و عقل ظاهر است که جو سیان سیدین نیز این را امید استند  
 چه جای اهل طل و زوی در ساسام از آنها نقل میکنند **آیات** نزدیک به سهوی  
 تاج و تخت نباید کسی شاه فرزند تخت که باشد را و فرقه از وی تبا به  
 ز کفرا و بخردی الی آخر ما قال و اما نقل فمن الكتاب  
 قوله تعالی تا آخر آن چیزی که فرموده و بکن نقل پس از کتاب  
**تولی او تعالی و عدا الله الذین امنوا منکم و**  
**عملوا الصالحات و عدوه رده الله ان کسائی را که ایمان آورده و از شر**  
**و مکتد عمل بائی نمیکند**  
**لیست تخلفهم ان مکنناهم فی**  
**الارض الی** بر آنکه خلق خواهند بود در زمین

قوله وليبدلهم من بعد خو فمهم امن

*قوله و بعد انهم بدل کرده بودند از بعد خوف او شان امن*

وقوله تعالى الذين امنناهم في الارض واقصروا

*وقوله تعالى الذين امنناهم في الارض واقصروا*

الصلاة واتوا الزكوة وامروا بالمعروف ونهوا

*نماز را و میدهند زکوة را و امر میکنند بمعروف و نهی میکنند*

عن المنكرين معثومين من ان يخلفوا عن امر الله

*من منكرين معثومين من ان يخلفوا عن امر الله*

واحياءه وخصيل زكوة وصدقات و تقسيم آن بفقرا و امر بالمعروف

ونهي عن المنكر كتاب الحجاب وكتاب الاحساب وكتاب الحدود و التقصا

والجنايات شرح و بسط این دو کلمه اند و امثال بن امور میباشد قوله تعالى

العبث لنا ملكا نقاتل في سبيل الله *قول او تعالى*

*بفرقت برای ما ما بود پس ای که ما مقاتل کنیم در راه خدا معلوم شد*

که حجاب و تقسیم از قبض ما و شاه است وقوله تعالى

وجعلناهم ائمة يهدون باصرا *قول او تعالى*

*و گردانیدم ما را از انان که هدایت کنند حکم ما*

4



لما صبروا معلوم شد که بدایت مردم و مشتقینای محالطت است

*بر گاه که صبر کنند که اگر کن و بران صبر و زین از لوازم است*

و قاعده عقلیه است الشئ اذا خلا عن مقصوده لغی

*و نیز نزد اهل عقل شئی بر گاه که خالی شد از مقصود خود لغو است*

تفرست الشئ اذا ثبت ثبوت بلوازمه و من

*شئی بر گاه که ثابت شد ثابت شود بلوازمه خود*

اقوال العتره ما صح عن امیر المؤمنین بل تعارض

*قولای عزت آن بزرگوار صحیح است از امیر المؤمنین بلکه مکرر*

عنده انه قال لا بد للناس من امیر ترا و فاجر

*از ایشان گفت مقرب می باید رای ایشان از امیر نیک و فاجر*

یعمل فیها امرته المؤمن و لیس تمتع فیها الکافر

*کار کند در امر او مؤمن و نشود در او کافر*

و ینبع فیها الاجل و یامن فیها السبیل و یخذا

*و برسانند در او بزرگ و امن شود در او راه با و میخرد*

به للضعیف من القوی حتی لیس ترجح و لیس ترا

*با و ضعیف از قوی دانند از او ترجیح ندهند و لیس ترا*

من فاجر کذا فی تلخ البلاغه نقل تائید هم من عظم  
 از فاجر *خاکه در هیچ البلاغت است* *او را از بزرگ*  
 فرق الخواج منهم القادریه و غیرهم *منقح*  
*فرد خوارج* *از ایشان که در به و سواى ایشان* *منقح*  
 متن و این کلام را بر تفسیر حمل نتوان کرد زیرا که در هیچ البلاغت مذکور است که قاله  
 لما سمع قول الخواج لا اصرأه نقل عاصمه و قالوا ای  
 برای چه بشنید قول خوارج *نیت کم* *و گفتند ای*  
 المحلات کلهم لا احبته للناس الی الاسلام بل  
*المحدث هم از ایشان نیت صحت برای او بیان طرف اسلام* *بلکه*  
 الواحب علیهم رعایته النصفه و ما بینهم *از هیچ*  
 و اینست *بر او نیت رعایت عدالت* *در میان ایشان* *از هیچ*  
 متن و در تعابیر خوارج که امم محلی تفسیر بود *سیوم* *امه امام* *و معصوم* *بودن*  
 از خطا در علم و اجتناب ضرورت و نیت در امتناع صدور کلمات و شرط امامت  
 آری در وقت نصب باید که مرتب کبابی و مصرع بر شعاع نباشد که معنی است  
 و همینست که سبب اینست و شیعه خصوصاً امامیه و اسماعیلیه گویند که عصمت



از خطا در علم و از گناه در عمل معنی امتناع صدور گناه که خاصه انبیاست  
شرط امامت است و این عقیده ایشان مخالف کتاب و سنت و امر الکتب  
فقره تعالی ان الله قد بعث لکم طالوت ملکاً پس  
من قول او تعالی تحقیق الله ما تحقیق فرستاد برای آن طالوت با و نه امام  
منقرض الطاعه بود و نصب الهی و بالاجماع معصوم نبود بلکه آخر با معاول که حضرت  
داود کرد در عدالت اذیح میکنند چه جای عصمت و قوله تعالی انی  
جاعل فی الارض خلیفه  
که او اینم در زمین خلیفه پس حضرت آدم قبل از نبوت  
امام و خلیفه زمین بود و بالاجماع مصدر گناه شد قوله تعالی و عصى  
ادم ربّه فغوی و این قصه در زمان قول او تعالی و گناه  
او در این خود را پس گناه است امامت و خلافت بودند در زمان نبوت بدلیل  
قوله تعالی ثم اجتبیه ربّه فتاب علیه  
قول او تعالی باز برگزید او را پس توبه او بر او  
و هدی و اما اقوال العترة فقد بسق انفا  
و هدایت کرد و لیکن قول بی عزت پس تحقیق خبر است از

فی تلخ البلاغۃ من قول امیر المومنین علی

*در تلخ البلاغۃ از قول امیر المومنین*

لا بد للناس من امیر ترا و فاجر الی اخره

*مقرر می نماید برای مردمان از امیر نیک و فاجر تا ما خرد*

و نیز در کافی طینی روایت صحیح مرویست که حضرت امیر ساریان خود  
میفرمود که لا ترفعوا عن مخالفة الحق او مشورتهم بعد

*از کفایت کنید از گفتگوی کلمات بیدار از نمونه که در لایحه*

فانی لست بأصغر ان خطی الی اخره و سبجی

*بر حق من شستم محفوظ اند خط منم تا آخر او و عقوبت خواهد بود*

نقله انشاء الله تعالی فی باب المطاعن

*نقل او از کتاب رساله در باب مطاعن*

و شیوه را نیز بد که فرموده حضرت امیر را بر شوره دنیاوی حل نمایند

و از قبیل انتم اعلم بامور دنیا کم انکاره زیرا که حضرت امیر

*شما همه او را ترا میور دنیا می خرد تا او و لفظ فرموده است*

عن



عن مقال الحق او مشهوره بعدل اگر لفظ خیر را معنی  
از مقاله سخن او مشهوره بعدل محل نماید لفظ دیگر

را بجا خواهند داشت و نیز صاحب الفصول و غیره از امامیه روایت  
کرده اند عن ابي مخنف انه كان الحسن بن علی  
علی *و زالی ثقیف محسن بن کف بود حسین بن*

علی *یابدی الكراهة لما كان من احبیه*  
*ظاهر میگردد اگر راه برگاه بود از برادر*

الحسن من صلح معاوية ويقول لو جز انفعی  
حسن *از صلح معاویه و مکلف اگر تیرد بی نین*

كان احب الي مما فعله اخي و چون احد المعصومین  
*باشند دوست تر طرف من بان فری که کرده او را برادر دیگر را تخلف کند خطار*

یکی از معصومین ثابت شد که استحال الاحتمال التقصیر  
و نیز در صحیفه کامله از حضرت *بر اینجه مستعمل بود اجتماع نفی قیس*

سجده بطریق صحیح تر و امامیه روایت ثابت است قد ملك الشيطان  
عنانی فی سوء الظن و ضعف اليقين *نقص یقین مالک است*  
*عدان ترا از بد گمانی و در ضعف یقین*

والى اشكوسوء محاورته وطاعته نفسى له

*و تحقیق آن سخوه میگویم بری همسایه که برای است و طاعت نفس من را بی او*

و طاعت است که این کلام بر بود و تقدیر صدق و کذب منافی عصمت است

و چون شک امامیه و اسماعیلیه درین عقیده محض شبهات تعطیه است

ناچار آن شبهات را نیز وارد کنیم و بر محل تعلیقه خبردار سازیم **شبه اول**

**نقل ما شیه** و قول عویر صحت هذاه الشبیهة

*و تحقیق عارضند این شبه*

بان عصمت الامام انکانت محتاجة الى امام

*تحقیق عصمت امام اگر باند محتاج طرف امام*

الاخر لتسلسل وان لم يكن محتاجة الى امام

*آخر تسلسل و اگر باند محتاج طرف امام*

الاخر ثبت المعصية لان امتناع الامام من المعصية

*دوم ثبت امر باینه تحقیق ممنوع امامت از گناه*

وتترك الواجب لا يتوقف على الامام بل اللطف

*وتترك واجبیت نه متوقف بود بر امام بلكه رای اولی*

در نسخه



آخر فحاز ان يكون عصمته مجموع الامة من

*دوم لوجازرت اينكمانند عصمت مجموع اهل*

حيث المجموع كذا من غير احتياج الى امام

*حيث مجموع چنانكه از غير احتياج طرف دوم*

متصاح متن اگر امام معصوم نبود تسلسل لازم آيد زيرا كه مجموع منصب امام

جواز حظرا مرتبت در علم و عمل پس اگر بر او نيز خطا جائز باشد

محتاج شود امام ديگر نقل *مانند* نواصب گفته اند كه امام محتاج امام ديگر

باز اگر اول انحصار كنند برون امام اول نعتند و انحصار سار مرتبت حال

دارند امام را هم نهند و اگر باقي را اختيار كنند پس چگونه *علی محتاج بغير خود بود* نصي

جواب گفته كسان مگر و ايم كه احتياج معصوم را امامي كه لطف براي ايد در ترك محرمات

بود و از اين بي نيازى امام از امامي كه او را تعليم احكام و ارشاد بمصالح امام كند

لازم نمي آيد و البته درين جواب بحث كرده اند كه در بعضي صورت جواز حظرا امام

در علم و عمل آتيت شود زيرا كه اگر تكليف خطا در علم و عمل محرم نسبت و در بيان گرفت خواهد

روز قيامت بدليل اجماع و اين خبر صحيح عليه كذا *رفع عن امتي الخطاء*

*والتسديد اري عمدا* كتاب محرمات *روز امت از امت خود خطا*

*و نيت*

بروی جائز نبود و همین است معنی عدالت و تیر جین حراز خطا نابت شد  
 لطف ذاکر است **بمفتاح تن** و هلم جزا الی غیر النهایه گویم  
 لازم که مجموع حراز خطا است **بوجه کلیه شود طرف غیر نابت**  
 مذکوره اند اعنی تنفیذ الاحکام و دسر المفاسد  
**و حفظ** احکامت کرده در جاری کردن احکام و دور کردن  
**و حفظ** بیضه الاسلام و در حصول این اعراض  
 عصمت ضرورت **دایره اسلام** اجتهاد و عدالت کفایت  
 میکند چون بر او و بر طبق او در صورت خطا در اجتهاد و مواخذة ناست  
 حراز خطا و عدم حراز آن بر ارشد مسلمنا لکن لا نسلم  
**التسلسل بل شکی** مسلم در شکی **مسلم**  
**تسلسل** بکلیه شکی **متمم**  
**سلسله احکام** الی التلی المعصوم بکلیه اتفاق  
**مسلم گرفت او را** طرف بی معصوم  
**و اقدارده سلنا لکن این منقوض است**  
**بجهت جامع شرط که نزد امام است** و رعیت امام نائب امام است  
**حالا که معصوم نیست بالاجماع پس خطا بر او جایز است فینا معنی این است**  
**برای غیر حراز**

جواهم فیه فهو  
 که حراز بر او است و در شکی

فی الحاکم



فی الامام **نصب** دویم گویند امام حافظ شریعت است اگر روی  
 در امام خطا جایز باشد حفظ شریعت چگونه تواند نمود گوئیم لاسلم  
 که او حافظ شریعت است بلکه مروج احکام شریعت است و منفذ او امر و نهی است  
 و حفظ شریعت و الله بوجوه علامت است قوله تعالی و المراتبون  
 و الاحصاء بما استحقوا **قول اول** است **در بیان**  
 و علی **بیان خبری که مستحفظ میدهند** من کلمت الله و کانوا  
 علیه شهداء و قوله **از کتاب الله اول**  
 بر او کوفت **قول او** تعالی کونوا سر تائین  
 بما کنتم تعلمون **کتاب** تعالی **ماستد ربائین**  
**تائین خبری که او پیشا دانند و کان کتب** و بما کنتم تدسرسون  
 و تیر در زمان قدرت امام حیون حفظ **و تائین خبری که او پیشا درین خوانند**  
 شریعت نزد امام نیز بود علامت همین در غیبت او بلکه در حضور او نیز  
**نقل** **حاشیه** اگر گویند که قرآن احاطه همه احکام نمی نماید زیرا که بسیاری از اینها  
 در قرآن نیست مثل عدد رکعات و مقادیر رکوع گوئیم قرآن مجمل نیست زیرا که رسول  
 آن را بیان فرموده پس احتیاج بابا می نماید اگر گویند که نفس قرآن را حافظی می باید

مولود بی کویم نفس قرآن را عدد تو از حافظ نسبت و اگر گویند که میان سیمبر را  
 نیز ناقصی می باید یا مومن و آن امام است کویم که نشاندند امام محمد کس را ممکن نیست  
 پس ناچار است از ناقصی یا مستواتر یا غیر مستواتر و همین برده بعد از رحلت پیغمبر کاتب  
 پس احتیاج با امام زمانه اگر گویند که فرق است بین صورتین چه امام زنده است  
 و اعانت کننده است بیان او از تحریف و تألیف باطل بخلاف پیغمبر کویم هرگاه  
 امام محقق و مقهور و مستور باشد در میان امام کلدای و پیغمبر مردن هیچ فرق نیست  
 بالبدایت ۱۲ انتفاع من قال ابن المطهر الحلبي في استسوال الكرام

ان حصل

كفت ابن المطهر على در كقول كرامت

بين الامام المتصل بالكنى المتصل باللقب

الواصل له

در امام متصل به نبی بمقتل مابیه

فتقر من

الزمان الى وصي الخ حافظ الله تلك

قررت رز

زمانه طرف وصی دوم کجا پیغمبر است

الوصية

برجال من المؤمنين نقل حاشیه و همین است

وصية

منقول كلام امام الامام محمدان از مؤسسين عليه السلام در نهج البلاغه

حسبت قال لم يخل الله خلقه من نبي مرسل او

شاید که گفت

نه بخل بود الله و بیدار کردن از نبي مرسل

شهادت



کتاب منزل اوحیة لازمة اوحیة قائمة انتهى  
*کتاب منزل با حجة لازم یا حجت توبه تمام شد*

و کلامه المقدس و کلمه او هم نامتغ الحوا  
*کلام مقدس و کلام او یا اینها برای منع عینها یا*

لا یتصور منع الجمع و الا انفصال الحقیقی التام  
*نه مستفرد متوحد مع کون جمع و الانفصال مصحقی تام را تبت*

نقل حاشیه بهله المعارضه یندفع ما ذکره المقاد  
*این معارضه دفع شود آن چیزی که در ذکر مقاد*

فی شرح الفصول حيث قال ان قيل اذا كان  
*در شرح فصل پنجا که گفت اگر گفته شود هر کاه که بنه*

الامام واحدا کیف یکن حاله مع المکلفین  
*امام یکی چگونه باشد حال او مراد مکلفین*

لعبدی الدار قلنا نستعین بتوابعه علی مقید  
*برای عبد الدار کوم ما با استعانت کنیم ثواب او بر مقیدان*

او اصرا و نوا هیله انتهى و وجه الاستغناء عن العصمة  
*هم او در هر کس که کرده است او را هم و وجه استغناء از عصمت*

۱۲۰

ان شرطت فی الثواب کان خلاف المذهب

*اگر شرطت در ثواب باشد خلاف مذهب*

والواقع وان لم بشرط انکن وقوع الفتنة

*والواقع وان کنتم بشرط ممکنه وقوع فتنة*

والفساد والظلم والعدوان فلا يحصل

*وفساد وظلم او معاذرت بین ما حاصل نموده*

الالطف مضیبه الامام ام القلیع تن سلما لکن

*الطف مضیبه کردن امام نام کتاب امام حافظ است*

کتابا دست و اجماع امت نه نفس خود مالکات و درین امور ثلثه

جائز نیست و آنچه درای این امور ثلثه است مجتهد است داخل در صلیب

شرعیت نیست حفظ او چه ضرور سلما لکن این شبه منقوض است

بمجتهد نایب که او نیز در زمان عینیت حافظ است حفظ او چه ضرور سلما

بسی باید که معصوم باشد و هر باطلی لا اجماع و این نیز شبهه را معاوضه

نیز کرده اند تا آنکه اگر وجود امام معصوم ضروری بود بجهت این از خطا باید

که در هر اقلیمی بلکه در هر شهری وجود چنین شخصی ضروری بود زیرا که وجود



۲۲

یک شخص معلوم مستلزم امن از خطا نمیتواند شد زیرا که مکلفین در شراک  
ارض و مغایب آن منتشر اند و بر یک مجامع خود که قمار حضور هم نرود  
امام از محالات عادیست و اگر امام در هر شهر بی یابی را نصب نماید  
پس حکم فقدان عصمت خطا بران مابجایز خواهد بود و بسبب ایضا  
امام بران خطا مطلع نمیتواند شد خصوصاً که در حوادث یدیه و فایده غیر  
قاره که تا درک خطا کار شده میرود نم علی الخصوص در زمان غیبت کبری  
و بر تقدیریکه مطلع هم نشد پس تنبیه بران خطا نمیتواند کرد مگر بفرستادن  
رسولی یا کتابی و رسول اعصمت لازم نیست پس مأمون نباشد در خطا  
و در خطوط جعل و تبلیس جا نیست و احتمال خطا موجود و معجزات ماب  
فهم مراد امام از عبارات کتاب به تعبیر رسول بغیر اعمال قواعدی است  
مکن نخواهد شد و آن هم منتهی خطاست پس امن از خطا بغیر نصب  
معصوم در هر قطری از اقطار حاصل نمیتواند شد **عقیده چهارم** امام را  
لازم نیست که مضمون باشد از جانب خدا زیرا که نصب او بر ذمه مکلفین  
واجب است که وقت حاجت بر وفق مصلحت آن وقت یکی را از خود پیش  
سازد پس تعیین آن رئیس مضمون بصواب دیدن ایشان باشد تا در اعط

او تصور نکنند و مثل مشهور که نواخته را نباید انداخته لمخوط دارند و اگر از  
 جانب خدا مضموم شود مثل سایر احکام شرعی در نصب او هم بدست  
 و مسابلهت بوقوع خواهد آمد و اعراضی که در نصب امام منظور است ضایع  
 خواهند شد و اگر رضای در حق مکلفین کافی میسرود و اطاعت و عمل و این  
 چه کمکی داشت و حدیث پیغمبر بقصان نصب امام برای همین است که در  
 احکام شرعی مسابله رود و طوعا و کرها مردم را از جا داده شرعیست  
 برون رفتن نهد اگر خود امام هم در جملة احکام شرعی داخل شد مثل سایر  
 احکام محل در است و مسابلهت پس اصل در حق مکلفین همین است  
 که در تعیین رئیس العقل ایشان و اندازند و اما امید گویند که نصب امام  
 رضا واجب است پس می باید که مخصوص باشد از جانب خدا و این عقیده  
 مخالف عقل و نقل است العقل پس گذشته و انتقال پس از آن جهت  
 که حقیقی جایجا در حق بعضی فرق از نبی آدم مثل نبی اسرائیل و غیر ایشان  
 نمیاید و جعلنا هم ائمة و نرید ان نجعلهم ائمة  
 و کردیم ما را ائمة را امام و ابراهیم من ائمة کردیم ان را امام  
 و نجعلهم الوارثین و نرید ان نجعلهم الوارثین  
 و کردیم ان را وارثین و ابراهیم نسیان و ابراهیم نسیان و ابراهیم نسیان

چیه



ما لم یوت احلامنا العالمین و نر سفیرایه و می از آن  
نزد اولم کسی را از علین و او دشمن است

جعلکم خلائف فی الارض و در هیچ یکی از ائمه و ملوک  
کرد این تشریح را حلیه تا در زمین و خلفاء آن فرقه با نفس نبود

بلکه اهل حل و عقد آن فرقه با نقل و تدبیر خود شخصی را برایت مقرر میکردند  
یا بتوک و علیه مسلط میشد و همه در اطاعت و انقیاد اوستی در آمدند پس  
معلوم شد که معنی امام گردانیدن و خلیفه ساختن همین است که الله تعالی

در دلهای مردم آن عصر که ساخته و پرداخته آنها اعتبار دارد و القاریه  
که خلفای را رئیس سازند یا تبا سید اسمانی و اقبال غیبی او را <sup>مسلط</sup> جلالی

کنند اگر اولیایقت این کار دارد امام عادل است و الا امام جا بایت  
عقیده و <sup>نجم</sup> انو امام را لازم است که عنده الله افضل از جمیع اهل عصر خود باشد

زیرا که حکومت را حق تعالی بر نفس خود و خلیفه ساخت حال آنکه حضرت تمویل  
و حضرت داود موجود بودند و بلا شبهه از د افضل اری اگر نصب رئیس

به بیعت اهل حل و عقد ما بشدی باید که نصب افضل کنند در ریاست  
و شریط سرداری نه در امور دیگر ای بسا و لی کامل و عالم مسجد رسید

اصيل الطرفين که از دي امور سرداري يکجا سر انجام ميشوند در اینجا  
فضيلتي در کبري يا في فضل ماشيه قال الشيخ الرئيس في النبات

الشفاء بعد ذلك *کفت شيخ رئيس در نباتات*  
شفا بعد ذکر صفات الخليفة والمعمل الا *عظم*

العقل وحسن الايالة *صفات خفيفه ومثل الاعظم*  
عقل وحسن الايالات ممن كان متوسطا في الباقي

بعد ان لا يكون عريا *روي بانه متوسط در باقي*  
بعد ان که نماند برهنه عن النواقى ولا يكون

بمزاله في اعتقادها *بدین زمانه ونباشد*  
بمنزله تي در دستها فيلزمهما اعلمهما ان يشارك

اعتقادهما ان يعتقد *ليس لازم شده ان هر دو را در اعتقاد*  
اينکه شراکت شود در اعتقاد *و يرجع اليه مثلا ما فعل عمار*

وعلى انتهى ١٢ متفاح با و در جرح گفته طرف او مانند فعل  
وعنى تمام شد *متفاح نقل عليه يدل على ذلك ان*

ستيدنا العباس *دلالتي ميکند بر اين تخمين*  
سردار ما عباس



عم رسول الله صلعم ما زالت الصحابة يجمعون  
*عم رسول الله صلعم ما زالت الصحابة يجمعون*

على توقيفهم وتعظيمه حتى ان عمه رضى رسول الله  
*بروقه اورشان و بزرگ داشتن تا این که گفتند هم او را رضى رسول الله صلعم*

الى الله عز وجل يحضرون الناس في الاستسقاء  
*طرف الله عز وجل حاضرند و مردم را در طلب دعا و باران*

و كفى به شاكها على اعتقادهم للفضل فيه ومع  
*و كفايتي ميگفتند با وجود كراهت در اعتقاد او در حق او*

ذلك لم يدركوه في امر الخلافة قط ولا ادخلوه  
*اینکه در کار او نرفتند در امر خلافت هرگز و نه داخل شدند او*

في السورى استفتح الظلمان من بايده انست که این شرط اناسيه  
*در سوره انعام کتاب*

خلفاء ائمه زعيم خود در عين دعوى نرا انجام نمائيد و تمام جواب اهل سنت ميشند  
*زیرا که خلفاء ائمه نزد اهل سنت نه معصوم اند و نه مخصوص عليه و در فضیلت*

هم گنجانند تحت سب است پس مناسب آن بود که مجازاته مع انضمام این سب  
*هم گنجانند تحت سب است پس مناسب آن بود که مجازاته مع انضمام این سب*

تیز با استقلال ذکر کنیم و در ضمن آیات امامت ابو بکر صدیق این شرایط را نیز  
از شرح بر کنیم لیکن چون این مسائل را در لبت امامیه اول هم شرطی کرده اند و در  
کلام طویل موده ماچاره متابعت ایشان در اینجا جدا جدا بحسب مقتضای سهام  
نفسی این شرطی کرده شد و کلام مستوفی را در اینجا منظر مایه بود **ششم**  
آنکه امام بعد از رسول بلا فاصله ابو بکر صدیق است و همین است نزد اکثر اهل اسلام  
و شیعه متغیر و از با کفار این عقیده و قدر مشترک در جمیع فرق تبعی است که امام  
بعد از رسول بلا فاصله جلال امیر است و ابو بکر عاصب بود تغلب و جلیل امیر را  
از منصب امامت دفع نمود و خود بران قائم شد و این عقیده مجمع علیین فرق است  
اگر اختلافی با هم دارند و را بعد حضرت امیر دارند و اهل سنت گویند که حضرت امیر  
در وقت با و امام بود نه قبل از ان آری استحقاق امامت از حضور پیغمبر داشت  
چنانچه خلفا گفته تزدین استحقاق شریک او بودند و بعد از حضرت امیر حضرت  
امام حسن امام بودند و بعد از حضرت امام حسن دیگر ائمه اطهار استحقاق امامت  
داشتند لیکن چون با ایشان بیعت اهل حل عقد واقع نشد و اکثر ایشان  
سبب علی بن علی باطن و عیلم علم درخواست تبعی هم کردند و بالعقل امام شدند  
و نیز باید دانست که امامت زوال سنت یعنی شوالی درین نیز اطلاق کنند



و بهین معنی امام اعظم را و امام شافعی را که در فقه شیوا بودند و امام غزالی  
 و امام رازی که در عقاید و کلام و فایده و عاصم را که در قرارت امام بودند امام  
 گویند و اینهمه اطهار در جمیع این فنون شیوا بوده اند **نقل باشد** و قال هشام  
 بن الحکم لا بد ان یلکون فی احوال امام **بگفت هشام**  
 بن حکم **ایشان** نیز مانند زبر ادری امام **افات تبین**  
 بها انهم لا یمیتحقون الامامة **افات بیان**  
 یا و تحقیق ایشان نه متحقق اند **امامت را** **و هکذا**  
**دعوی**  
 مراد و دده و مانند سیر فی زیبا و عمرا **و این دعوی**  
 رد کرده است **و آن چیزی که ما در اینجا کرده ام در زیر و غیر** **و عبد الله**  
 و الحسین بن علی بن الحسین افاة **و عبدالله**  
**حسن بن علی بن حسن آفت** **فیه هم منبع**  
 الا ان الحسن بن علی بن الحسین **در میان ایشان که در منبع**  
 آگاه باشد تحقیق حسن بن علی بن حسین **سکان اعراج**  
 و ما علمنا ان العرج عیب منبع الامامة **بود اعراج**  
 و میندازم ما تحقیق عرج عیب است که منبع کند امامت را **انما**  
**زراعت**

موسی و عیسی و العیسی المستجیل بین اطمینانی هم ان یومی

*اوست عیب در سینه مستعد در زمان زودتر از آن تحقیق کردی*

الیهم المداکورین باب ابوه و موسی این ثلث سنین

*طرف ایشان که در کوه سپید پادشاه داد و دوشی سالم*

فستلهم من این علمهم ان هذا الصغیر علم جمیع

*سویال کرد از ایشان از کجا دانسته که تحقیق این صغیر میدانم جمیع*

علوم النسیب و قد علم توفیق الله له علمها

*علم توفیق را و تحقیق عدم توفیق الله برای او علم خود*

لصغیر علم سبق الا ان یدعو الیه الوحی فیه نبی کا

*برای کوچکی پس زبانی ماند از کفر دعوی کند برای او وحی پس نبی نبوت نه*

اصاحبه اهل و نخل این جرم و انما اظهار در جمیع این فنون میشود

*و اذنت نام کتاب خصوصاً در پدایت باطن و ارشاد و طریقت*

که مخصوص ایشان مابین جهت انبیا از اهل سنت علی الاطلاق امام دانند

نه آن امامت که مراد از خلافت است و در خلافت تزدان ایشان تصرف

در زمین باوصف استحقاق و علمه و شوکت و نفاذ حکم ضروری است



ولهذا خلافت را منحصر در پنج شخص ندانند و داشته اند و کماپی امامت  
معنی ما دشمن است و ریاست نیز اطلاق کنند زیرا که ما دشمن هر چند خوش  
سیرت نباشد لیکن در بعضی امور دین مثل جاید و تقسیم غنائم و اقامت  
جمعه و اعیاد و منیوایی دارد پس این هر سه اطلاق را جدا جدا در دین خود  
م محفوظ باید داشت هر چند در جمیع اینهمه معانی بیک خیرست که من  
تقتدی بیه فی امور من امور الدین حق کسی که

*آتش آکنده در امری از امور دین نمانند* امیر الحج  
دیشوایی نماز که نیز این معنی دارد و امام است و چون منیوایی *ایمخ باشد*  
در دین در جمیع امور مانند پس همین است خلافت حقه که منحصر در پنج شخص  
ندگوست و این اطلاق ایشان ما خود استعمال توان مجیدست که میوایان  
دین را که لفظ این صرفند استند ائمه و رسوله اند و جعلنا هم  
ائمه یتهدون بامرنا و هر کس را ملقبین *و کرد اندم ما دون*  
امام و هدایت کردیم ما هر خود این دعا و نموده و جعلنا  
للمتقین اماما و در خلافت هر جا قید *و کرد اندم ما*  
برای متقین امام *فی الایض* در زمین *در کرموده است*

۳

ليس تختلفهم في الارض ومجعلكم خلفاء الارض  
*برايه خفيه كرم نما اولاد و در زمين و كردانيدم ارض را خليفه نامي زمين*

من الذي جعلكم خلائف الارض الى غير ذلك  
*او آنكه نسا كردايند شمارا خليفه زمين طرف غراين*

من الايات نقل فانيه و يولد ذلك ما رواه الكليني  
*از آيات و اگر اين آيه را روايت كرد كيني*

في الكافي وغيره من محدثي الشيعة عن العريش  
*در كافي و غيره از محدثان شيعه از عريش*

عن ابي عبد الله قال قال رسول الله صلى الله  
*از ابي عبد الله گفت گفت رسول الله صلى الله*

عليه وسلم سيأتي على الناس زمان لا يتكلم  
*عليه وسلم تقريب مي آيد بر مردمان زمانه نخواهد رسيد*

فيه الملك الا بالقتل و البحر ولا العنق الا بالعضب  
*بره و بادشاهي مگر بقتل و جبر و نه توارك مگر بعضب*

والخل ولا الحبة الا باستخراج الدس و الباع  
*و نخل و نه حبه مگر باستخراج كردن دس و بايع*

الرياح



الهی فی فطن ادساک ذلک الزمان فصر  
*خواجه بیک کسی که باید این زمان را*  
 علی الفسار و مو تقید علی المغنی و صبر علی البصره  
*رفیق و او قادر خواهد شد بر توکل و صبر کند بر بیخ*  
 وهو تقید علی المحبته و صبر علی الذل و هو تقید  
*و او قادر خواهد شد بر محبت و صبر کند بر ذلت و او قادر*  
 علی العز انما ک الله نواب خمسین صمد تقا من  
*بر عزت خواهد داد او ایستاد او را ثواب پنجاه صدق کسیت که*  
 صمد تقی بی بی انتصاح متن و حضرت امام حسن را وجه مصالحه با معاویه  
*استعد تقی که متن نامش در ترک خلافت با وجود استحقاق این امر در آن*  
 وقت در ذات عالی صفات الشان منحصر بود و در جانب مخالف بی استحقاق  
 ظاهر است که حضرت امام دانسته بود که زمان خلافت منقضی شده و وقت  
 بادشاهی گزیده و دوره ظلم و پیدای رسیده اگر من تصدی را است  
 خواهم شد چون مقدر نیست منتظم خواهد شد و فتنه و فساد و غضب  
 و غرادر زبان خواهد آمد و مصالحی که در امامت مخطوط و منظر اند یکسرت

خواستند تا جبار از ریاست آنوقت کنار گرفت و نفوذ نفس امر معاویه  
 نمود که لایق ریاست آنوقت بود و این صلح و تسلیم بجهت قتل و دولت و قهر  
 نیامدند زیرا که همراه امام فرج کبیر مستعد جانساز می با بودند و کیدل و میکرد  
 در حضرت امام ساعی ایکن چون مدت خلافت که هکلی سی سال بود تقصیری شده  
 بود ترک این امر نمود **نقل ما شنبه** کیف و کان مع الحسن  
 مائة الف عدنان میوتون **یکروز** دود و مراد حسن علیه السلام  
**کک بوار** دونه لقا امتنع زیادین  
**مردن** بیعت معاویه و مو فقهه  
**قرب او بر آنه تقصیر می کرد زیاد**  
**بیعت معاویه و او فقه** القاع لا عسیر ولا  
**انواع** لسنب ولا لسا بقاءه ولا قلام  
**نوع** مما اطاقة معاویه حتی  
**نوع** ارضاه و ولاه ۱۳ مل و کل ابرخیم **مان عمره که خلافت در دست معاویه**  
**رضی شده و دولتی شد و من** و آنچه صاحب فضول از امامیه نقل کرده  
 که رو سالی لشکر امام با معاویه در ساخته بودند و امام را بالیقین حال نشان  
 معلوم شده بود که انبیا اراده فاسد میم کرده اند که امام را گرفته حواله آن باطنی



نمانید اقرار محض است زیرا که خود امام در کتب خود خطبه امام را روایت  
 کرده اند که انجباب فرمود انما فعلت فعلت استنفاقا علیکم  
 و در خطبه دیگر که شریف ترضی *جزیی که مردم من آن چیزی که مردم از روی شکرش*  
 در صاحب الفضول بر دو آورده اند ثبت است که حضرت امام فرموده *لما*  
**الزم الصلح مینه و بین معا و یة الت معا و یة**  
*لازمند صلح در میان او و معا و یة الت معا و یة تحقیق معا و یة*  
 قد نازعنی حقایق و نه فقطرت الصلاح الا  
*تحقیق کنید از من حق که برای من بود تزیب او پس در من صلح و برای است*  
 و قطع الفتنة و قد کنتم با یقومونی علی ان تسالموا  
*و قطع فتنة و تحقیق بودیش که مکتوب کرد با بودید برای صلح و اید*  
 من سألنی و تحاربوا من حاربی و زایت ان  
*کسی را که من سألدم و حاربید کسی را که حاربید من و در من من اینک*  
 دماء المسلمین خیر من سفکها و لم اؤدبک  
*خون های مسلمین بهتر است از ریختن های او و در او داده کردم با من*  
**الإصلاح حکم و درین بر دو خطبه دلیل صریح است که تعویض بسلامت**  
*یک اصلاح و صلح است*

ریاست و ملک و تصرف سبوی معاویه از راه چپاچی و در ماندگی سبوی ملک  
 نبار رعایت مصلحتی که نشان حضرت امام همان بود این صلح و نمود و در خطبه  
 ثانیه صریح اسلام فریق مانی معلوم میشود زیرا که مصالحه با کفار و مرتدین کج  
 فتنه حائز نیست بلکه ترک قتال و علیه ایشان عین فتنه است قوله تعالی  
 وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ *قول او تعالی است*  
*مقتضی آنست که تا ما که باشد فتنه و باشد* - *اللذین لله*  
*و نیز سابق گذشت که صاحب الفصول و غیره از علماء رامیه* *دین تریضا*

روایت کرده

عن ابی مخنف انه قال قال کان الحسین بن علی یبلیغی  
*از ابی مخنف تحقیق آنست که گفت که در حدیثی از علی ظاهر میگردد*

الاکراهه لما کان من اخیه الحسن من صلح معاویه  
*که اوست هرگاه که بود از برادر خود حسن از صلح معاویه*

و يقول لوجز انقی کان احب الی مما فعله اخی  
*و مسکینتاً اگر بریند بینی من باشد دوست تر از من آنچه که او برادر من*  
*و این کلام شهید نیز دلیل صریح است بر آنکه تقویض و تسلیم نبار با جاری و در آن*



نبود زیرا که حرکات اصطراری محل غیب و شکایت میباشد فاعده  
 مقرری است الضم او سرکات تلج المخطوطات و تدرین کلام  
 سعادت **فردیات باحبت مخطورات** را فرجام حضرت  
 امام بانی که از کتب شیعیه مرویست دلیل است بر آنکه گراست فعل امام وقت  
 و ناخوشی از و ظاهر نمودن بنا بر آنکه اختلاف مصلحت معقول خودست قیامتی دارد  
 و نیز معلوم شد که اگر درین نام در رعایت مصالح وقت و حال اختلاف  
 واقع شده و مخرب ناخوشی باشد و موجب قبح در یکی از جانبین گردیده  
 این دو فایده عمده را بسیار بقیاست یاد باید داشت و هرگز از دست  
 نیاید و او که جایانکار خواهد بود درین مقام باید دانست که بعضی از  
 جهال امامیه از راه فرط عناد و تعصب گویند که نزد اهل سنت بعد از  
 شهید امام معاویه بن ابی سفیان است و این کلامی است ماستی  
 از کمال و قاطع و شوخ خستنی که در وقت گویم بروی و الا بهر حال فارسی  
 بلکه فضل دشمنان که عقاید نامه فارسی هستند را که نظم مولانا نور الدین  
 عبدالرحمن جامی است خوانده باید و یا نماند لکن میداند که اهل سنت  
 قاطبه اجماع دارند بر آنکه معاویه بن ابی سفیان از ابتدای امامت

حضرت امیر لغات توفیق حضرت امام حسن باو از لغات بود که  
 اطاعت امام وقت نداشت و بعد از توفیق حضرت امام بزرگتر شد  
 نهایتش ایله ملوک نوامی را جدا جدا امام مقصوب میارود و آنها اتباع  
 او امر و نوامی او میکنند و این ملک سلطان عام بود بر جمیع ممالک  
 اسلام که بنا بر مصلحت ضروری حضرت امام این عموم سلطنت او را  
 فرموده بود که معنی در اتباع امام نبود چنانچه صوبه داران برزور با  
 خود معامله میکنند با مخالفان شاه عالم که سلطان اجمعی عصارت فی جماعت  
 باو تصرف امور سلطنت مینماید و غیر از رسیدن وجه مقرری و نوشتن  
 عوالتی و گرفتن القاب و خطاب با سلطان خود کاری میدارند پس در این  
 حالت او ملک بود که سلطنت را تجویز امام و ارضاء او بحسب طایفه کرده بود  
 و بعد از ایلست او را اول ملوک اسلام گفته اند ایدیم برین که چون او را باغی  
 و مغرب میدادند پس چرا لعن او نمیکند چو ایش اکتوز و ایلست هیچ مرتکب  
 کبیره را لعن حاضر نیست با خصوص شخصی باغی هم مرتکب کبیره است او را چرا  
 نمایند و شمشک ایشان درین باب هم کتاب الله و عزت نقل **ما شته**  
**و هم القائلون بالملزاة من الملزاة** این **نقل حاشیه**  
 در ایشان نقل اند **مجموعه که در شان ایشان باو دارند**

ر



اعلم انه قد منسك الالاعنون علي مرتكب اللذوة

*واین کسب نجات نصیحت منند میکنند گفتندگان بر مرتکب شدن کناه کبیره*

بآیات منها قوله تعالى فشهدا عدة احد هم اربع

*باینکه از دو قول او است پس گواهی دهد و دیگری بیان مسئله*

شهادات بالله انه لمن الصادقين والخا

*گواهی دهد مایه پنجمین است بر اینچه عداوت و غیر*

ان لعنة الله عليه ان كان من الكاذبين

*اینکه لعنت الله بر او اگر باشد از دروغ گویان*

قال ابن ابي الحديد في شرح نهج البلاغة

*گفت ابن ابی حدید در شرح نهج البلاغه*

فهما مان الا ان في المكلفين من اهل القبلة

*پس ممان مگر اینکه در مجاهدين از اهل قبله*

يدلان على ان من قارف كبيره لم يستحق

*دلالت میکند بر اینکه کسی که گناه کبیره است مستحق نمیشود*

بها اللعن والاراة فلا صدر على من يلغنه ويرى

*مادامی که در راه بر شیت صبر بر کسی که لعنت کند او را و بینه*

منه انتهى كلامه وينبغي لعاقلا لا يتامل

*از تو تمام شد کلام او و نزد است برای عاقل مگر تجامل*

في الاستدلال ويعرف مقدر عقل القوم

*در مدخل بخندن و شناخت مقدر عقل قوم*

فان الاله ليس في عين الشخص غيره بل اللعين

*این تحقیق مکرر برای او نیست در لعین شخص بر او می گویند*

همنا بمنزلة القسم كما نلقه خصمك وفيقول قل

*این آیت بمنزله قسم آنجا که گفته کرد او را دشمن تو این می گویند*

انكنت على الباطل امانتي الله على الكفر اويوت

*اگر باشد بر باطل میرا از ما امانت خدا بر کفر با پیروی*

او نصرانيا او نحو ذلك و اين هذا من محل النزاع

*یا نصرانی یا مانند این و کجاست این از محل نزاع*

در استماع المعانيق نظر غائبه قال المقداد شيخ الشيعه

*نام کتاب گفت مقدر ادب شیعه*

في شرح الفصول الخواجه نصير الدين طوسي

*در شرح فصول رایح خواج نصیر الدین طوسی*



قال الا ساعره واصحابنا ان الشفاعة في

*كفت كه مشورت او واصحابنا تخففت شفاعت او*

اسقاط العقاب عن اهل اللبائر ومن الحق

*رخین عقاب از اهل کبارت و دوست حق*

لذالك القرآن فقوله تعالى واستغفر

*برای دلیل فی قرآن . یعنی قول با دعا است و طلب مغفرت کرد*

لذنبك والمومنين والمومنات من الفاسق

*برای کتاه خود و برای مؤمنین و مؤمنات از فاسق*

مؤمن لما ياتي من تفسير الهمال فيدخل في

*مؤمن بزرگوار که آورد از تفسیر الهمال پس داخل شد در*

اصرا النبي صلى الله عليه وسلم قال كان الاممة

*امری می بود باستغفار برای او شان گفت او اوست*

للموجب فلا تتركه اعصمته وان كانت للذنب

*برای واجب شدن پس ترک کرد و او را بر اعصمت خود و اگر باشد برای ذنب*

فلك المرادة فاذا نسأل عطاها لقوله تعالى

*رخصت ترا امری می پس اگر سوال کرد داد او را برای قول او تعالی*

والجبر اما القرآن  
وهم

Handwritten text in red ink along the right margin of the page.

ولسوف يعطيك ربك فترضى <sup>٢٠</sup> افتتاح

*در آیه توبه عطا خواهد کرد ترا رب تو پس راضی خواهی شد*

تقن اما الكتاب فقولاه تعالى واستغفر لذنوبك

*لیکن کتاب پس قول او تعالی و طلب مغفرت کن برای گناه خود*

وللمؤمنين والمؤمنات المصحات

*و برای مؤمنین و مؤمنات که مطابقت شرع در حق کسی که ایمان*

دارد استغفار است و الا امر بالشيء فهو عن

*موافق قاعده اصوله و حکم تجزی*

الامر بغيره امر باستغفار نمی باشد از لعن و مانعی و هر مرتکب کبیره تراجم

شیعه و سنی ایمان دارد *نقل جائزه الفاسق فاعل اللبیده*

هل یستحي مؤمنا

*آیا میباید از او شرم*

من ان الحقیقة *در استیغفار او شرمنا خالصه او کفر است*

الایمان مع التصدیق

*از حقیقت ایمان است تصدیق*

القلبی فاذا كان *تجلی پس اگر باشد*

مؤمن



مومنا كان مستحقا للتواب الدائم لانه

*مومن مانند مستحق برای ثواب دایم بر او نوشته شده*

عوضا ليمانه ولقوله تعالى ولتبر الذين

*عوضا ایمان او و برای قول او تعالی و نذر است این کسانی که*

امنوا ان لهم قدام صدق عند ربهم

*ایمان آوردند مستحق برای بودن قدام صدق نزد یک رب ایشان را*

تخرج الفصول للمقداد شيخ الشيخ بعد متن

*نام کتاب برای مقداد شیخ شیخ*

لقوله تعالى وان طائفتان من المؤمنين

*برای قول او تعالی و اگر مانند دو طائفه از مؤمنین*

اقتلوا فاصححوا بينهما الى اخر الآية ليرين او

*که مقتول میکنند پس صحیح کنند در میان آن دو و فرق تا آخر آیه منتهی عنه باشد*

نقل عاتیه ومن كلامه عليه السلام وقد سمع

*و از کلام برای اوست و حدیث سلام او شنیدند*

قوما من اصحابه ليسون اهل الشام ايها حرام

*قومی را از صحابه خود بدستگفتند اهل شام را روزه که نه حرام است*

بصفتين التي اكره لكم ان تكونوا استباين ولكنكم

*بصفتين كخبر من كراهت دارم از اين كه بايستند شما در كويان و كسب شما*

لو وصفتهم اعمالههم و ذكرتم خالهم كان اصون

*از وصف كردن اعمال او نشان را ذكر كنند شما حال او نشان بانه اصوب*

في القول ابلغ في العذر و قلتم تمكان بسلم

*در قول مانع در عذر و گفتن شما اين بانه بسي نشان*

اياهم اللهم احقن دماؤنا و دماؤهم و اصلح دنا

*اين آيتم از اين كه در دماؤن ما و خون او نشان در اصلح كند*

بيننا و بينهم و اهدهم من ضلالتهم حتى يعرّف

*در بيان ما در ضلاله ما و اهدايت كن آيتم را از كراهي او نشان تا كند شما*

الحق من جهل به و رعو على عن الغي و العدا و ان

*خبر از جهل كه ما بهت و كيش مر از غويت و دشمن*

من نكح به <sup>ان</sup> نكح البلاغة ينبغي للعاقل ان يتامل

*باز نكح به كه ما و نكح بلاغت نام نكح در وقت براي عاقل اينكه مامل كند*

في هذا الكلام المقدس كيف نص فيه على ما س

*در اين كلام مقدس چگونه نص بر او بر آن خبري كه در وقت*

مجلس



مذهب اهل السنة وجمهم الله في حق

ترتيب اهل سنت *رحمت کند آقا شاه را بعد در حق*

اهل الشام وافتاح متن اری لعن ابو صف وحق اهل

الله لعنة *کبار آمده است مثل الالعنة*

على الظلمين وفتح لعنة الله *اکا بنید لعنة*

بر ظالمین *پس بگو و اندیم نیت الله* على الكاذبين

لیکن این لعن در حقیقت لعن آن صفت است *بر در حق کاذبان*

نه لعن صاحب صفت و اگر بالفرض لعن صاحب صفت باشد پس وجود

ایمان مانع لعن نیست و وجود صفت مجوز لعن و اینهم در اصول شیعیه امامیه

مقرر است که اذا اجتمع البیح والمحرم غلب المحرم و تیر

و جوزه *بر کاه و کج صانع و مزیم* *نظیر میکند حرام*

با وصف تحقق مانع اقتضا حکم نمیکند پس لعن بر وجود صفت فقط مترتب

نشود تا رفع ایمان کرایع است صورت نه بنده باشد بلکه در حق کافر که مرتب

او را کفر متیقن نباشد با وجود صفات نیک که در او بوده باشد استغفار جایز

نقل حاشیه فی الکلبینی عن یعقوب بن شیب *در کلبینی*

عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال لا

*از ابي عبد الله عليه السلام مخصوصان گفتند*

يضرمع الايمان عمل ولا ينفع مع الكفر عمل

*عزيمه بجهاد ايمان عملی و نه نفع مکنه بجهاد کفر علی*

الا نرى انه قال ما يقفهم ان تقبل منهم

*مکر ما حی نهم مخصوصان گفتند برای چه جز نفع مکنه و نه ایله قبول کند از ان*

نققا لهم الا انهم كفروا بالله ورسوله

*تفقات او شان اگاه باشند بعضی ان کون کرده اند ما بعد و رسول او*

وقالوا و هم كفرون ۱۲ منقطع نقل خاتمه قالت النوا

*و گفتند او شان اگاه خوانند تمام کتاب گفتند که حسب*

هذه الرواية تدل على ان الامام ما كان

*این روایت دلالت میکند بر اینکه امام باقر هر که باشد*

يحفظ القرآن فان اخرا الآية ولا يأتون الصلوة

*و حفظ قرآن را اگر آخر آیه و نمی آیند نماز را*

الا ولهم ولسارى والجواب ان بعض الرواة

*بعض روایان حدیث کمال اند و چون بعضی بعضی روایت*

السلام



من الشيعة غلط في نقل آية ولا  
*از شیعه غلط کردند در نقلی آخر آن و امام*

قراها كما هي *۱۲* انصاح متن و نیز قوله تعالى والذين  
*منخوانند او را بخوبی است قول اولی است و آن کسی که*

جاؤا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا  
*آندند از بعد او شن میگویند ای سرور که ما مغفرت کن بمانا*

ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان  
*و برای برادران ما آن که ما را سبق کرده اند از ما با ایمان*

ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا  
*و گردان در دل های ما غش برای کسانی که ایمان آورده اند*

انك سوف رحيم *درین آیه هم طلب مغفرت را در ترک*  
*تحقیق تو مهربانی در رحیمی عداوت و بغض را مرتب بر محض*

ایمان بی قید عمل صالح کرده اند پس این دو معادل یعنی ترک عداوت  
و بغض و احتراز از لعن که لازم طلب مغفرت است با بر نفس با ایمان

صدر شد ازین قبیل آیات را در قرآن تفحص کنم منع کثیری بر این *تفحص کن*

يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين آمنوا  
 وليست تغفرون لانا انفسهم وللمن سبقهم  
 بالايمان ولا تجعل في قلوبنا غلايا  
 حقا وعلاقا والمعنى اعصمنا ربنا من  
 اسداد السوء باباؤنا منين ولا تمسك ان  
 من الغرض هو انما اجل ايماننا فهو كافر  
 وان كان لغير ذلك فهو باسق  
 نقل عاشره لو هذه ما في الكلبى عن ابى عبد الله

*میکونند ای سرود که با مغفرت کن برای و برای را در باقی تا آخر ای دعا میباردند*  
*و حاجت مغفرت میکنند برای نفسهای ایشان و برای کسی که سفت از آن است*  
*با امان و بجز در اول های ما غل ای غمهای*  
*حسد و عداوت و منعی است که بخوار مار بارب از*  
*از او بد مو منین و از تمسک کن کفنی*  
*از بعضی مومن برای نزدیکی ایمان او پس او مت کافر*  
*و اگر باشد برای غیر دلیل پس او مت فاسق تا کم است*  
*از این تا بن فری که در کلبی است از ابی عبد الله*

یا علی



قال ما لكم والبراءة براء بعضكم من بعض  
*کف حضرت برای و برای بزرگی او از ایندی بعضیها از بعضی*  
 ان المومنین بعضهم افضل من بعض وبعضهم  
*محقق مومنین بعضی اولی از بعضی از بعضی - بعضی اولی*  
 انقاد نصر من بعض وهی من الدرجات  
*حاربت لغرت از بعضی و امانیت از درجه ها*  
 انتمی فانه صریح فی ان بعض المومنین  
*تمامه که بعضیها صریح در تحقیق بعضی مومنین*  
 یصیب الحق وبعضهم لخطیء لعدم نفوذ  
*رسدند بحق و بعضیها خطا کردند برای عدم عاریت حق*  
 نصره ولا يجوز البراءة منه وینو باذهب  
*لغرت او در حاربت بر ارتداد او و امانیت غریب*  
 اهل السنة رحمهم الله فی من اخطاء  
*امانت رحمت اسد در از خطا*  
 من المحتملین ۱۲ اصحاب متن و اما لغرت بس در کتب الامم  
*از جمله متن*

بوترا رسید که حضرت امیر از لعن المبتسام منع فرموده و از منع حضرت  
امیر منع نشد کما اهل سنت است از بی تبعه درین مقام گفته اند که منع  
حضرت امیر نه بنا بر آن بود که المبتسام مستحق لعنت نبود بلکه به ذمیه طلاق  
و حسن کلام بیاریان خود تعلیم می نمود و بنا بر این لفظ که در روایت منع  
و اردست بر این معنی دلالت دارد فانی اگره لکم ان تکونوا استیسا  
الاست گویند که هر چه را پس محضی مرا کرامت مکرم برای اگر بشنید تا از او بترسید

حضرت امیر برای مالک و ده دانت ما و او را قسم محبوب داریم بلکه فریب و  
عبادت شماریم ما را حکم امام خود بجای آورد و مکرده او را مکرده باید داد  
و چه کرامت را امام میدهد و نیز اهل سنت گفته اند که در هیچ ابلاغت روایتی  
دیگر موجود است که شیعه از آن چنین نوشتی میکنند و آن روایت صحیح و دلالت  
دلالت دارد بر اینکه لعن از لعن بقاء شرکت اسلام نقل حاشیه و فی الکا

لکلمینی عن ابي حمزة عن ابي جعفر

در سنی  
فانی  
پس محضی حقه

خط رسول الله صلعم فقال لا

اخذکم

رسول الله صلعم فقال لا

تکم



لقراكم قالوا بلى فاجبرهم الي ان قال الا اجبركم  
 برای ترا کفتند آری من خرداد اول طرف ما این کفتند *الکتابه یا کبریا*  
 عن موثبر من ذلك كلمة قالوا بلى يا رسول الله  
 رزق من سر *ازین همه او کفتند آری یا رسول الله ص*  
 قال المتفحش اللعان الذي اذ اذكر عند المو  
 کفتند فاحش لعنک بزنده *ازین همه او کفتند آری یا رسول الله ص*  
 لعنهم انتقام من واخوت ايمانی بود و من اذک لهما  
 کفت کند او شان را *ازین همه او کفتند آری یا رسول الله ص*  
 اهل التام *سند لعن* *من اصحابه*  
 اهل التام را *از اصحاب بود*  
 اصبحنا نقاتل *خطبه خواند و کفت*  
 اصبح کورم ما متفقون کورم *مراداران بود*  
 في الاسلام *در اسلام*  
 على ما دخل *بر آن خبری که داخل کرد*  
 من الزرع والاعوجاج *در*  
 والشبمة *از زرع و شنبه*  
 والتاويل *و تاویل*

و این روایت در کتب صحیح امامیه نیز موجود است و چون روایت  
اولی نیز در کتب تبع صحیح است و دلالت دارد بر اینکه مانع از لعن ترک  
اعتیاد زبان درازی و اصلاح آداب گفتگو است عمل کردیم بر آنکه روایت  
اولی در حق کسانی است که لعن باوصف سیکر و مذکر آن در شرح جانیت  
امام بلغان شریعت راشل انبیا برای استصلاح آن صفات ضروری افتد  
که آن لعن در کلام خود استعمال نمایند و دیگران را که این نصیحت ندارند  
و زبان نشان در کلام میمانند اگر باین لعن هم خود گویند در حق کسی که  
ایلیت آن ندارد نیز تکلم نخواهند کرد مگر در ترک اولی است که بطریق وظیفه  
شماره و زنی لعن الله السارق و لعن الله شارک الخمر تلاوت مکرر شده باشد  
و روایت مایه در حق کسی که بیغین و تخصیص اشخاص شام را لعنت میگرداند  
از نابعیت اهل غفلت میورزید پس بر دو روایت امام عمل نمودیم و عت را  
با کتاب الله موافق ساختیم و همین است طریق ما در فهم معانی کتاب الله و کلام  
عزت و الله اکمل و در این مقام بعضی از دانشمندان شیعه گفته اند  
که حوازی و برای غارت ~~چ~~ لعنت هر چند نزد ما مختص بجایز است که موت بر کفر  
با قطع معلوم شده باشد و قاعده آنهاست که گفته اند که هر کس که بیره اند



و از دایره ایان بیرون رفته لعن کنیم لکن این حکم در غیر محاربین حضرت  
 امیرست و محاربین حضرت امیر زده ما کافر اند بدلیل حدیث متفق علیه بنی ششم  
 و اهل السنة که جناب پیغمبر حضرت امیر خطاب کرده فرمود که **یا ای محمد**  
 و لهذا احوال بصیر طوسی در بجز بد فرق کرده است **جنگ تو جنگ من است**  
 در مخالفین حضرت امیر و محاربین او و گفته مخالفان **فسقته و محاربت**  
**کفر** و اگر نبای کلام بر مشهور میکرد **مخالف او نه است و جنگ او**  
**کفر** که جمیع رایا میسند امام را مثل منکر نبوت نبی کافر میکنند  
 فوق در مخالف و محاربا و حتی ندانست هر دو کافر و میکفت و وجه عدول  
 خواهد بصیر مشهور که قول جمیور است آنست که روایات صحیح از حضرت امام  
 در کافی و دیگر صحاح شیعیه نبوت رسیده که منکرات ما کافر میت ما سحر منصب  
 و عداوت نشود و استحال ای را نمکند و منکر را حکم نجات فرموده اند **فصل ششم**  
 و مروی اصحابنا عن معشر بن عبد العزیز  
 و روایت کرده اصحاب ما از معشر بن عبد العزیز  
**عن معشر الصادق علیه السلام**  
 از معشر **عنه السلام**

(Marginal notes in red ink on the left side of the page, partially obscured and difficult to read)

ان الله قال الظالم لنفسه منا من لا يعرف

*مقصود از آنست که ظالم را بر نفس خود از ما کسی که نشناخت*

حق الامام والمقصد من الذي يعرف

*حق امام را و مقصود از ما آنست که شناخت*

حق الامام والسابق بالخيرات من الامام

*حق امام را و پیشتر گرفت بخیرات دوست امام*

و من اولاء كلهم مغفور لهم

*و آنجا رفت تمام اوستان از مغفوران را در آنجا*

متن جایگزین در کلام قاضی کاشانی در باب تائید تفسیر این روایات که نیست

و نیز در کتب بر دو فرق مراد است که انجباب الی العباد و نمود اناسلم

این سیادت هم حرب لمن حارب رسول الله

*برای کسی که جنگ کرد بر ما خدا کنیم برای کسی که او جنگ میکند شما و خدا رسول این حرب*

حضرت امیر و دیگران نیز کفر با خدا نقل یافته و دلیل قوی است تاویل حضرت امیر

ظاهر آنست که در هیچ ایضاً مذکور است که قوام الیه ثم رحل

وقال خبرنا عن الفتنة

*و گفت خبر داده ما را از فتنة*

و صل



وهل سالت عنها رسول الله ص فقال لما انزل  
*وقال نوال كرمه تو ارد رسول الله ص على يد رسول الله ص*

الله سبحانه قوله ألم احب الناس ان يقرئوا  
*الله سبحانه قول خود را و يا انه دوسته را نه او را*

ان تقولوا امنا وهم لا يفتنون علمت ان الفتنة  
*اگر گویند ایمان آوردیم ما و او را آن نه فتنة کینه گان اند و نسیم من کجوی فتنة*

لا نزل انك هذا رسول الله ص من اخرون اقلت  
*بنا نازل انك هذا رسول الله ص از اخر حکم کرده انکم*

يا رسول الله هذه الفتنة التي اجر الله  
*يا رسول الله چه جرئت ان فتنة آنکه خبر دادا*

بها فقال يا اعلی ان امتی سیتفوتون من بعدی  
*ما بر کجافت یا اعلی حکومت من خستیم بینه خواهد که از بعد من*

تقریباً انواع الفتنة الى ان قال قلت يا رسول الله  
*باین بیان که انواع فتنة را تا ایملکه گفت گفتن ما رسول الله*

فبأی الممازل انزلکم عند ذلک المنزله سرتة  
*بکینه ام نمازل نماز ان خواهد خواند ترا نزدیکی من منزله سرتة*

اخبر

ام منزله فتنه فقال لمنزله فتنه مفتاح

*یاز برای منزل او فتنه پس گفت منزل فتنه*

متن و اصل است نیز گویند که ازین حدیث تحقیق کلام مراد است بلکه  
تهدید و تعلیط است در محرابه این بزرگواران و بیان است که این محرابه  
است که بایست بر ایل آن حضرت ایمره بقیار امان و اخوت اسلامی است

در روایت صحیح زود امامیه حکم فرمود نقل *حاشیه* لکن المسلمون

قبل حراب الجمال بحرفون کیفیته *نموده مسلمانان*

*بیت از عرب بحمل* *بیت ختمه گفت* فقال اهل القبلة

وانما اعلو انفسه ذلك من *قال اهل صدر*

*وزارت که مشا ختمه نفس خود را از* اصبر المؤمنین

قال السافعي رضى الله بولا على *انرا در سی*

*گفت سافعی* *رضی الله* لما عرف

نتى من احكام اهل النبی *انرا الی الحدیث* *بای هر چه شنید*

*بترقی از احکام اهل نبی* شرح نبی السلاطین

*متن* و اگر معنی چنین مسبود که بشعرو فهمیده اند و خواهم بشعرو آرزو در فهم



حضرت امیر ز غلط نیتند معاذ الله من ذلك س ما اصاب حضرت  
 امیر ما بدید و بر فهم انبیان عمل باید نمود نه خواه نصیر فرقی که مست  
 در میان تا عیان مرد و نیز سزایت خواهد کرد و نیز میگوید که درین حد  
 که بالاتفاق خبر احادیث حرب حضرت امیر را حرب رسول گفته اند و در  
 زبان مجید که الفطع متواترست سو و خوری را حرب جدا و رسول برد و  
 گفته اند قوله تعالی فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله

*قول او تعالی پس اگر نیتند* *در اذن دادن* *از الله*

و سواله وان تدم فلكم رؤسنا امواکم لا  
*و سوال او* *و اگر نیتند* *این بر شما* *ببینی از اموال شما* *که نیتند*

ولا تطمعون درین آیه فهم خواهد نصیر حاکم بفر سو و خوری  
*و نه علم* *که تونه کند نماید* *و چرا سو و خوری را بی تونه از حیات*

کفر شمارد و از جمله کبار خفصص کند و ان اقوله تعالی  
 فی حق قطع الطريق *و حاکم قول او تعالی است*

انما حراء اللد  
*در شهر خزان*  
 لجا ربون الله و سواله *جز اینست که چرا بی آن کشانی*  
*حک کرده است هر کول او را*

الحديد على انهم محاربون لهما من معلوم شد

*باخذ دلالت مکنه بر این که محاربین آن جنگ میکنند برای آن بود که بر کبار باشند و  
و غنیمت محاربه خدا و رسول لازم می آید و امان می رود نقل حاشیه*

المراد بالولی المحب وبالمدارین بالمحاربه و  
*و او نیست بر حق حقیقه و مدارین کوفت و محاربه*

أظهارها لتقدمي لهما نقل حاشیه قال ابن  
*و اظهارها و اذکار کردن برای او کف است*

ابى الحديد فى شرح نهج البلاغه ان رسول  
*ابى الحديد در شرح نهج البلاغه استحقاق رسول الله*

صلى الله عليه وسلم قال العلى فربما على ان الله  
*صلى الله عليه وسلم کف برامی می رسد یا علی شقی الله*

قد كتب عليك جهاد المفتوين كما كتبت على  
*شقی تو شد بر تو جهاد را که که دشمنان میکنند چنانکه تو شقی بر من*

جهاد المشركين فقلت يا رسول الله ما هذه  
*جهاد مشرکان پس گفتم من یا رسول الله چه چیز است این*

من فضله



الفتنة التي كتب علي فيها الجهاد قال قوم

*فتنة* *كأنه لو شئت بدين* *در وجهه* *كفت قوم*

شهداء ون ان لا اله الا الله واني رسول

*شهادت خوانده* *والا انكم من الله* *وكم من رسول*

وهم مخالفون للسنة فقلت فعلام آفاتهم

*وخواننده بود* *ان مخالف را بنامت* *بعض گفتن من* *سوا اعلام کرده* *که در کتاب*

وهم يشهدون كما تشهدون قال على لا حد

*وآن تا شهادت و نه چنانکه* *شهادت میدن* *کفت* *برایند* *احداث خواننده*

في الدين ومخالفة الامر فقلت يا رسول

*در دنیا* *و مخالف خواننده* *که در حکم* *را* *بسی گفتن* *من* *یا رسول* *الله*

نبأني المأزول انزل هؤلاء المقتولين من بعدك

*بسی ندانم* *منازل* *ان* *منازل* *خواننده* *که* *این* *جمله* *فتنه* *بزرگ* *از بعد* *تر*

اي منزله وبتنة امر منزه له ردة فقال بمنزله

*ای* *ان* *منازل* *فتنه* *جذبند* *با* *منازل* *فتنه* *بزرگ* *کفت* *بمنزله*

فتنة يعمهم ان فيها الى ان يدسوا كهم العدا

*فتنه* *در* *منازل* *در* *فتنه* *بزرگ* *کفت* *اولی* *کمال*

انتهى فهذا صريح في ان المحاربة معوهة

*تمام شد پس اني صريح است درين كه محاربه عمره او نم*

له يكن افضل ولا ارتداد بل لعبا وعصيانا <sup>ان</sup> نضاح

*نمانده كفو و در مرتبه نون بلكه بازيت و كسانه نام كه*

نقل طائفة الحديث الخامس والثلاثون وما لبند

*حديث بخاه و رسم و لبند*

المتصل الى الشيخ الجليل عماد الاسلام محمد

*مفضل (تلاشيج بررگ سنون اسلام)*

بن يعقوب الكليني عن عبد اصحابنا عن احمد

*بن يعقوب كيهنما از شهد از نصيبها از احمد*

بن محمد بن خالد عن اسمعيل بن مهزيان عن

*بن محمد بن خالد از اسمعيل بن مهزيان از*

ابي سعيد القماط عن ابيان بن ثعلب عن الامام

*ابي سعيد قاط از ابيان بن ثعلب از امام*

ابي جعفر عليه السلام قال لما اسرى بالنبي

*ابي جعفر عليه السلام گفت بفرگاه كه مواجند به*

صلى الله



صلی الله علیه وسلم قال یارب ما حال المؤمن

*صلی الله علیه وسلم گفت یارب چه حال دارد مؤمن*

عندک قال یا محمد من اهان لی ولیا فقد اهان لی

*نزدیک تو گفت یا محمد کسی که امانت کرد برای من ولی را بیگانه کند*

بالمحاربة الى اخر الحدیث قال صاحب الارزاق

*مجاهد تا آخر حدیث گفت صاحب ارزاق*

من و چون این بحث در مقام تقریبی است از اطالعت اندیشه رجوع اصل

مطلب نماید مستشار استنباه این فرقه آنست که معاود و من بوده من

اطروا نیه و العباسیة خود را حلیفه مکلفند و از مردم

*مروانیه و عباسیه* دیگر هم میگویند یا میزدند بنا بر مشیت

صوری که ما خلافت پیغمبر داشتند از رسم همها و فتح بلدان و تخریب عساکر

و جویش و تقسیم غنایم و صدقات و حفظ و حفظ دارالاسلام از شر کفار

و علماء اهل سنت نیز این لقب را بسیار بر همین مشابهت صوری و کجاست

آنکه اسما و القاب هر فرقه موافق اصطلاح آنها میباشند دیگر از اجداد

که درین امور بر عاقل نمایند اطلاق میکردند حیاتی حال هر که در کفر پلاید

معنی رفته از ملا نصیر و اخذ از کتاب شریع، اگر از اینده می آید نزد این فرق  
 محمدت نامیده نشود علی بن القیاس در آن زمان لفظ خلیفه استبدال پیدا کرده  
 این کرده فهمیدند که چون خلیفه مرادف امام است اهل سنت این طایفه را خلیفه  
 و امام بحق میدانند اینهم غلط فهمی می بود دست والا محققین اهل سنت را اطلا  
 لفظ خلیفه هم شامی میکردند و خارج در حدیث صحیح الخلافه بعدی بلتون  
 سنت نزد می از سعید بن جبیر که راوی این حدیث است نقل کرده  
 که چون او را گفتند که مر و ایان نیز خود را خلیفه میگویند گفت آن کتاب  
 بنو الزرقاء انما هم ملوک من بئس الملوک *کادف*

*بنی زرقاء حریفی است که او را ناماد ثنائان اند از شریع و ابو بکر بزار*  
 که بعد محمد بن اهل سنت است پس حسن از ابو عبیده بن الجراح روایت  
 کرد و قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 اول دینکم بلاء نبوت و رحمة ثم بکون  
*کلمه اول دین بلاء است بگردد نبوت و رحمت است بپایانند*  
 خلافت و رحمته ثم بکون ملکا و حیرته  
*خلافت و رحمت است بپایانند بادهایت و حیرت*



الى اخر الحدیث نقل حدیث و در تخصیص این حدیث است  
 تا آخر حدیث **تا آخر حدیث** که در هجده سال است که استکمال توای تساهله  
 انسانیه در آن صورت می بندد و لذا بعد از این عمر منوبت عطا میشود و چون  
 ابتداییشو و نمای دین سجاده و رسوم خلافت از هجرت است و ده سال بعد  
 نبی این منصب زنت یافت ما چارسی سال دیگر برای خلفا تعیین گشت  
 و بعد از بعین را خواه در ضمن امام خواه در ضمن سنین تاثیر است در  
 تغییر حال و رسوم تغلی که درین مدت واقع شود و منده الحدیث  
 المشهوره **مشهور** خمیر کرد خاک آدم را **در ازوست حدیث**  
 صبا حا و منده قوله تعالی **بیدای اربعین**  
 صبح **در ازوست قول او تعالی** **درت خود** **جمله**  
 اربعین لیله و منده قوله **و واعد ناموسعی**  
**جمله شب** **در ازوست قول او** **دو وعده در اول ماه ربیع را**  
 علیهم اربعین سنه **قالی** **بچه حق را کم کردم**  
 روشن را **جمله سلال** **الی غیر ذلک** **تفصیح**  
**طرف غرابین**

من باجمله نزد اهل سنت از مقررات است که امامت خود بلا تشیه تا سالی  
امتداد یافت و بطالع حضرت امام حسن که پانزدهم جمادی الاولی در سنه  
چهل و یک به وقوع آمد انقطاع پذیرفت و نیز نزد ایشان ترتیب خلافت  
بر وجه واقع حق و صواب است تقدیم ما حقه التاخیر در آن راه بیافه پس  
بعد از رحلت پیغمبر ابو بکر صدیق امام بنی بود و دلائل کتاب اذالة الخلفاء  
عن خلافة الخلفاء نیز از آن دلائل را از کتاب

**کتاب** دست و اجماع امت و اقوال عترت تقربیری  
و سوتقی که برای کوشش دانشمندان روزگار و سرمایه جمعیت خود اطاعت آن  
این امر است درج یافته و مصنف این کتاب مستطاب را که در شهر کهنه و ملی است  
داشت ایتمی از آیات الهی و معجزه از معجزات نبوی توان گفت در اتم این سال  
نیز بارها بنیای او مشرف شد و از کلماتی تقریرات بکنین کناره رود آن  
بر کرده خراهِ ابد خیر اما آنچه در خور این رساله مختصر است خداست  
قرآنی و خیر خیر خاندانی است که شتمی اقتدا محالفت این فرق با  
درین مسئله که اصل الاصول خود قرار داده اند و مدار شیع بر این بناوه  
بر وضع کتابه و بالله الاستعانده و التوفیق  
و نماید فلج به در میکنم و توفیق

و صله



ومنه يرجى الوصول الى سواء الطريقت

*دروغ است و وصول طرف برابر طریق*

اما الكتاب فقوله تعالى الدين امنوا متلهم

*و بعد الله  
کتاب  
بعض قول او نقل است و بعد در اوله ما ان کلمه را*

وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض

*و عمل کرده اند تا خلف بر آنه خلف خوانند از آن در زمین*

كما استخلف الذين من قبلهم ولما كنتم

*چگونه خلف بود آن که میگردیدند پیش از شما و بر آنه تعلیم دادید*

لهم دينهم الذي ارتضى لهم وليبدلهم

*برای ایشان دین ایشان را مابند راضی شوند بر آنه آن که برانند از آن*

من بعد خوفهم امنا بعد ونى لا يتكبر

*از بعد خوف ایشان امن عبادت کردند مرا و نه ترک او نند*

في شتى ومن كفر بعد ذلك فاو لئلا هم

*جزی را و کسی که کفران کند بعد از آن که او را آن کرده بودند*

الفسقون حاصل منى اين آيت است که حصول او بعد از نمودن

*فستقون اند*

کسانی را که در وقت نزول سوره نور ایمان آورده و عمل صالح کرده  
بودند باینکه جمعی از ایشان خلیفه مبارزه و بر زمین مسلط گشته مثل حلیفه  
ساختن کسی که پیش از ایشان گشته اند مثل حضرت داود  
علیه السلام که در حق ایشان یاد او دانا جعلناک خلیفته

### فی الارض

ای داود تحقیق کردیم که تا ترا خلیفه  
وارد است و دیگر امیداریم نبی اسرائیل و تیر وعده

در زمین

که دین ایشان را که مرضی و پسندیده خداست در زمین بماند و بدین معنی  
رواج و شیوع عطا فرماید و مستقر و ثابت گرداند و تیر وعده کرد که ایشان  
بدل خوبی که در آنوقت داشتند این کلی از آن فرماید پس مجموع این  
امور چون در وعده الهی داخل شدند واقع شد فی ارض و الا خلیفه وعده  
حق تعالی لازم آید و مجموع این امور در مساوی زمان خلفا آمده و واضح  
زیرا که امام مهدی در وقت نزول این سوره بالاجماع موجود بود و حضرت  
امیر اگر چه در آنوقت موجود بود لیکن رواج دین ایشان که مرضی الهی  
و پسندیده است زعم شیعه حاصل نشد چنانچه در تفسیر الامیاد آمده  
تشریف مرقطی تصریح نموده است باینکه حضرت امیر و شیعه او بنیستند



دین خود را احصا فرموده اند و در پرده دین مخالفان گذرانیده اند  
 و امن کامل و عدم خوف نیز در زمان ایشان حاصل نبوده اصل است  
 ایشان را بلا و کثیره واقعات بطوریکه مثل شام و مصر و مغرب بنکر مانند حیرجا  
 قبول احکام و ایشان همیشه از انواع شام حرف و هراس لاحق حال داشتند  
 آنجا ماند و معین حضرت امیر یک فردست از انجمنه و لفظ جمع را بر یک  
 کس حمل نمودن خلاف اصول شیعه است لا اقل سه کس می یابند با الفاظ  
 جمع درست افتند و از آنست دیگر که بعد از حضرت امیر پیدا نشدند چه حرف  
 نوان زد که هم در آن وقت حاضر نبودند و هم تسلط ایشان در زمین در و اج  
 دین پسندیده ایشان بر همه شیعه واقع نشده و هم امن ندانستند بلکه همیشه  
 حائف و محقق بودند پس لازم آمد که خلفا را ملته از جانب الهی موعود و با آن  
 باشند و درمی که در زمان ایشان رواج یافته مرضی و پسندیده خداست  
 انجمنه و همین است معنی خلافت حقه که مراد از ائمت است و ملا عهد انجمنه  
 بعد از طمانش بسیار در اظهار الحق گفته احتمال دارد که خلیفه معنی لغوی باشد  
 و استخلاف معنی آوردن شخصی بعد شخصی دیگر خاتم در حق نبی اسرائیل  
 و او شده عسلی رنگم ان لیه ملک علیا و کم و لست تخلفکم  
 نشانه که است تمام این حدیث کند و دشمن شما را و خلیفه کند شما را

فی الارض ومعنی خاص مذکور از برای خلیفه اصطلاح مستحدث است

*در زمین* بعد از رحلت حضرت رسالت نیا علی علیه و سلم

و شهرت این اصطلاح در اقوال مولفان کتب حدیث و سیر و تواریخ که بعد از انقضای

عصر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و بعد از تحقق امامت مسلمین بر وجه مخصوص

معروف بر قوم کریمه حاصل گشته است یعنی کلامه جواب این سخن آنست که گاهی گفته

که اختلاف بمعنی لغوی در کلام عمل نیست اما فاعله اصدیقه شیعه آنست که الفاظ را

راحتی الا سکن بر معانی اصطلاحی شرعیه حمل باید کرد نه بر معانی لغویه و الا نام

شرعیست بر هم نشود و هیچ کلام حکم از احکام دین ثابت نگردد مثلاً هر جا در

قرآن لفظ ایمان وارد شده بر تصدیق بمعنی عمل نماند و صلوة را بوجه عادی

بر قصد و علی نه العیاس آیدیم بر اینکه اجماعی باین معنی اصطلاحی شرعی

با مستحدث مولعین پس شیعه و نیز درین مسئله حکم کردیم اگر نخواهند که

ایشان بحدیث آنست صحنی بمنزلة هارون صریح موسی که

*نور من بمنزله هارون از موسی*

بالمقام *اخلفنی فی قومی* بر وجه خلافت حضرت امیر صورت بگیرد و مشک

خلیفه بکنند از قوم من این بحدیث یا علی انت خلیفتی من بعدی

ای علی تو خلیفه منی از بعد من



بر همین مدعا قرآن مآله البتة راست خوانند گفت که حقیقه الامر چیست  
 و نیز اثبات بمعنی اصطلاحی امامت از لفظ امام که با لفظ در قرآن مجید  
 با معنی مستعمل شده خیلی دشوار خواهد افتاد بلکه معادله آنرا اصعب  
 دو سه آیه قرآنی را بطریق استشهاد و تلاوت نموده مثل فقاهت و امامت  
**الکفر وجعلناهم ائمة یدعون** *من بعد کتبید بانه*  
*کفر و گردانید ما را و آن را اسم که طلب میکند* **الی النار**  
 از لفظ امام معنی فاسد اراده کنند بحواب آنها چه خواهد شد *طرف نارس*  
 و هرگز تتبع قرآن مجید نماید بالیقین میداند که لفظ امام هرگز بمعنی مس  
 عام مستعمل نباشد بلکه معنی نبی و مرشد و مادی و اوست بخلاف لفظ  
 حلیفه که بلفظ فی الارض که دلالت بر تصرف عام دارد هر جا مشهور است  
 و نیز استدلال بر صحت خلافت خلفا از آنکه محض لمعبط استخلاف نیست  
 تا جایی از آن گفتگو باشد بلکه با بسا و اختلاف بسوی حضرت تعسرت و چون  
 استخلاف لغوی شد بسوی حضرت حق باشد عین استخلاف شرعی *که البته*  
**وقال سید العابدین علی بن الحسین**  
*و گفت سید العابدین علی بن الحسین*

عليهما السلام والذي بعث محمدا بالحق

*عليهما السلام* *فهم بمنزلة* *الرسالة محمد ربه است*

تنبأه وولد يران الابرار منا اهل البيت

*تبارك وبنده ورسالته تحقق بخون الازالبيت*

وتابعهم بمنزلة موسى واتباعه

*وكرده اوشان* *منزله موسى* *و شعله او سهند*

وان عدونا ابشاعهم بمنزلة فرعون

*و اگر باشد* *ماتقان* *و كرده اوشان* *منزله فرعون*

واشباعه ۱۲ مجمع البيان طبرسي و درين سله

*و فقار اوشان* *نام كتاب* *هم از علماء شيعه*

استفتا ميرود كه او ردن بنى اسرائيل بجاي فرعونيان و تصرف دادن

ايشان در زمين مصر و تمام بجايي عالمه و آل فرعون حق و صواب بود

يا باطل و ما صواب هر چه از بن دوستق خوانند اختيار كنند و اگر براي

خاطر ملاعبه اند از بن همه در كنز زم و قبول نمايم كه اختلاف نمعي است

باز چه فايده كه ما عار ما حاصل نميند و گلي رخصه فواج تر مسكرد در برابر اهل



لغوی شامل جمیع امت است هر که ایران و عمل صالح دارد درین داخل است  
 و خطاهای ننگه نزد ملا ایران و عمل صالح داشتند چنانچه بیاید پس آنها  
 نیز داخل شوند و دیگر در تعین شیعه درین آیت سعی بسیار کرده اند و نسبتاً  
 سعی ایشان چند توجیه است اول آنکه من رای بیان است برای بعضی  
 میت و استخلاف بعضی توطن در زمین است گوئیم که حمل من بر بیان در حق  
 که داخل بر ضمیر باشد خلاف استعمال عرب است سلفاً لیکن قید و عمال و الصا  
 لغوی افتد زیرا که توطن در زمین چنانچه صالح را حاصل است مانع را تیر  
 حاصل است بلکه زیاده تر و خویتر بلکه قید ایران هم عیب است زیرا که لغاری  
 نیز توطن در زمین حاصل است و کلام لغوی در تران محال است و گوئیم آنکه مراد حضرت  
 امیر است فقط و صیغه جمع برای تعظیم است یا او و اولاد او یعنی آنکه گوئیم که ممکن  
 دین و ذوال خوف میچک را حاصل شد پس مختلف در و عده لازم آید یا جمله  
 درین آیت استخلاف و ترویج دین پسندیده الهی ذوال خوف و در جمع عباد  
 خالی از ریاد و شرک برائی جمله مو منین حاصلین سر عود است و بالبداهت در  
 بر زمان از از سنه لغاری است این امور واقع نیستند پس بسیار تعین مانی  
 و استخالی چند که مجمع این امور باشند باید نمود و این احتمالات مذکور درین  
 مقام

ضایع و لغوی اند پس الهیت در تعین مصداق این آیت که مقتضی و عده  
 صاوت الهی است رجوع بحجاب مشککشامی دارین یعنی جناب ابوالحسنین  
 آورده و در کتاب نهج البلاغه که ملائمتیه و ملائمتک نزد جمیع شیعہ الملتب  
 دست از دست و کلام انجلیت تفحص نمودند که بر امت آن منظر العجایب  
 ظهور فرمود و قطع تراع نمود و ارشاد شد که آن حجاب غلط است و اعوان  
 ایشان اند و خود را تر در آن زمره داخل ساخت حال آن کلام صدق  
 بنظام را بکوش دل باید بستند و احتمالان عقل با حق خود را یکسو باید اند  
 در نهج البلاغه که گویند که چون عمر بن الخطاب در باب خود رفتن برای  
 قتال ای فارس که جمع شده بودند با جناب امیر مطلب مشوره نمک نمود  
 جناب امیر در جواب او این عبارت فرمود آن **هد الانصر**  
**لعدیکن نصی و لا حلاله**  
*نباخته نصرت او و نه کمر ای او*  
**و من دین الله الذی اظهره**  
**و حید الذی**  
**اعتر و اما حقی بلغ ما بلغ**  
*و او دین حق را ظاهر کرد او را*  
*و گوید او است آنکه*  
*عزت داد او و فرمود که او را تا ایتم رسیدن جای که رسید*

کلام



وطلع حيث طلع ولحن على صوغه ومن الله  
 وطلع کرد خایک طلع کرد *۶۰* همان بر و عده اتم از اصد  
 حيث قال عن اسمه وعد الله الذين  
 حاکه گفت بزرگ است نام او را *۶۱* عده درود است ایستاید  
 اصنوا صنمکم و عملوا الصالحات لیسیت خلفهم  
 ایمان آورده اند از شما و عمل نیک کرده اند بنابراین خلیفه گویم ایشان را  
 فی الارض کما استخلف الذين من قبلهم  
 در زمین چنانکه خلیفه بودید آن کسانی که پیش از شما بودند و ایشان  
 ولما کن لهم دنیام الذی ارتضی لهم  
 و هر آنچه پیش از ما بود آن را دین ایشان را که راضی شد برای ایشان  
 ولسد لهم من بعد خوفهم امنا والله سبحانه  
 و هر آنچه پس از ما بود آن را از بعد خوف ایشان امن را قسم خدا که ایستاید  
 وعدنا ناصر حمك ومكان القیم فی الاسلام  
 و ما کردیم عهد را و ما بود نوازش داد و نکر خود را و مکان قیام در اسلام  
 مکان النظام من الحرفان القطع النظام  
 مکان نظام است از شماره پس اگر قطع شود النظام



تفريق و سب متفرق لم يجتمع والعرب  
 متفرق امة وقم خد است که متفرق جمع مبنی  
 اليوم وان كانوا اوليادهم كثيرون بالاسلام  
 امروز اوکانه کم پس او ان بیدانه در اسلام حی  
 عزيزون بالاجتماع فكلن قضا واستدلال  
 و عزیزان جمعیت پس بتو قطب و استدلال  
 بالعرب واصلهم دونك نار الحرب فانك  
 بوجوب و اصل او ان تربت نار اتش جید پس کهن ترا  
 ان شخصت من هذه الارض تنقضت  
 اگر شخصت از من نفضت خرابی کرد  
 عليك العرب من اطرافها واقطارها  
 بر تو عرب از اطراف او و قطار او  
 حتى يكون ما يدع و سراءك من العورات  
 تا اینکه بدد نه طلعبند بوی تو از عورات  
 اهم اليك مما بين يدك وكان قد ان  
 اهم تر آن چیزی که در شان دست نامی و با نه کهن کهن

۱



الا عاجم ان تنظر و الملك عدل يقولوا هذا  
*بحیان اگر مشطر باشد طرف تو عودا میخواهند گفت این*  
 اصل العرب فاذا قطعوه استرحم فلكون  
*اصل عرب است این اگر قطع کردند آن او را استرحم استیجاب*  
 ذلك اشتد كطبيهم عليك وطمعهم فبك فاما  
*این سخت تر برای طبایعی بودند بر تو و طمع خواهند کرد آن در تو پس*  
 ما ذكرت من مسير القوم الى قتال المسلمين  
*آخری که ذکر کرد از رفتن قوم خوف سبب مسلمانان*  
 فان الله سبحانه من اكره لسيرهم منك  
*پس بحق الله سبحانه او که اکره میکند بر آنی رفتن از تو*  
 وهو اقدر على تغير ما ليه و اصاب ما ذكرت  
*و او قادر است بر تغیر و اذنی بین خری که گراشد او و گنج آن خری که ذکر کرد*  
 في عددهم فانما لو نكن نقاتل فيما مضى  
*او بشا راوشن این سخن را بنامیم متقابل در آن خری که گذشت*  
 بالكثر و انما كنا نقاتل بالنصر والمعونة  
*بکثرت و در این جنگ که بودیم اسقا تم گفته شد بفرست و اعانت*

انتهای بلفظه المقلدس و ازین عبارات سراسر  
نماز شد غیظ *مقدس* هدایت جمیع اسکالات

حل شد و تسکین تام حاصل گشت و صدق و وعده الهی موضوع  
انجامید و الحمد لله و قوله تعالی قل للحلمین

*و محبت برای خدا و قول او تعالی بگو یا هو برای حقین*

من الاعراب يستدعون الی قوم اولی  
الاعرابین *تغییب قلب را بیدتر طرف نومی که صاحب*

یا بس شدید تقابلو یضم اولی سلمون فان  
*رغب سموت اندر تقابلو باید کرد اولیا یا صبح خواهد نمود پس اگر*

تطبعوا یونکم الله اجمل حسنا وان تتولوا  
*المخاطب خواهد کرد خواهد داد و انما السواجید و اگر برگشته خواهد شد*

کما تولیتهم من قبل یعذبکم عذابا الیها مخاطب  
*چنانچه برگشتند از پیش عذاب که شما را عذاب است و درین آیت*

قابل اعراب اند مثل اسم و جنس و مزین و عفار و اشجع که در سفر حدیسه  
زفاقت میسر کردند و اجاع مورضین طرفین است که بعد از نزول این آیه



قتالی دوزمان السرتور واقع شده که در آن احوال دعوت کرده باشند  
 که غزوه بتوک و آن غزوه البته درین ایام نیست زیرا که فرموده است  
 قال جواسر که در باجر نمان خود با اسلام خوانده آورد پس معلوم شد که آن غزوه  
 دیگر است زیرا که در بتوک یکی هم ازین دو چیز واقع نشده قال و نه اسلام  
 پس لابد این داعی علیه السیت از خلفا باشد که در وقت ایشان اعراب  
 دعوت تقبال مرتدین واقع شد

قال الشيخ القاضي في  
 سرد العبد اعق عامه *گفت شیخ قاضی در*

صا لزم صر لایه ترتب *رد صواعق عام*  
 العقاب علی فعل الماکور *آن چیزی که لزم شده است از آن است*

به اولایه و العقاب *شده است ثواب بر فعل ماکور است*  
 علی ترک من حیث *باید در آن وقت*

انه کان اطاعة الداعی *بر ترک او از چیزی که*  
 المدکور فی لایه *تحقق او بود اطاعت داعی*

او مخالفه لا من حیث *ندکند در آن وقت*  
 الله اطاعته او *یا مخالفت برای آن خصمه*

*تخمین است اطاعت یا*

اعل

عظمته حتی بفرم منده فضله الداعی و کون

*فما لطف تا که لازم بود از او بزرگی از طاعت او را*

اطاعة مثلاً من حیث انه اطاعته مستلزماً

*اطاعت مثلاً چنانکه کس نمی آید که اطاعت مستلزم است*

للتواب و کف بفرم ما ذکره قد صح عن النبی

*برای توبه و چگونه الزام بود آن خبری که ذکر شد و تحقق صحت از نبی*

ان الله لتوبه هذا الذی بالرجل الفاجر اقول

*تحقیق الله برای توبه این است که توبه فاجر کف من*

ومثل هذا یجی فی قوله تعالی اطعوا الله

*و مانند این عبارت در قول اولی اطاعت کنید الله*

واطعوا الرسول و اولی الامر منکم فان اطاعوا

*و اطاعت کنند رسول و صاحب امر که باشد پس اگر اطاعت*

اولی الامر انما یجیب من حیث ذات او فلا یدل

*صاحب امر جز آن نیست که دلایل از حیث ذات او نیست پس*

علی و مثله اولی الامر و الحمل ان معاد الا

*برین و مانند او صاحب امر و استناد کردن معاد باین*



لما كان ايجاب طاعته و تحريم مخالفته باي

*برگاه که باشد واجب طلعت و حرام مخالفت پس کدام*

حنيه كان ثبت اماميه و هو المدا و اما و

*حنيه باشد ثابت اماميه و اوجبت مرعا و يكمن دارد*

في الحديث فهو مجرد اخبار عن وقوع التام

*در حديث پس اوجبت تنها اخبار از واقع شدن تمام*

ن الفاجر لا ايجاب لطاعته ولا تحريم مخالفة

*برای فاجر نه واجب و ايجاب طاعت و نه حرام مخالفت*

بما في موطن محل النزاع على انه لو كان كذلك

*بمکن او از محل نزاع است بر من محقق است اگر باشد چنین*

يدل على صحة امامية الفاجر و هو ايضا

*بر آينه بر صحت امام فاجر و او اينست*

لنوم اساس اشتراط العصمة في الامام

*بر ايجاله اخذن باي شروط عصمت*

فانهم انتصاح در زمان خليفه اول و تقبال اهل فارس و روم

*پس بصورت نظر را*

در زمان او و در زمان خلیفه ثانی و بر هر تقدیر خلافت خلیفه اول  
صحیح شد زیرا که بر اطاعت و قبول دعوت او و عده اجرتیک و بر عدم  
اطاعت او و عید عذاب الیم مرتب کرده اند و هر که واجب الاطاعت  
بود امامت و درین ایام این مطهر علی دست و پایی رزده جوانی بر آورد  
که داعی آنحضرت است و جایز است که آنحضرت در غر و است دیگر که در آن نقل  
هم واقع شده دعوت نمودند اما منقول نشده و در کاکت این جواب نوشته است  
زیرا که در باب اخبار و سیر و تواریخ و محو احتمالات مشک کردن نشان عظمت  
والادب هر مقدم احتمال توان بر آورد و جایز است که بعد از عدم حرم آنحضرت  
امامت حضرت علی را موقوف کرده نفس بر امامت صدیق نموده باشند و مردم  
بر این امر مانده و اتمام فرموده اما منقول نشده و علی بنا القیاس و بعضی از شیعه  
گویند که داعی حضرت امیر است بسوی قتال الکفر و قاسطن و ناقین و  
درین جواب هم آنچه نیست نوشته است زیرا که قتال حضرت امیر را طلب  
اسلام نبود بلکه محض برای استقامت بود و در عرف قدم و جدید بر کرد  
منقول شده که اطاعت امام و اسلام و مخالفت او را کفر گویند و معنی آنست  
برو انان صحیح نقل کرده اند که خضاب پیغمبر در حق حضرت امیر فرمود انک با علی  
محقق تو با علی

تفصیل



تقابل علی تاویل القرآن كما قالت علی بنزیه

*مقاله کن بر تاویل قرآن حکایتی است که در کتب معتبره از ایشان بر ما نقل شده است  
و ظاهر است که مقاله بر تاویل قرآن بعد از قبول تنزیل قرآن است از جانب  
و قبل تنزیل قرآن بدون اسلام معقول است بلکه معنی اسلام است  
پس مقاله بر تاویل قرآن با مقاله بر اسلام جمع نمیتواند شد و موخا هر*

جلد و قوله تعالى يا ايها الذين

*یعنی و قول اوصل ای آنکه بگوید*  
من يرتد منكم عن دينه فسوف

*کسی که مرتد شود از شما از دین خود پس عقوبت*  
يأتي الله

بقوم لهم ويحبوناه اذلة

*یعنی که بگویند و او را دوست دارند و او را دوست دارند و او را دوست دارند*  
على المومنين

اعتر على الكافرين يجاهدون

*و غیر تر از بر کافران مجاهده میکنند*  
في سبيل الله

ولا يجفون لومة لائم

*و نه میزنند از علامت ملامت گشته و گناه*  
ذلا و فضل الله

*ایت مشق خدا*

یوتیه من لشیاء واللہ واسع علم درین است

*میدید او کسی را که میفرماید و دست و دست گشته و در آن است*

قتال مرتدین کرده تا باوصاف کاملی که بالای آن اوصاف در اصطلاح  
قرآن چیزی نیست مذکور فرموده اند اول قرب و منزلت و معامله آنها با خدا  
که حکیم و مجرب و پس محبوب و محب الهی شدند دوم معالمت آنها با مؤمنین  
معالمت آنها با کافران چهارم معالمت آنها با منافقین و مردم ضعیف الايمان  
و ظاہر است که امام را معالمت با خلق است یا با خلق و خلق با مؤمن است  
یا کافر اما ضعیف الايمان و چون امام در هر جای معامله نکند پسندیده  
خداست و راست برآمد امام حق شد و لهذا در احادیث این اوصاف را نهایت  
پسند فرموده ارشاد کرده اند **ذلك فضل الله يؤتيه**

**من يشاء** و مقال مرتدین **من فضل الله يتجدد**

*کسی را که میفرماید بالا جمیع از خلیفه اول و اسامع او واقع شده زیرا که در آخر عهد  
پیغمبر سه گروه مرتد شدند اول بنو بدیع قوم کسوف و عتشی ذوالکمال درین دعوی  
پیوسته کردند و دست فروردگی گشته شدند دوم بنو حنیفہ اصحاب سبکمه که اب  
کردند ایام خلافت خلیفه اول است و حنیفی قاتل امیر خمره گشته شدند سوم بنو اسد*



قوم طلحه بن خویلد مشغی که حضرت پیغمبر خالده را بر او فرستاد و او از دست  
 خالد کرختنه نجات یافت و در عاقبت ایمان آورد و در زبان خلیفه اول  
 کرده مرتد شدند اول بنو فزاره قوم عینی بن حصین و دوم عطفان قوم  
 قره بن سلمه سیوم بن سلیم قوم ابن عبید مالک چهارم بنو ربیع قوم مالک  
 بن نویره پنجم بعضی بنو تمیم قوم سحاح بنت المنذر مشغی و ششم کذاب  
 بنو کنده قوم اشعث بن قیس کنده بنو بکر بن بحرین و یکم فرقه در زمان  
 خلیفه ثانی نیز مرتد شده بنصاری یکی شدند و هر یک از فرقه های ماکوره را  
 خلیفه اول از بیخ و بن برکنده و در اسلام در آورد و چنانچه مورخین بر این امر  
 اجماع دارند و حضرت امیر اقبال مرتدین کما فی اتفاق بنیاده ملاحظه فرموده  
 که اَبْتَلِیْتُ بِقِبَالِ اَهْلِ الْقِبْلَةِ کَمَا دَوَاهِ الْاِمَامِیَّةِ

*متلاش نمودم سکنه این قبله چنانکه روایت کرده اند از امامیه*

فی کتبهم و اگر امامیه آنها را نیار انگار امامت مرتد نامند گوئیم و در عرف  
 در کتب ثانی آن قدیم و جدید مرتد منکر اصل دین را که نیده و از تباویل باطل حری را  
 از عتقاد اسلام منکر شود از ارتداد نامیدن و در عرف جاری نیست و حمل معانی  
 قرآن با اجماع بر معانی عرفیه لغت است نه بر معانی اصطلاحیه قومی و دینی

و معین الفظ عن دیکم صحیح است در آنکه انکار اثنی عشر تمام دین و اصل از آن است  
زین مسئله را از مسائل آن و ما بین رکنه را که در عهد خلیفه اول مرتد نامیدند  
بجست سنت که آنها منکر و حویب رکنه بودند و هر که منکر صورت ریات دین  
اصل دین را انکار کرد و باشد و امامت باقر را عکاس شیعه از صورت ریات دین  
که با انکار او کفر و ارتداد حاصل آید چنانچه در کلام فاضل کاشانی در رباب مانی از روی  
روایات کافی و غیره گذشت و طالع عبدالحق صاحب اظهار الحق سوال و جوابی آورده  
که با این بحث بسیار حیران است گفته است اگر کسی گوید که در باب خلافت مرتضی  
الرضی صریح نشده اما میگوید کاذب اند و الرضی تحقق شده می آید که جماع و صحابه  
که در مسئله خلافت مخالفت نمودند مرتد شده ما نبند و جواب این بحث با بن عبد  
نوشته که انکار رضی که موجب کفر است است که امر مخصوص با باطل اعتقاد کند  
حضرت پیغمبر احسان و آن توضیح کذب مانید اما اگر حق واجب را در استه  
ترک آن بواسطه اغراض دنیوی و حب جاه کند از فسوق و عیسان مجانب  
مثلا ادانی رکنه با جماع امت واجب است مخصوص در قرآن و احادیث  
پس اگر کسی منکر و حویب او شود کافر و مرتد میشود و اگر معتقد و حویب آن بوده  
از دوستی زود نخل او تا میاید و مرتد میشود و باید و عاصی خود ابد بوده آنها که مستحق



بر خلاف تالیف اول شده در تکلیفند که حضرت پیغمبرش کرده اما در نوع گفته  
 بلکه در بعضی اوقات بعضی مردم سزاوارند که بعضی بعضی بشنوند و بعضی دیگر کلام حضرت  
 سزاوارند و در این کارها سزاوارند و در این کلامها بعضی نقل حاشیه و من ههنا  
 ظهیر اذ ب ما ذکره القاضی فی سرد *و ازین است این*  
 ظاهر کرد در نوع آن خبری که در کلام او در قاضی *دورود* الصواعق  
 ان اصحابنا رووا عن الباقر و ابن عباس *صواعق*  
 صحیحی روایت کرده اند از باقر *و ابن عباس*  
 ان هذه الآية قلد و رحمت فی آستان *و عمار*  
 تحقیق این آیه تحقیق وارد شده است *در آستان*  
 من اصحاب الجمل و ذلك هو ما نقول *و ازین است*  
 از اصحاب جمل *و این را آن خبری که گفته* جمهور  
 اصحابنا من ان دفع المض كفى *جمهور*  
 اصحاب ازین که دفع مض کفی *جمهور*  
 موقطع الاسلام بما یوجب الکفر *و ازین است*  
 اوست قطع اسلام *باین خبری که در این است کفر* فلیکن  
*سزاوارند*

ذلك شاملا لأصحاب الجمل وغيرهم

*این شامل برای اصحاب جمل و غیر ایشان*

وذلك لان اصحاب الجمل لو كانوا متدينين

*و این برای متدینین اصحاب جمل اگر باشند عزیزترین*

لما امر أمير المؤمنين بان لا يتبع مولاهم

*بر آنچه حکم کرد امیر المؤمنین بآنکه از پیروی موالی ایشان*

ويجهر بهم ويخبرهم ولا يسيئ لساكنهم ولا يقسم

*و ظاهر کرد و حاجت ایشان را در برده گرفت و نه بدی ایشان را در وقت کرد*

اهل اهلهم وقد تواتر عنه ذلك في كتب الامامة

*مانند ای ایشان را و تحقیق مکررت از او این در کتابهای امامیه*

وايضا تواتر عنه في فتح البلاغة انه سأل

*و اینهم مکررت از او در فتح البلاغت*

رسول الله صلى الله عليه وسلم عن حال

*رسول الله صلی الله علیه و سلم از حال*

مقاتلته فقال انزلهم منزلة فتنه ام منزلة

*مقاتله پس فرمود ایما نازل کند آنرا منزله فتنه یا منزله*

عنه



ساده فقال لا بل متبراة فتنة يجهول

*رود این گفته بلکه بقره فتنه زعم میکنند*

وینها الی ان ید سرکهم العدل انتهى امر مفتاح

*در او تا اینکه یافتند او شای را عدل تمام شد نام کتاب*

متن و نیز حضرت امیر در خطبه خود که تزدیک ابامیر بطریق صحیح مروت

کما حیئ الشفاء الله تعالی فرمود است اصحنا

*چنانکه خود بر آن استعدق علی صحیح بود ما*

تقابل احوالنا فی الاسلام علی اصادخل فیه

*که مقابل کردیم با برادران خود در اسلام بر آن خبری که داخل شد نمود*

من الزیع و الاعوجاج و الشبهمة و التاویل

*از بیخ و از کجی و از شبهه و تاویل*

و نیز حضرت امیر از سب مقاتلین خود اندر منع فرموده گما او سرده

الرضی فی نبح البلاعة و سب مرتدین *حاجب بود او را*

رضی در نبح البلاعة ممنوع عن سبیت و اگر ازین بیم قطع نظر کنیم و مسلم داریم که حضرت امیر نیز در وقت خود با مرتدین قتال فرمود

اما مرتبه در زمان پنجم و خلیفه اول این مقالی بود و این مقالی و دفع  
نیز درین شرح شریک است و بدینیت المدعی قاعده اصولیه مقررست  
که حرفش چون در مقام شرط و جزا واقع شود عام میگردد و چنانچه در مثال من  
داخل کند اقله که الفقه انه نسب درین آیه بر که مرتبه شود برای او قومی موصوف  
باین صفات پیدا شوند و چون در زمان خلیفه اول ارتداد بکثرت و شدت  
واقع شد اکثر قومی موصوف باین صفات هم در مقابل آنها موجود نشود بلکه خود  
مرتبه مثل آن مرتبه نباشد خلف در وعده الهی لازم آید از تعیین آن قوم در آن  
زمان سخن میبرد و گوید که کدام کسان بودند حضرت امیر بلاشبه مدافع آنها و اینها توان  
قیام نمودند و دیگری خواهد بود و نیز باران و رفق و لشکریان حضرت امیر  
موصوف باین صفات مذکوره بودند چنانچه سابق در باب اسلاف تبعه شکیات  
حجاب امیر از آنها در پنج البلاغه منقول شده و اگر بنا بر آنکه این مضمون عبارت  
دیگر حضرت امیر را از مواضع دیگر در پنج البلاغه بسیار هم مساویست باین رساله  
ببرکت آن کلام ازینها و نظام زیب و زینت حاصل شود و سامع را بسامع  
آن عبارات هدایت اشارات فایده بر فایده دست دید موالمسک ماکرته  
تیسوع در پنج البلاغه مذکورست که حجاب امیر در نظام شکیات از باران خود



و آنکه اینها قبول دعوت آنجا میکنند و بصیحت و مواعظت او را بسمع قبول  
 نمی شنوند این عبارت سراسر هدایت ارشاد و فرموده صواب و الهی  
 نفسی بیدار میظهورن **بمثالاء القوم** *کنن قوم آنکس است*  
*که نفسش در پیشگاه او برانظار خود نشاند این جمله قوم*  
**اولی بالحق منکم علیکم و لکن لا یسألهم** *لا انهم*  
*اولی از حق از شما بر شما و لکن برایشان جوابی در اولی اولی*  
**بأطل صاحبهم و ابطانکم عن حقی و لقد**  
*ما جمل صاحبان او و درینجا باید که از حق من در حقی صحبت*  
**الایم تخاف ظلم رعانها و اصحبت** *جمع خود کرده*  
*امت خود اندر رسید از ظلم رعایان آن و صبح خود کرده*  
**ظلم رعیتی استنفرتمکم للجهاد** *که خود اندر رسانید*  
**فلم تنفروا** *ظلم رعیت من مشغول اندر شما برای جهاد*  
**و اسمعتمکم فلم تسمعوا و دعوتکم** *این نفرت کنید*  
**فلم تستجیبوا و لخصت لهم** *و شنو اندم شما را پس از شنیدید و طلبیدم شما را*  
*پس نه احاطت کردند و نصیحت کردم برای ما*

(Marginal notes in red ink on the left side of the page, partially obscured by the binding)

فلم تقبلوا شهوة الغيب وعبيدا كادباب

*یعنی نه قبول کردید آقاظر بودید مانند یا بیان و تابع بودید مانند کاداباب*

اتلوا علیکم الحکم فتصرفن و احتکم علی جهاد

*خود را بر شما حکمت را ایلیان نفرت کردید و تفریق دوم را بر جهاد*

اهل البغی تقاضای علی قواله اهل البغی دون اهل

*اهل نبی بر نوبل او اهل نبی تفریب اند*

اهل الکفر و الازداد من فما اتی علی الخرقالی

*اهل کفر و اهل ازداد من بی بیخوردند و آخر قول من*

حق اولکم متصرفین ایادی سببانا وون

*تا اینکه در هم شمار متصرف دست ما غنوب بی توت خواجه کرد*

الی محاسنکم و تتحدعون عن مواعظکم افق مکم

*طرف مسکن خود ما و کفر خواجه کرد از نصیحت می خود اجواب بر ما*

عدوة و ترجعون الی عشیة کظهر الحیة

*صبح در خج می ایید کرد طرف تمام مانند شد مده عشیة*

عجز المقوم و اعطل الیها الشاهد انهم العاک

*عاجز شود از رساندن و معطل ای آن کسی که شاهد بر نهی او است*

عنه



عنه عقولهم المختلفة اموالهم المتبديهم

*رزق اهل عقلی ازین مختلف خرمین کرده اند که قبلا خود با این*

امیرهم صاحبک بطیع الله وانتم تعصونه

*امیران صاحب شما اطاعت کرده اند و شما تعصیان کرده اید*

وصاحب اهل الشام يعصى الله وهم يطيعونه

*و صاحب اهل شام تعصیان کرده اند و آنها اطاعت کرده اند*

لو ددت والله ان معاوية صاحب فني بكم صرف

*اگر دیت خدا من قسم خدا تعجبی معاویه بر سر خود اندر شما از حرف*

الدينار بالدرهم واخذ مني عشرة متكم واعطاني

*دینار بدرهم و یکت از من حصه دم از شما و میداد مرا*

رجلا منهم وزيره وعامل اذرباب عبيد الله بن عباس

*مردی از شما و سعید بن عمران بر کشته آمدند و تسلط بر سرین اوطا*

که از امر معاویه بود بران ملک بیان کردند و این جا و به سبب رسیدن

که یک از جناب امیر بود و حضرت امیر سابق مردم را بر این امداد عاملان

بین خلیفای دیگر بود و لشکریان هرگز نشنیدند تا مالک کار از دست رفت

واطلان بر جاسته آمده میفرماید انبیت ان لشیرا قلد طلح المؤمن  
 والی و الله لا یظن *کاه شدم من اینکثیر نفیق طالع بین*  
 منکم یا جماعهم *بر آنه کانی کردم*  
 علی باطلهم و تفرقکم *این گروه قوم غفیر و بدلتند*  
 عن حقکم و معصیتکم *از شما با جمع ایشان*  
 امامکم فی الحق و طاعتهم *از شما و معصیت شما*  
 امامهم فی الباطل *امام شما و باطن*  
 و بادائهم الا صابرة الی *و باو کردن ایشان از آنست او طرف*  
 صاحبهم و خیااتکم *صاحب ایشان و خیاات شما*  
 و یصلحهم فی بلادهم *و اصلاح ایشان در بلاد ایشان*  
 و فسادکم فلو انهمیت *و فساد شما پس اگر که از ایشان*  
 ان یدمب بعلاقة *از شما کسی را بر فقب بر آنست*  
 اللهم انی قد مللتم *ایستخوان بر وقت مولایم*  
*بر بر کردن کفایتی بر کردم ایشان*

و صلحهم



وصلونی وسمتہم وسمونی فایدتی ہم خیرا  
*و بشیہ مرا و نام دہشم اکان و نام کردہ مرا عمل کردم من نام اولی*  
 منہم و ابدلہم بی شتر اصنی اللہ صحت قلوبہم  
*از دین اولی کردہ اولی شتر در زمین بروردگار من کہ از کنان اولی*  
 کما یماث الملح فی الماء لوددت واللہ لو ان  
*خیلک کہ از منو نہک در ماہ کرد و بت میدارم قسم ایسہ اگر بھقی*  
 لی بکم الف فارسیں من بنی فارس بن غم لو اعد  
*برای من بچندان ہزار ہار ہند از بنی فارس بن غم اگر بھقینہ*  
 اذاک منہم فوادس مثل ارضید اللہم و تزد خطیب  
*خوبتر از شمار از دکان سوران مانند گرم*  
 از ان سابق در باب بیوم گذشت میفرماید و ایما اللہ لا اظن  
 لکم لو حشش الوغی و استحت *تباہ کرد ایسہ ہر کہ کنستم*  
 الموت و لا انفس *تھا اگر حشش الوغی و در باب*  
 عن ابطالب الفراج الرأس *موت نقص بار شمار*  
 از بنی ابطالب بر آوردن *سہ*  
 و تزد خطیب دیگر میفرماید





ليغير قن بني وبنكم وانا الضحيتكم قال ولكم

*برای آنکه قن خود را بداند وقت و زمان و در آن وقت و آن وقت که سلام گفته و برای شما*

غير كثير بل انتم انا دين محمدكم ولا صيده

*غیر کثیر ابتدا می شما اباوین سخن شنید شما و منت صحنی سخته می شما*

لله المحب ان معاوية يدعو الحفاة الطعام

*برای آنکه ای محب تحقی معاویه طلب کرد طخخانه طعام را*

فتعاونه على غير معونة ولا إعطاء وانا اعلمكم

*پس ایادت کردد بر غیر معونه و عطا او من مسلم شما را*

وانتم تركه الا سلام و فقيه الناس

*و شما ترک میکنید اسلام را و دانایان را*

الي معاوية وطائفه من العطاء فيغيرون

*طرف معاویه و جماعتی از عطا پس متغیر شوند*

عين ويختلفون على انه لا يخرج لكم من

*در چشم زدن و اختلاف میکنند بر تحقیق آن که نبراید برای شما از*

امر حارضا وصنونه ولا يخطب جمعوت

*امر حارضا که مرضی نشد نمایند و در خطب نموده بر این جمعیت میکنند*

عليه قلند اسرستم الكتاب و فاتحكم الحج  
*بر او بحقق در سخن دارم شمارا از کتاب و اشعار خود*

وعرفتمكم ما الكرم و سوعكم ما الحجتم لو كان  
*و شناستم شمارا ما الكرم و سوعكم جز به بخت نایاب آن اگر باشد*

الا عني للمخط او النائم ليست تقيط انتم  
*کور برای خط یا خوابیده بسیار شود نامند*

تقلا من نبح المبالغة انقطاع من و چون حضرت  
*نقل از نبح المبالغة نام کتاب امر را خیر سید که لشکر*

معا و بشهر انبار را عمارت کردند نفس نفس خود تیاره از دونه ای از  
روان شد و با موضع خنجر که بیرون شهر گرفت رسید بعضی یاران از عقب  
دویدند و عرض کردند یا امیرالمؤمنین نحن نلفیکم هم پس فرمود

والله ما تلفوا فی انفسکم ما ان تلفتکم اذ ان تلفت  
*قسم خدا آن که نماند که در انفس شما ما ان تلفتکم اذ ان تلفت پس بگوید*

عالمکم الکانت الرعا یا  
*سواي شما اگر باشد رعایا رعایت کند مرا*

*رعایت آنرا*

حج





وان الله لا يحب الفاسدين و اتباع اولي الامر اطاعتوا  
و محقق است در دست ممدار و فدا گشته بان را که نتیجه محبت الهی و سبب  
محبوبیت اوست قواله تعالی قل انکم تمحون الله  
فا تتبعونی *قول از تعالی که بگویند هر که بگوید شما که دوست میدارید بر اوست*  
پس اتباع کنید مرا *حکیم الله نمی بود پس حکم حکیم و کیبونه اصلا*  
در حق ایشان *که دوست دارد و شمارا الله تعالی جل شان*  
راست نمی آید و در خباب حضرت امیر کبیر و کنگ می بود زمینند و رنج و اندام اید و  
پس اعتراف علی المؤمنین مل علی عیوب المؤمنین گشته اند از نجات و غواص می  
ترسیدند پس اوله علی الکافین شده اند از جهاد و فرار میکردند و از دشمنان  
بجاهدون فی سبیل الله بر اهل ذر افتادند و بجای  
جفا و کتبه و کان اندر راه خدا *لا یجانون لوجه لا تم*  
لا الیه من نصیحتهم نام *فرستند از سلامت ملائکت*  
نیشند نه نصیحت نام *در حق ایشان درست بود که نصیحت*  
حضرت امیر را گوش میکردند پس او صافی که حق تعالی در حق آید با دست نمود  
بر لشکریان حضرت امیر فرود آوردن امکان ندارد و لا تحال اتصاع الصدقین

پس  
پس



و نیز در سابق و سباق آیه صریح مستفاد میشود که بسعی این قوم قنده ترترین  
 دفع خواهد شد و اصلاح دین متحقق خواهد گشت زیرا که سوف آیت برای تسلیم  
 و تقویت مومنین و از الخوف از مردن است و مقالات حضرت امیر  
 ملاحیح مخرجا اصلاح نشدند و علی متحقق گشت و تسلط بیعاق بر وزیر و زور  
 زیاد و فساد دین و ترقی در این امر آیه ماطهر که کتاب حقیقت است  
 و امامت خلفا بر ملته را بجهت از نشاء میفرماید و تفصیلات و تصدیقاتی دارد  
 که بر احتمال غیر انسانی موافق قواعد و شهادتی باقی میباشد و اگر خارج از  
 قاعده عقلی بعضی علماء شیعه بنا بر محال احتمالی در گشتند محتاج جواب میشود زیرا که  
 کلام با عقل است نه با رأی از نام و محالین و بر هر التفصیل این استدلالات  
 و کتب این بحث و احاطه جواب آن دانسته دلالت دیگر که بایات بسیار درین  
 واقع از منقول باشند در کتاب از الله تعالی عن حلقه الخلفاء باید دید که درین با  
 کلام را بنیاد رسانیده و مخدرات معالی کتاب الله را خلعت ظهور رسانیده  
 لله در مصنفها و چون درین مقام مقصود بیان مخالفت شیعه  
 برای حضرت **ابو مصنفه** باطلین است در هر مسأله فرعی در اصولی و درین مخالفت  
 یک آیه و صدایت برابر است **خیر فاعین الاطال** از بعضی التفاهات  
 در روی حرف از طول پاره ای

و اما اقوال عترت پس آنچه از طریق اهل سنت مرویست خارج از حد و اجتناب  
در همان کتاب یعنی از الذخایر باید دید چون درین رساله التزام افتاده که غیر  
از روایات شیعه مستحکم در هیچ امر نباشد آنچه از اقوال عترت درین باب در کتب  
معتبره و مرویات صحیح ایشان موجودست تعلم می آید **نقل شد** **قال الامام**  
**صوید بالله یحیی بن حمزة الترمذی** **کفت امام**  
**صوید بالله یحیی بن حمزة الترمذی**

**فی**  
**کتاب الطواق الحکامه فی صباحت**  
**کتاب الطواق الحکامه در صبح**

**واما**  
**وتانیهما ما روایه جعفر بن محمد**  
**و دویم او از عزی که روایت کرده او از جعفر بن محمد**

**الصادق**  
**عن حدیث ان رجلا مر بقبر لیس جاء**  
**از حدیثی که محقق مروی از زین العابدین**

**الحی**  
**امیر المؤمنین فقال اسمعك لقول**  
**امیر المؤمنین پس گفت بشنویم ترا بقول**

**اللهم**  
**اصحنا کما اصحلت به الخلفاء الراشدين**  
**اصلاح کن ما را همان چنانکه اصلاح کردی بوفدایان و خلیفان راشدین را**



منهم فقال حبیبی ابو بکر وعمر ایما ما الهدی  
*نورین* وروندارین بود ابو بکر و عمر ایما ما هدایت

وسمی الا سلام ورجلا قریش والمقدس  
*وسمان اسلام* وروند آن رو در قریش و مقتدی بودیم

بهما بعد رسول الله صلعم من اقتدی ابهما  
*بآن مرد و بعد رسول الله صلعم* کسی که اقتدا کرد بآن مرد

عصم ومن اهتدی بهما فقد هدی الی صراط  
*بغیر نماند و کسی که طلبید به این دو مرد و پس گفت برایت یافت طرف صراط*

مستقیم انتهى و هذا الحدیث ثابت عندنا ایض  
*مستقیم تمام شد و این حدیث ثابت است نزد ما اینهم*

فقد اخرج الدارقطنی بسنده الی جعفر بن  
*پس گفت در آورده است دارقطنی بسند خود طرف جعفر بن محمد*

عن ابیه قال قال رجل لعلی بن ابیطالب السمعک  
*از پدر خود گفت گفت مردی برای علی ابن ابیطالب*

تقول فی الخطة اللهم وما اصلحت به الخلفاء الا  
*گوئی گفت در خطبه ای بود که با پدر آن مردی که اصلاح کردی ما و خلفا را*

المهدئين فمن هم فاعرفوا ذلك عناية وقالهم حياي  
*مهدئين را پس از ایشان پس عارفی شدند از آنکه از ایشان و گفت اولی و دوم*

ابوبکر وعمر الى اخر الكلام شرح بر اس نقل حاشیه  
*ابوبکر و عمر تا آخر کلام شرح بر اس*

قال صاحب الطواق الحماة سادسها اي  
*گفت صاحب الطواق الحماة ششم حصه او اي*

سادس الوجوه الدالة على تناء امير المؤمنين  
*ششم از وجوه دلالت میکند بر تناء امير المؤمنين*

عليهم انه لما حضرته الوفاة قالوا لاني صي يا امير  
*بر او نشانی گفتی تا آن وقت هرگاه که حاضرند او او را گفتند وصیت میکنی بر ما امیر المؤمنین*

قال ما اوصى رسول الله صلى الله عليه وسلم  
*گفتند وصیت کرد در رسول الله صلی الله علیه و سلم*

فاوصى ولكن ان اراد الله ما لنا من خير ليستموهم  
*پس وصیت کرد ولیکن اگر اراد که بکند الله ما را از خیر نیستی بر آنچه جمع میکنید او*

على خيرهم كما جمع على خيرهم بعد انهم اولا لخير  
*بر خیرترین او نشانی چنانکه جمع میکنید بر خیرترین آنها بعد از آنکه اولی و خیرترین*

کلمه



حل هذا الجس النبيل لانه قال حين حضرته الوفاة

*برای در پیش این خبر رفیقید را منتهی آن گفتم وقت حاضر شدن او وفات*

من منهما ما اوسرده الرضی فی نبع البلاعة عن

*از دست این خبری که او کرده او را رضی و زنج البلاغت از*

امیر المؤمنین فی کتاب کتبه الی معاویة و معا

*ایر المؤمنین در کتاب که نوشت که او را طرف معاویة و معاویة*

اصابعه فان بیعتی یا معاویة لرمتهک وانت

*کتاب بعد پس تحقق بیعت معاویة لازم شد ترا و تو هستی*

بالنظام فانه یا بیعی القوم الذین یا بیعوا یا بکروا و عس

*خبر تمام صحابه آن بیعت کرده مرا انومی که بیعت کرده یا بکروا و عس*

وعثمان علی ما یا بیعوا لهم فلم یکن للشاهلان المختار ولا

*و عثمان را از آن خبری که بیعت کرده او را نیز نسبت نده مرا علی عثمان که اختیار کرده بیعت*

للقائب ان یرد و انما المشاور الی المهاجرین و الا

*برای غایب این که در کند چنانست که مشورت برای مهاجرین و انصار*

فان اجتمعوا علی رجل و سبوه اما ما کان لله

*پس اگر اجتماع کنند بر روی و عام او کند لعن الامم باشد برانی خدا*

رضي فان خرج منهم خارج لطن اولدعه رده

*رضائس اگر بر آید ارضان برایشه بر اهل طعن ایست روکنده اورا  
الی ماخرج منه فان ابی فآلوه علی اتباعه غیر سبیل  
طرف آن چیزی که بر آنچه از او پس اگر ابا که متقا کنده اورا بر ایمان او غرضه*

المومنین وولاه الله ما تولى واصليہ ختمهم وسات

*مومنین و کرده اند او را بعد بیان چیزی که در اندیشه است و اهل او ختم است  
مصیرا نقل ما قال النواصب خذلهم الله كيف  
ملاقات گفت نواصب کراه نشند او را را الله چگونه*

يصح دعوي بيعة القوم الذين تابعوا ابا بكر وعمر

*صحبت دعوی بیعت قوم آن که با بکر بیعت کردند اما عمر را  
مع ان سعد بن ابی وقاص وعبد الله بن عمر  
پس آن سعید بن ابی وقاص و عبد الله بن عمر*

واسامة ابن زيد وزيد بن ثابت وسرافع ابن خديج

*واسامه ابن زید و زید بن ثابت و رافع ابن خدیج  
ومحمد بن مسلمة وكعب بن مالك وغيرهم  
و محمد بن مسلمه و کعب بن مالک و غیرهم*



کتاب المهاجرین و الاضمار لم یأیعوا وما القوم  
 از کتاب مهاجرین و الاضمار نه بیعت کردند و او را بیعت نمود  
 الا یقولنا قد اختلفت الروایات فی معنیهم  
 که آن جا بیعت گفتیم با معنی اختلاف است در روایات در معنی ایشان  
 ففی بعضها اهدم بالیعوی و لکن لم یأیعوا فی قتال  
 پس در بعضی ایشان را تسخیر ایشان بیعت کردند و او را تسخیر نمودند و در بعضی ایشان  
 اهل القبلة لوزعاً فنیهم و احتیاطاً و فی بعضها  
 این نیز برای توزیع بر ایشان بود برای احتیاط و در بعضی ایشان  
 انما لم یأیعوا لان تلك البیعة عندهم  
 معنی ایشان نه بیعت کردند و او را تسخیر نمودند و او را تسخیر نمودند  
 كانت بیعة الفتنة و لکن جاز الوفاق بالین  
 بود بیعت فتنة و لیکن جاز و تسخیر است که تسخیر کنند  
 نأیة الامام الحق و انه متعین للخلافة فی زمانه  
 یعنی ایشان است امام حق و مشخص است و او را تسخیر نمودند و او را تسخیر نمودند  
 وقد بشرنا بمناقبة و روه و افضنا لله و هم  
 و تحقیق است که تسخیر انداخته بود و او را تسخیر نمودند و او را تسخیر نمودند

من بائع حقيقة فان الغرض من البيعة اظهار

*که بیعت کردن حقیقت است پس بیعت غرض از بیعت اظهار*

الاستحقاق وقد وجدنا مفتاح متن ما دست

*استحقاق و معنی یافته شد نام کتاب که منتهای کوشش*

علم امامیه در امثال این بصوص ظاهر است که گویند معنی صواب

مجاراة الخصم یعنی دلیل الزامی است مرکب *اوست از باب*

*مجاراة خصم* از مقدمات مسلمة خصم که عند المستدل مسلم باشد

و درین مابذلک که در کتب عاقل را غور و فکر باید کرد اول کلام معصوم را

بر آنچه مطابق نفس الامر باشد حل نمودن با تخمین و تفسیر کردن از اطراف و

جوانب کلام که زاید بر قدر الزام است زیرا که الزام همین قدر حاصل میشود

که ذکر بعین میفرمود عبادت باقی که فاذا اجتمعوا علی رجل و سمعوا

اماماً االی اخره *پس هر گاه که جمع شدند بر مردی و امام او گفتند*

*امام تا آخره* در الزام دخل ندارد امام معصوم کتب بجای هر چیز باقی

آرد و آنهم بر خدا که کان لله رضی و اصله جهنم و ساءت

مصیرا *بود برای خدا رضا و اصل خواهد شد او جهنم و بد است*

مکان

علم امامان و علم بائع  
علم امامان و علم بائع

ش

سید



کمال نشاء و تحسین و تاکید و تکریر معاذ الله من سوء الظن

و اگر ازین همه درگذریم دلیل الزامی **نیزه بجهت از آنکه از بر کانی**

می یابد که مقدمات او عند الخصم مسلم باشد معاوی را می معتقد این مقدمات بود

که برای الزام او بجناب این مقدمات را ترتیب دهد و تسلیم نماید تا معاوی

در کتب امایه و زیدیه تقریب اجماع حضرت امیر منقول و نه کورانه مذکور است او

است که بر مسلمان فرضی خواه از مهاجرین اولین باشد خواه از غیر انبیا

چون قادر بر سفید احکام و حجاب و کفار و سیاست رعایا و تخمین حیوین و حجاب

عزله اسلام و حفظ تعزیر و دفع مفاسد باشد و حجاب از مسلمین با او بیعت

نماید خواه اهل عراق و خواه اهل شام و خواه اهل مدینه او امام است هر چو که باشد

و همین حجت او ادعای امامت خود میکرد و بعد از قصه حکیم و الا که ام کس از مهاجرین

و انصار با او بیعت کرده بود و او را من بین الناس اختیار نمود و حضرت

امیر را که اتباع میکرد و امامت انبیا را مسکوت میداد تا بران بود که بجناب را

مستقیم میکرد سعی در قتل عثمان و حمایت قائلش که ترو او ساعی فی الارض **بالفضا**

بوده غیر صلح پس بجناب را قاف در روز مفاسد و حفظ حدود اسلام و سفید

حکم قصاص که عمده امور شرعی است نمی فهمید و بر بدی است که بیعت مهاجرین

والنصارى را که بر کفر معاصر پوشتیده نود اگر کجای میسر و چراقد حیات حضرت  
امیر در مجالس و مکاتیب خود ذکر میکرد اما او صراحتاً تحطیر این معیت مهاجرین  
و انصار نیز کرده است چنانچه از تلمیح او مشهور و معروف است و با جمیع انصار  
شکایت این امیر را با در ایام امارت خود بر زبان آورده و طرز و تعریف نمود *تغافل*  
احتج من و هب من النواصب الی تصویب تجاری  
*و محبت از وهب از نواصب طرف تصویب بکنند*

امیر المؤمنین یوم الجبل و یوم صفین بان عثمان  
*امیر المؤمنین یوم جبل و یوم صفین صحیح عثمان*

قتل مظلوماً فالکلب باحد العنود من تآلبیه و رض  
*قتل مظلوم پس کلبت بکنند مفاو که از قاتل او زوضا*

قال الله تعالی و من قتل مظلوماً فقد جعلنا  
*گفتند کسی که قتل کند مظلومی را*

لولیة سلطانا قالوا من اوی الظلمین  
*برای ولیة او ما و شای گفتند کسی که باشد از ظالمین*

فمن ایاک استمدارک لهم اضعف عن احد الکفر  
*پس او با شریک ایم را با او تا ضعیف ایم از کفر حق*

من



منهم وكلا الامرين حجة في اسقاط امامه

*ارشدنا وتمام به وواو تحت انه در سابقا نذوق الامت*

من فعل ذلك ووجوب حربه الى اخر الكلام

*اذكر ان ابن دراجب نذوق او تا آخر كلام*

للخليفة بن حزم نقل *شبه* فبعث علي رسلا الى معاوية

*سفر فرسا وعلی الجی را الحرف معاوية نام کتاب*

علي بن حنفرة وكان قد وهبت الى علي عنده

*عدي بن حاتم وروى بختیق وختیبه هار و طرف عدي عینه*

يوم الجمل ويزيد بن قيس بن العيص زياد بن جفصة

*روز جمل ويزيد بن قيس بن العيص زياد بن جفصة*

الى ان قال يزيد بن قيس المعوية يا معاوية اناك

*نام كتاب كفت يزيد بن قيس معاوية را الى سويح الجمن تو*

تعلم ان من وحدثك وعليا لم يخترك عليه فقال معاوية

*وانتم انيكم كسي كمانت ترا وعلی رانه اخي بنو امير و ترا ترا و كفت معاوية*

انك وديعوني الى الجماعة فان كان معكم جماعة فبعني

*معاوية بن قيس بن حنفرة طرف ضاعت لعمركم بانتم معاوية جعت لبي امراء*

صدا

الضاحجة واما طاعته على فلا تطيعه لان من

*بم حاجتی* و همچنین طاعت را پس نه الطاعت حرام است و بر حق است

قال عثمان معه يحفظهم ولسبتين يوهه فلو اعطانا

*قال عثمان* هم را چه *سبت* حفاظت کنند آن را و اسفالت مکتب باو *سبت* پس اگر بدید

اياهم لقتلهم جميعا لعثمان لعلمنا انه بريء من دمه

*اگر او سبت بر آن قتل کنیم چون بر او بر او عثمان بر این و این ما محقق می کند که او*

تبرعت فادنه الى على رسول الله لعلنا نرى الصلح

*ما زود شد و قریب این طرف علی شری* اگر باشد که اراده کنی صلح را

فاحم عنك دم عثمان لانك قتلته فلو قلت لم اقله

*این محو کنم از خون عثمان بر این محو قتل گوی او را پس اگر گوئی هر طوری که می*

فان قاتلته معك فسلمهم اليها لقتلهم فبئس من

*بسیار* *سبت* پس بسیار او را در طرف ما بر آن قتل نمود او *سبت* پس

دمه ثم لقي الامير في التسوسى كما فعل عسرا

*نمود او پس القائل امر را در نوشته جدا کرد و نمود*

فكلمون انا وانت ما البعد فاذا رضى المسلمون

*پس بشنید من تو مدبری پس هرگاه رضی نمود مسلمانان*

الحمد لله





والمسار دبا الاول لله البلاد الذي المشاة واستبه

*ومر اوبول لله البلاد الذي*  
وبالنادي لله اسدي الذي ارضعته وبالنا

*ومرنا اوي لله اسدي الذي ارضعته*

لله المجلس الذي ابي فيه وبالرايع لله النامية التي

*لله المجلس الذي ابي فيه وبالرايع لله النامية التي*

تنوح عليه شرح ابن ابي الحديد *وتختلف كرو برعت*

*تنوح عليه شرح ابن ابي الحديد*

ذهب نقي الثوب قليل العيب اصحاب خيراها و

*وذهب نقي الثوب قليل العيب اصحاب خيراها و*

سبق نتمها ادي الى الله طاعته واتقاه بحقه

*سبق نتمها ادي الى الله طاعته واتقاه بحقه*

رجل وتركهم في طهرق متشعبة لا الهدي

*رجل تركهم في طهرق متشعبة لا الهدي*

فيها الضمك ولا ليس تنقن المهدي درين عبارت

*فيها الضمك ولا ليس تنقن المهدي درين عبارت*

عبارت



جناب امیر صاحب بیخ البلاغه که شریف رضی است بر احوال غلطه مذکور  
 تصریح کرده لفظ ابو بکر را حذف نموده و بجای او لفظ فلان آورده تا اهل  
 متکلف نتوانند نمود لیکن کرامت حضرت امیر است که اوصاف مذکور  
 صریح یقین مهم میکنند چنانچه بیان کرده خواهد شد ولله است که بیخ البلاغه  
 ایام در یقین فلان اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که مراد ابو بکر است  
 و بعضی گفته اند عمر و اکثر مترجم اول را ترجیح داده اند و هو الایض نفل **حاشیه**  
 بوده این قول است آنچه این السان در کتاب المواضع آورده است  
 عن زفر بن حکیم قال لما ماتت عمر قلت والله لا  
 ازل زفر بن حکیم گفت برگاه میروم **گفت قسم الله بر آن**  
 ابن علیا و الا اسمع منه قال فحشته فوجدت  
**سایه علی را و بر آن نشیند از او گفته شد آوردند او را**  
 فی محله ناسبا ثم قونله قال فوالله بالیتنا حی  
**آدمیان که محافظ میگردانند گفت بعرضه این کلماتی که آنگاه**  
 خرج علینا مقبلا فاطرق ونكس رأسه  
**بر آن بر ما مقبل پس راه داد و گردن پایین برد او را**

ک  
 مجلسه  
 مصلی

رفعه فقال لله يا كيه عمرا واعمراه قوم الا وحيا

*روایت اورا کتت جبرئیل کره کتتتت و اعزاز قوم الا وحیا کره*

وايد العمد واعمراه ماتت في التوب قليل العيب

*وید کرد عدد و اعزاز مردت باک عابره اندر عیب*

واعمراه وهب بالسنة واقبى الفتنة اصحاب

*واعمراه نهندت واقبى فتنة رسيد*

والله ابن الخطاب خيراها ويحي على الطريقة من

*قسم نه ابن الخطاب خير او و آید*

شهره وتقدر نظر الله صاحبه فصار على الطريقة ما

*شهره و برانته خوب بود برانی او صاحب او پس رسيد بر طريقت ما*

استقامت ثم قال فقال ورجل الركب فليتبعهم

*استقامت پس رسيد پس بگفت قسم بروی کورسند پس برانته استقامت*

الطريق لا يدري الضال ولا يستحق الهدى

*براه اندر راه و باقت خوانند و گراي را نوزده استقامت خوانند طريقت ما*

مفتاح نقل شهره وفلان المكنى عنده عمر الخطاب

*تمام کتاب في شان اطلق از و عمر بن الخطاب*

رضي الله



رضي الله عنه وقد وجدت نسخة التي

*رضي الله عنه وتفتق بانه في نسخة اخرى*

لخط الرضي الى الحسن جامع نفع البلاغة وتحت

*نسخة رضى الى الحسن جامع نفع البلاغة وتحت*

فلان عمر حدثني بذلك مختارين مع الموصوف

*فلان عمر كفت بولابان مختارين مع الموصوف*

الاديب الشاعر وسالت عنه النقيب ابان جعفر

*الاديب شاعر و هو الكزازة نقيب ابان جعفر*

يحيى بن ابي زيد العلوي فقال لي مع عم راضي

*يحيى بن ابي زيد العلوي من كفت راضي من ابي عم راضي*

عنه نقلت له اشئني عليه امير المؤمنين هذا

*عنه نقلت له اشئني عليه امير المؤمنين هذا*

النسك فقال نعم شرح نهب البلاغة من ابي الحديد بن بسيرين

*نسخة راضي كفت راضي شرح نهب البلاغة من ابي الحديد بن بسيرين*

سائر شارات ابو بكر مائة و نصف على موصوف مائة و قسم بران مائة و

اقامت سنت و احتیاج از بدعت و بودن فتنه در زمان او پس تدبیر او  
و پاکدامن رفتن ازین جهان و قلت عیوب او سرانجام یافتن آنچه مقصود از اقامت  
و خلافت است یعنی اقامت عمل و تزویج دین خدا و ادای طاعت الهی و آنرا  
عمر حق تعالی بجا آوردن از دست او و هیچ تنگ نیت که نهایت امر خلافت  
و امامت همین است که نشناخت صادق حضرت امیر از ابو بکر که وقوع آمده شیعیه  
درین عبارت دست و پا کم کند و مضطربان به توجیهات بگوید دست اندازند که  
قابل ذکر نیست مگر بحسب احتیاج خاطر سماع ما بتبیین مقصد از خداست در  
عمده آن توجیهات نزد ایشان است که احتیاج گاه گاه او صاف و واضح  
شعین نثار استجاب دلون باس و استمالت رعایای خود که خیلی معتمد حسن  
سیرت ششمین و انتظام امور دین در عهد ایشان بود و بسیار معتمد بود این عبارت  
هم از جهان وادی است لیکن بر عاقل مریض پوشیده نیست که ده ذریع  
تقسیم را نسبت بجناب معصومی نمودن که برای عرض سهل و سلیب یعنی دلدار  
چند کس بجهت حصول انتظام ریاست ظاهر که تحقق آن عرض هم تقضی بود بلکه ایس  
از و حاصل شده بود و عرض دنیا با کل فوت میشد که این قسم فراعنه جبار را  
که هر صحیح عصیان رسول ملکه از او میشد گرفتند و تحریف کتاب الله و تبذیر دین خدا



نموده تائید نماید حال آنکه حدیث صحیح **اذا ملح الفاسق غضب**  
**الرب** نشیند و باشد کتاب میگرد **بر کلاه که منع نمیند ماتی غضب میکند**  
**رب** از زمین و دیانت و عقل و کسارت و جود و بعبودیت و کلام ضرورت  
 بلخی اینها تا کلمات و مسالعات و ایمان غلطاننده بود اگر محدودیج ایشان حسن  
 انظام امور خلافت بنا بر صلت سهلی منظوریم میبود این ده دروغ گفتن چه  
 لازم بود پس قدر میفرمود که **لله بلاد فلان** قد جاها **الکفر**  
**والمی تدیت** **علا فلان** کتقی میباید که **کا زان را**  
**و برتر آن را** **و بشاع لسبعینة الامم فی البلاد**  
**و وضع الجزایة** **و ظاهر شد بعضی او اسلام** **اورشتر تا**  
**و وضع کو و خیر** **و نبی الها جلد و لم تقع فی خلافته**  
**فتنة** **و بنا کرد سایر او را و تاغی نه در خلافت او**  
**فتنة** و مانند این درین مضامین و مضامینی که در عبارات حضرت  
 امیر ممدوح اند تفاوت آسمان و زمین است از معصوم نمی آید که باطل را این ترس  
 بناید و جمعی کثیر را که اکثر امت ایشان اند بکلام خود در خلافت اندازد و چیزی که  
 موجب قبح در خودش باشد از من کفره مجزه و حکم تقرب و صلاح باطنی

المسک

ایشان بعل آرد بلکه بر وجه آنجا واجب بود که تواریح و معائب و مطالب  
 آنجا را بر بلاستغفیل تمام اظهار فرماید تا مردم از اقامت ایشان و حسن ظن نسبت  
 ایشان بازمانند و در ورطه صلاحت بیفتند مطابق حدیث صحیح اذکر و الفاسق  
 بما فیہ یلجس الناس و اگر این قسم اعراض **ذکر کنید ملاحظه را**  
**باین فرجه که در آن حد ذکر کرده اند** و بیوی را در نظر این بزرگواران قدری  
 و وقتی باشد در میان سگاران و فروران دنیا طلب که بحیث طلب باسیت  
 مرکب این قسم امور شنیع و خویش اند و در بعضی آن میشوند و در میان این اظهار  
 پاک کرده و در افرقی نماز حاشا و کلام حضرت امیر را این عرض فاسد است و این  
 پاک او تواند شد و بعضی از امامیه گفته اند که مراد آنجا این مرد شخصی دیگر است  
 که از جمله صحابه رسول که در زمان آنسر و توفیقه و قبل از وقوع فتنه اینچنان گفته  
 در او ندی همین قول را پسندیده اند **انما یقولون و نقل شد** **فاما الراوندی**  
**فانذ قال فی الشرح انه علیه السلام** **بیس لکنی راوندی**  
**بیس لکنی راوندی گفت در شرح صحیح او علیه السلام**  
**اصحابه لحسن السین و انه جاته**  
**اصحاب خود بر بند محبت و شخصی او بود**  
**قبل الفتنه التي**  
**مهدارته است**

و گفت



وقعت بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم  
*وآخ منه رسول الله صلى الله عليه وسلم*  
 من الاختيار والاثرة وهذا العهد لان لفظه  
*از اختيار و شرفي و از نیت عهد بر انچه تعیین شده است و او را*  
 امير المؤمنين لشعب استعار اظاهرا بآية يمدح واليا  
*امير المؤمنين شعر اشعار نظائر بيمينت اومرچ کرد و از نیت*  
 عنده وسبق الاثره كيف قال فلقد قوم الاود و  
*اود و سیرت و در اود را چگونه گفت پس بر آنه تحقق قائم کرد و او را*  
 وادى العهد و اقام السنة وحلف المداعة وكيف  
*و ادی کرد و عهد را و اقام کرد و نیت را و حلف کرد و بدعت را و چگونه*  
 نقول اصحاب خیرها و سبق نشرها و کتب لقول قرکم  
*گفت رسد خبر او و در وقت نشر او و نوشت برای بزرگان*  
 وهد الماء والضمير هل يصح ان يعيد الا الى الربا  
*و بدعت شد برای او و پیشینگی را صحیح است اینچنین کرد و کثرت رعایا*  
 وهل يسوع ان يقال هذا كلام لسوقه من  
*و آیا یسوع است که گفته شد این کلام از سوسق او را*

عرض الناس وكل من صاة قبل وفاة النبي صلى الله

*غرض آدمی و بهر از مردن من از وفات من علی آمد*

عليه وسلم كان سوقه لا سلطان له ولا يصح

*مدویم بود و سوق او نه ماوشه بر ای او بود*

ان تحمل هذا الكلام على ارادة احد من الذين

*الکلمه گفته این کلام را بر اراده کسی از آن کسان که*

قتلوا او ماتوا قبل وفاة النبي صلى الله

*قتل شده نه یا مردن پیش از وفات من صلعم مانند عثمان بن مظعون*

و عمر بن عبد المطلب و مصعب بن عمرو و عبيد بن

*عمره بن عبد المطلب و مصعب بن عمر و عبیده بن*

الحارث و غيرهم من الناس و التاويلات المأذنة

*الحارث و غیره از آدمیان و تاویل های حکم*

العنه لا تعجب على ان محمدا بن خرايطر

*عنه نه تعجب میکنم بر اینکه محمد بن خرايطر*

قد صرح او كما يفسح بان المعنى من هذا الكلام

*تقصی اشعری او باینکه صریح او می گوید معنی از این کلام عمر*

*تفسیر صحیح است*



شرح البلاغت از ابن ابی الحدید نقل شد **قال الطبري**

**لما مات عمر و بكتته النساء** *كفت طبري*

**فقالت احدى** *برگه که مرد عمر و سگستر او را از نهادن*

**فناديه و احزنا على عمر حزن** *كفت طبري*

**و انشجرتي** *نرا سبزه بود از خزا بر عمر حزنی*

**بلاء المشير و قالت انه الى** *و نگر کرد تا سبزه*

**خيمته** *طاب بستر و کفت دختر از طرف*

**و اعمره اقام الاود و ابره العمد** *خيمه*

**امات** *و ان عمر او قلم کردی او در او بر او کردی عمر او*

**الفتن و لمي السنن خرج نقى النفا** *کفتی*

**من العيب** *فتن در او زنده کردی سفت را بر آمدی پاکد از من*

**قال الطبري فروي صالح** *بريدک*

**از عيب** *كفت طبري کس در او است که صالح*

**سبال عن المغيرة ابن شعبه قال** *ان*

**لما** *ان* *از مغیره بن شعبه کفت*

*برگه که*

ذلن عمر اذيت عليا وانا احب ان اسمع

*دلائل که در عمر که عیب بدین علی را و چون دست دردم اینک بنوم*

منده فی عمر شمشیر الخراج بنقص واندیشه

*از و سخنی در حق عمر شبها پس براند بنقص سر خود*

ولحیته وقد اعتمسل وهو ملتحق برب

*ورش خود و تحقیق غسل داده بود و او را با او گزیده بود با پوزنی*

فقال رحم الله ابن الخطاب لقد صدقت

*پس گفتند رحم کند الله این خطاب را*

انده الی ارضیه ذهب بخیرها و تحا من شمسها

*دختر او حرف خیمه رفت طرف خراو و نجات یافت از آتش او*

اما والله ما قالت ولكن قولت <sup>۱۲</sup> نقله شبیه

*وکن قسم الله اگر گفتند و کن گفت*

اما الصبا کحة من الزبیدیة فبقولون انه

*لیکن صبا از زبیدی پس گفتند کحی نداشت*

اتی علیه حق الثناء ولم یضع المدح الا

*تساکر در او حق ثناء و نه وضع مدح را*

لعنه



و موضوعه و اما الحار و رديه من النبلية

*در موضع او و لكن جارو و در زيد*

فيقولون انه كلام قاله امير المؤمنين

*بگویند بعضی ها که گفت او را امیرالمؤمنین*

في امر عثمان اخوته فخرج الزم له و انقص

*در امر عثمان بر او برد او را از جای دم برای او بختان*

لاعماله كما يملح الان الامير الملت

*برای اعمال او چنانکه سر کرد الان از امیر ملت*

في أيام امير المؤمنين بعك فيكون ذلك تعريضا

*در ایام امیرزاده بعد او پس بود این تعریض*

فقلت للمنقبت العلوي رحمة الله الا انه

*پس گفت برای منقبت علوی رحمة الله جزو در را می گویند*

لا يجوز التعريض ولا استراة الحاضر

*نه جایز است تعریض و نه استراة کردن او برای حاضر*

يلمح الماصي الا اذا كان ذلك الملاح صادقا

*که بلمح کند ماصی را مگر براه که در ملامت او صادق صادق*

لا الخالطة ريب ولا شبه فاذا اعترف

*نیت مخالفت در او ریب و شبهه پس برگاه که اعتراف کرد*

امیرالمومنین باینده أقام السنة وذهب

*امیرالمومنین بحقیق او قیام کرد سنت را و رفت*

نقی الثوب قليل العيب وانه ادى الى الله

*باید این اندک عیب و محقق نیست که او از طرف الله*

طاعته و اتقوا حقيقة لهذا غاية ما يكون من

*طاعت او را و بر اتقوا و محقق او بر این است که این چیزی که باید از*

الملح فله نخبى رحمة الله تسبيح وقال وما

*موج پسند و پیش و نیت مرا رحمت کند او را الله بخیر و گفت چنانچه*

قلت فلك شرح نفع البلاغت از ابن ابی الحدید متن در نجایم عقل را

*کتاب برای تو کار و نایب باشد و اوصاف مذکور را قیاس باید کرد که*

بر این شخص منطبق میشود اندک باید در زمان اشهر و کرمی نازل نمید

و نیز موجود بود مدوات عقل و تقویم او و اقامت سنت دیگری هر یک

و اگر میگردام دندان او را معلوم نمیشد و کدام عاقل مجوز میکشد



که در زمان آنسروز شخصی بمرد و مردم امت را در راههای پراکنده که موجب تیر  
 که امان و استیقان اهل بدایت باشند نگذارد حال آنکه نفس بقتلش معجز نمود  
 آنها موجود است و وحی مازل میشود و فیض الهی و مبدء در تکمیل دین و اتمام  
 لغت در جوش است و بعضی از امامیه چنین گفته اند که عرض حضرت امیر  
 توحیح عثمان و تعویض بر او بود که بر سر تئیمین زلفت و فتنه و فساد و زنا  
 او بسیار واقع شده و این توحیح لوح ترازی بود و توحیح است اول آنکه فروغ  
 عثمان همان قدر حاصل نمیشد که در وی این دود فروغ کفین لازم می آید  
 و دوم آنکه اگر سر تئیمین محمود بود پس امامت آنها ثابت شد و اگر محمود بود  
 پس عثمان را بر ترک آن سیرت مذموم توحیح جوامع میفرمودیم آنکه مخالفت  
 عثمان مرسرت تئیمین را بر کردین عبارت مذکور نیست لاصحاحه  
**و لا انتانک** و این عبارت در خطبه بای کوفه **نه صحیح است**  
**و نه اشاده** ارشاد شده در الوقت عثمان کجا بود وقت و فساد کجا  
 بلکه ظاهر کلام تحسرت بر عدم سر انجام امور خلافت در زبان خود و عبطه است  
 بر حال خلیفه اول که چه قسم تدبیر او مانع تقدیر افتاد و کلام بای دست  
 بی عمل و غش از وی زبطور رسید اگر توحیح عثمان منظور میبود چه اصرار

بمصرف نمود که عثمان چنین و چنان کرد و نمی استی کرد زیرا که در توج عثمان در آن  
زمان نیز از مخالفت المشام که خود را ناصر عثمان می گفتند مضرتی نبود و آن مضرت  
خود بهر صورت روز در تراید داشت و چون مخالفین شام نسبت قتل عثمان  
بالمقین با تحباب میکردند از توج او چه حرف بود مثل شهوت انا الغرقی  
فما اخرجنی من الببل و منهار و اه

من غرق ام

بهر جهت خوف بر از بل و از دست روانه الامامیه

عن الامام <sup>الحسن</sup> الی محل العسکری

از امام ابی محمد <sup>الحسن</sup> العسکری

ان الله قال عن النبي صلى الله عليه

و سلم <sup>معنی آنست که گفت از نبی صلی الله علیه</sup>

لما لعبت الله موسى بن عمران و م صطفاه

پس گاه که فرستاد الله موسی بن عمران را بر ملت و بر کزب و در آن

و فلق له البحر و نجی نبی اسرائیل و اعطاه

و کفایت برای او در نیکی او و کفایت در دشمنی اسرائیل را و در او را

ولا الالح رای مکانه من ربه عز وجل

و لوح یا ... در مکانی بود که از رب خود بود

تعالی



فقال يارب لقد اكرمته لم تكلم بها احدا  
 این گفت ای رب بر او کسی نرود کسی دادند تو نرود کسی نرود  
 قبل فضل في انبياء او عندك من هو اكرم مني  
 پیش از من کسی چه بود او را خدا تو نرود کسی که او باشد بزرگ از من  
 فقال الله تعالى يا موسى اما علمت ان محمدا  
 این گفت خداوند تو ای موسی اما میدانستی تو شخص محمد  
 افضل عندي من جميع خلقي فقال يارب ان  
 افضل است نزدیکی من از جمیع خلق من این گفت ای رب اگر  
 كان محمدا افضل عندك من جميع خلقك وفضل  
 باشد محمد افضل نزدیکی تو از جمیع خلق تو پس این است  
 في ال الانبياء اكرم من الي قال عتروا جل يا مني  
 در آل انبیا بزرگ از آل من گفت عتروا ای موسی  
 اما علمت ان افضل ال محمد على ال جميع النبيين  
 آیا میدانستی تو بهترین انبیا است بر آل جمیع نبیا  
 لفضل محمد على جميع المرسلين فقال يارب انك  
 باشد فضل محمد بر جمیع مرسلین این گفت ای رب اگر باشد

فضل آل محمد عندك كذلك فضل في صحابة الأنبياء

*زرگی آل محمد نزدیکتر است چنانکه است پس آید باشد در صحابه انبیا*

عندك اكرم من اصحابي قال يا موسى اصابك

*تزدیکتر است تو زکره از اصحاب من گفت یا موسی آیا بمغزانی تو*

ان فضل صحابة محمد على جميع صحابة المرسلين

*حققت نزدیک صحابه محمد بر جميع صحابه المرسلین است*

كفضل آل محمد على جميع النسبین فقال موسى

*مانند نزدیک آل محمد بر آل بیس است پس گفت موسی*

ان كان فضل محمد و آل محمد و اصحاب محمد كما

*اگر باشد نزدیک محمد و آل محمد و اصحاب محمد چنانکه*

وصرفت فهل في اثم الانبياء افضل عندك

*و صفت کردی تو نیز آید باشد در است انبیا بزرگتر بودی تو*

من اصبحت ظلمت عليهم الغمام و انزلت عليهم

*از است من مبارک بودی تو نور افشانی از ابریا و نماز ال کردی تو بودی*

المرس و التسلوى و فقلت لهم الحجر فقال الله

*من و تسلوی را و گفتمی برای او ان درای انزل را انزل را*

کرمی



یا موسیٰ ان فضل امّته محمد علیٰ اجم جمیع  
*یا موسیٰ تحقیق نقل محمد بر تمام است*

الا نبیاء کفضل علی خلقی نقل *شبهه* و اما انانیا  
*انیا خدا که بزرگتر از من بر جمیع خلق است و کین دوم*

فلان الصاحب فی الایة لیجزان یلوان  
*لس تحقیق این صاحب در آیه جا زیت الیه باشد*

بمعناه اللغوی و هو الرفیق دون الاصل  
*بمعنی لغوی زود است رفیق تر است اصل است*

ولا منع من ان یتکون صاحب التبی بالمعنی  
*و منع مکنه ازین که باشد صاحب نبی بمعنی*

اللغوی کافرا و فاستقامت و قد سمي الله  
*لغوی کافر یا فاسق بگویند و تحقیق نام که از او است*

تعالیٰ فی حکم کتابه الص کافر صاحب الهم  
*تعالیٰ در حکم کتاب انهم کافر برود و صاحب رای آن*

كما فی قوله تعالیٰ عن یوسف *صاحب السجن*  
*خدا که در قول او می آید از یوسف عم ای صاحب سخن*

ارباب متفرون خیر اسم الله الواحد القهار

*ایا ارباب متفوقین بهتر از یا اللہ واحد القهار*

لسمیه ابی بکر صاحب الایدل علی اسلام

*نام کرده او را ابی بکر صاحب الایدل علی اسلام او*

وسلامته فضلا عنه ان یدل علی فضیلتہ

*وسلامت او بزرگی او ایستد و لاگ کند بر بزرگی او*

وگرامتہ افاضی نوزند سوتیری در رد صواعق اقول

*وگرامت او ان اراد با الصکب اللغوی کفر با*

لسمی صحتہ

*این که اراده تصدیب لغوی*

کالمصاحبین فی السقبہ

فهو کذب

*مانند مصاحبان در سقبه*

فی حق ابی بکر یا لاجماع لان

*در حق ابی بکر یا لاجماع بر اینست*

مستمع

دائمة وان اراد غیر ذلك

فعلیه

*در حق او*



وقد غفل القاضى حين استدل بالآية

*وهي فان شدة ما في طرفي استدلال آية*

على كفر صاحب التي اذ الصاحب في الآية

*بكونه صديق النبي براهه صاحب در آية*

مضاف الى السجدة لا الى النبي بل هذه الآية

*مضاف بند طرفه كمن من طرفي بله آية*

اقوى دليل على ان الصاحب لا يضاف

*قوى دليل آية بران الصاحب من يضاف*

الى النبي بالمعنى اللغوي الصاحب اذا كان

*طرفي بمعنى لغوي ايتم خرد بره براه آية*

ذات صلة حيث لم يصف الكافر يوسف

*صاحب تقييل او خرد وصف آية براه كازرا يوسف*

الى نفسه بل الى مكانه فليتام الى مفتاح

*طرف نفس خود كلك طرف مكان بله املى ما در كد مفتاح*

وازين رو ايت امام تمام بدو و حقيقت حقيقت خلاف صديق

خاطر شد اول جهت آنکه مصاحبت او با پیغمبر قطعی است ثابت بر نفس الکتاب  
باجماع شیعه و سنی قوله تعالی اذ يقول لصاحبها لا تحزن  
والمراد ابوبکر **قول او همان** **برگاه گفت برای صاحب خانه کنی**  
بالاجماع و نیز صحبت مستمره او و محرمیت او و خصوصیت او بعد از نبوت است  
که بر مصاحب محرم با اختصاص الطریق ضرب المثل تصفت او یاد کنند و گویند  
فلانی یا عارفی است پس این افضلیت او بر جمیع اصحاب پیغمبر در معنی مصاحبت  
ثابت شد و لا اقل از اصحاب جمیع پیغمبران خود با قطع افضل شد هر که از جمیع  
اصحاب پیغمبران افضل است بابت لایق امامت و خلافت خواهد بود زیرا که در اینها  
مردم نیز لایق این کارند شسته اند مثل کالب بن لوفی که از اصحاب حضرت  
موسی خلیفه انتخاب شد بعد از حضرت یونس و اصناف بن ریخا از اصحاب  
حضرت سلیمان نیز لایق این کار بود و اگر ازین همه در گذشتیم لا اقل عیسی  
حقوق عاده مسکین فضلا عن عتره الرسول خود از وی بصدور نخواهد آمد  
و الا افضلیت بلکه فضیلت منقوله خواهد شد و دیدم آنکه چون صحابه رسول من  
حیت الجمع افضل از اصحاب جمیع پیغمبران شدند لا بد خور و ظلم و غصب  
حقوق الهیست رسول و تحقیر و انابت آن خاندان عالیشان خواهند کرد



زیرا که بچسب از اصحاب پیغمبران این فعل شنیع کرده اگر این جماع مساوی  
 با اصحاب پیغمبران نیستند و درین مقام لازم بود که مرتکب این کارهای شنیع  
 نشوند چه جای آنکه افضل باشند و مرتکب این امور شوند و درین مقام امام جماعت  
 را ازین تقریری دارد نجات و بسپ و ذم استین گفته است که فرقه در حق  
 تردمن کمتر از مورچه سلیمان اند در عقل و اعتقاد نیک پیغمبر خود زیرا که  
 مورچه سلیمان تابان خود گفت که یا ایها التمل ادخلوا مساکنکم  
 لا یخطفنکم بسلیمان ای آن که از مورچه استید و غایبید جای خود  
 نه از احاطه کنه شماران و جنوده و هم لا تیسعرون  
 یعنی ای فرقه مردان در سوراخهای خود و نگراد و او نه خبر در آنجا  
 در این باب و اشکریان سلیمان شماران است با مال سازه پس ایقدر جمید  
 که فرقه سپاه و لشکران که در ظلم و تعدی نجات بصرفه و سیدین میباشند  
 برکت صحبت پیغمبر انقدر مذهب شده اند و صحبت سرسری نبی در آنها قسمی تاثیر  
 کرده که دیده و دانسته بر مورچه ضعیف نم ظلم نخواهند کرد و کرده را عرض مرکز  
 نفع میدند که صحبت پیغمبر قائم المرسلین که افضل پیغمبر است در صحابه کبار خود  
 که او ایلازم انتخاب بودند و بار غار و رفیق عکسار گفته نمیشد تا اثری

کرده باشد و خجاست و شرارت و شیطنت از آنها دور کرده و مگر اینهمه  
 امور شیعیه نسبت بر دم دیگر در آنها زیاده تر غالب و مستولی گشت که دختر  
 و داماد و نو اسبه نامی غیر را که شتم و کین مانده بود به زنجایند و بر آنها  
 ظلم کرده و خانه آنها را سوختند و بچاره و بیدار ساختند و باغ و زمین  
 و درو معاش آنها را قرق کردند و همیشه در بی اندازی شان بودند  
 معاذ الله من ذلك و منها ما انقله علی بن عیسی

*بنا بهجوم از اهل مدینه و از دست آن جزئی که نقل کرد او را علی بن عیسی*

الاردبیلی الامامی الاثنا عشری فی کتابه

*اردبیلی امامی اثنا عشری در کتاب خود*

کشف الغم عن معرفة الامم انه سئل

*کشف الغم از معرفت امام کس را سئوال کرد*

الامام ابو جعفر علیه السلام عن حلیه ا

*امام ابو جعفر علیه السلام را از آرایشش*

هل یجوز فقال نعم نقله واتفق جمیع الامامیه

*آیا جایز است پس فرمود آری و اتفاق کرده جمیع امامیه*

۱۹۱



على ان علي بن عيسى من عظمائهم  
*بر ائمه علي بن عيسى از بزرگان نام آورده اند*

والا وحدهي التخرير من جملة علمائهم  
*و او وحدهي التخرير از جمله بزرگان نام آورده اند*

لا يسق عبارة ولا سدر ائمة و من المعتمد  
*نه ساق عبارت و نه سادرت مکنه ائمه را و اوست معتد*

المامون في النقل الباطل الباطل بفضل بن  
*الامري في نقل ابطال مکنه باطل را بزرگان بن*

روز بهان الاضغفراني قد الفاساني  
*روز بهان اصغفراني بغداد کاشانی*

اقول ذكر الصديق اما من اصافاة من غير  
*سويتم ذكر صدق کتب از اخذات از غير*

بصدق مضمونه او للاستهزاء كما  
*بصدق مضمون او با بر اي استهزاء جمله*

في قوله تعالى دق انك انت العزيز الكريم  
*در قول او تعالى دق انك انت العزيز الكريم*

الرازي لا حل الاخص من التبر الى طب  
*الرازي لا حل الاخص من التبر الى طب*

تفصلا

اول التفسير عن السائل ١٢ قاضي نور الله شمسري

باب تفسیر از سائل

في هذه الاحتمالات كلها عقل القاصي

در این احتمالات

جميع

نقصت کرد قاصي

عن يقية الكلام لا سيما قوله عليه السلام

در بابی کلام

مخصوصا قول او علیه السلام

فمن لم يقل له الصدق الخ فمات قل

بسی کسی که گفت برای او صدق

تا آخر این جمله

تمن قد حل لي ابو بكر الصدوق سيفه بالفضة

تحقیق از این دو ابو بکر صدیق

سيف خود را به نقره

فقال الراوي اتقول هكذا فوثب الامام

بسی گفت راوی ای که گفت اینچنین پس رسید امام

عن مكانه فقال نعم الصدوق نعم الصدوق

از مکان او پس گفت بود خوب صدق خوب صدق

نعم الصدوق فمن لم يقل له الصدوق

خوب صدق پس کسی که گفت برای او صدق

خوب صدق



فلا صدق الله قوله في الدنيا والآخرة

*یعنی در است که خدا قول او را در دنیا و آخرت*

و از قواعد مقرر در مضمون قرآن و دین است که بعد از نبیین مرتبه

صدیق است و افضل اصناف امت ایشان اند چنانچه از آیه

فأولئك مع الذين أنعم الله عليهم

*یعنی آن گروه که عباد الهی در آن نعمت درویشان*

من النبیین و الصالحین و الشهداء

*از نبیین و صدیقین و شهداء*

و الصالحین و حسن اولئک رفیقاً و از دیگر آیت

*و صدیقین و نیکبخت گروه رفیق*

کلام است که معلوم میشود قوله تعالی ما المسیح بن

مریم الا رسول قول او تعالی حضرت مسیح *بن*

مریم بجز رسول و امته صدائقه و قوله

تعالی و الذین آمنوا *و ما دین او صدیق و قول او*

تعالی و ان یکذبوا ان الله ما الله و رسوله اولئک

*مانند و رسول او آن گروه*

هم الصّديقون والشهداء عند ربهم لهم

*اوشان صدیقان اند و شهدا نزد رب اوشان برای اوشان*

اجرهم و نوالهم و قطع نظر از افضلیت انبیا و حجرات آیات

*اجر اوشان را و نوال اوشان* بسیار و احادیث بنیما را بقطع مابست

که لفظ صدیق لفظ صحیح است بالاتر از شهید و صالح قوله تعالی

یوسف ایها الصّادقین و در کتاب بیستمه *قوله او صالح است*

*یوسف ای آنکه صدیق تویی* مروی و ثابت است که جناب امیر

در حق خود این لقب اطلاق فرموده که انا الصّادقین الاکبر بلکه

*در خود محض ساخته به نسبت کسانی* من صدیق بزرگ

که بعد از وجود آدم پس در حق ائمه دیگر نیز آن لقب کفایت بطریق مجاز

خواهد بود بحیث قال لا یقول لها بعدی الا کتاب

*و لهذا ائمه گفت گفتند او را بعدی من که کتاب*

در حق خود این لقب را اطلاق نفرموده اند و از لفظ بعدی صحیح مستفاد

میشود که قبل از جناب امیر هم صدیقی درین امت گذشت است که معروفان

لقب است و صدقیت او حق است و اگر انحصار را نظر لفظ اکبر بفرماییم نیز

صدقیت



صد تقیت کبری برای ابو بکر ثابت میماند از معصوم لفظ بعدی با جمله  
 حزن در حق شخصی امام معصوم لفظ صالح گوید احتمال جزو وقت و علم و غضب  
 با تکلیف مرتفع میشود و الا کذب معصوم لازم آید پس در حق کسی که او را امام  
 معصوم باین تالیف صدق گفته باشد بلکه اعتقاد صد تقیت او را راکف  
 طایق واجب ساخته و بر سر صد تقیت دعای بد کرده باشد چه گمان باید کرد  
 و آنجا صد تقیت او گوید لازم اعتقاد و بطمان امانت و غضب آن در حق  
 آنست در دعای بد امام معصوم داخل توان شد معصوم باشد من ذلک  
 و چون مطارحه این روایت بعضی از علماء امامیه بسیار آن را غیر از انکار  
 این روایت حوالی ندادند **فصل هشتم** و در انکار این روایت قاضی نوبخت  
 شوشتری در اول کتاب استحقاق الحق نفس بسیار در آن کرده و غیر از کتب  
 نقل بی سند و شاهد خبری در میان نیامورده حال آنکه صاحب المطالب العالی  
 نقل از روایت گفته هذکاره کشف الغمه و هو  
**کتاب هشتم** این عبارت کشف الغمست **و او**  
**کتاب نهم** معتمد عند الامم و ذکر الرضا  
**فی الکتاب** معتمد ترویج امامیه **و او که در این**  
**در کتاب**

نقود

المذکور من ان ابا عبد الله جعفر الصادق

*ذکر تحقیق ابا عبد الله جعفر الصادق ۴*

قال ولدنی ابوبکر الصديق ص مرتین

*گفت پدر من است ابوبکر صدیق رض و مرتبه نام کتاب*

*من* که محل بر تفسیر کتابش بود زیرا که از وضع سوال سائل صریح معلوم می شود  
که شیعی بود لکن ائمه خود بر هیچ عاقل مخفی نیست که کتاب کشف الکرم کتاب است  
کتابت کثیر الوجود در دست مردم پس این انکار اصطلاحاً فایده می نماید اگر کسی  
از راه کمال تعصب و عناد از یک نسخه این روایت را حذف و استغناء سازد  
و کرده باشد نسخ دیگر خود البته کذب او خواهد بود آری تصویری که درین روایت  
آست که اهل سنت نیز آن را در کتب خود آورده اند و بجهت خست نسرا اگر متوسلین

امامیه انکارش کنند بجهت *نقل* مگر آنکه مشهور برای احترام از این  
بر دو محمد در که شریک با اهل سنت و انکار این امور است مذمب بجای آن اختیار شده

فانهم قالوا اقول مخالفینا کما کذب حتی توکم لا اله

*سخص باون میکنند قول مخالف تمام او در این کتاب آمده قول اول او را*

الا لله فایده کذب ایضاً کذا فی شرح المواضع فی

*الاصول من تحقیق او در شرح ائمه خاندان در شرح مواضع*

سنا

نقد

دک



ذكر المستدرک من فراق البخارية انتعاش

*ذكر مستدرک از فراق بخاریه نام کتاب*

من اما البخاری کلمه نماز و دیگر امور هم لازم خواهد بود بجا خطه شکر است  
دران امور سردی الدارقطنی عن سالم بن ابی حفصه

*روایت کرده دارقطنی از سالم بن ابی حفصه*

قال دخلت علی ابی حفصه فقال اللهم انی

*گفت داخل شدمش برای ابی حفصه پس گفتم ای سرور که منم حق من*

أولاه أبابکر وعیسی اللهم انک ان فی نفسی

*دوستی دارم با ابوبکر و عیسی ای سرور که منم اگر باشد در نفس من*

غیر ذلك فلا یالنی سفاة محمد صلی الله

*سوا این پس برسان مرا سفاقت محمد صلی الله*

علیه وسلم یوم القیامة قال سالم اراک

*علیه وسلم روز قیامت گفت سالم او هم اورا*

قال ذلك من اجلی نقل سالم بن ابی حفصه

*گفت این از من است نقل سالم بن ابی حفصه*

سن

دو

ابو بکر بن العجلی الکوفی قال احمد شیعہ اصحاب

*ابو بکر بن العجلی الکوفی گفت احمد شیعہ کمان مکنتم*

به با ساد قال ابو حاتم من عتق الشیعة لا

*ما و خوف را و گفت ابو حاتم از عتق شیعه*

تج به و قال الغلاس ضعيف بظن و الشیخ

*بحقیقت با و گفت غلاس ضعیف با نظر و در شیخ*

و قال عبد الله بن ادريس رايت سالم بن ابي

*و گفت عبدالله بن ادريس و دم من سالم بن ابي*

حفصه طويل اللحية اجمعها و يقول لبيك

*حفصه را در از زلفش صح میگرد او را و گفت لبيك*

قال لقتل الكمال في اسماء الرجال

*فما من را می قتل نام کتاب در اسما الرجال*

و این سالم بن حفصه شیعی بود چنانچه جمیع محدثین او را شیعی نسبت کرده اند

و ازین روایت نیز شیعیان او را ثابت می شود که حضرت امام برای شیعیان

او این کلام فرمود ما از عقیده فاسده و ظن باطل خود توبه فرمایید

ست





القبلة وقال نعم الصادق الخ ودرین روایت که مطابق

*عبد و گفت اری صدق تا اخر* روایت صاحب کشف

النعمت تیر دعای بد واقع است و احتمال تفسیر را که می نماند و نیز نزد شیعه

مقرر است که حضرت ابو جعفر و حضرت صادق در کتاب مکتوم بگوایم الذی

از تفسیر مثنوی لودند و روایات ایشان را حمل بر تفسیر خود کرده و چنانچه در مقام

خود این مقرر ایشان منقول از معتبرات ایشان خواهد شد و سومی

الذاری قطنی ایضا عن ابی عبد الله *و در روایت کرد*

*دار قطنی اینهم از ابی عبد الله* حضرت

بن محمد الصادق عن ابیه ان رجلا

*بن محمد الصادق از نزد خود* *بجای*

الی ابیه زین العابدین علی بن الحسین

*طرف پرورن* *زین العابدین* *علی بن الحسین*

فقال اخبرنی عن ابی بکر و عمر رضی فقال عن

*من گفت خبری مرا از ابی بکر و عمر* *رضه* *من گفت از*

الصادق قال و تسمیه الصادق قال فلك

*صدوق* *گفت و نام او را مکن از ابی صادق* *گفت من صد*

تکلیف



تکلمتک امک قد سماه الصدايق رسول الله

*بکریه تر اندر تو تحقیق نام نه داشت و در حدیث رسول الله*

صلى الله عليه وسلم والمهاجرين والانصاف

*صلى الله عليه وسلم و مهاجرین و انصاف*

ولوليسميه صديقا فلا صدق الله قوله

*و کسی که نکرده از تو نام او صدیق پس در امانت کند قول او را الله تو*

في الدنيا والاخرة اذهب فاحبب ابا بكر وعمر رضي

*در دنیا و آخرت پس برو پس دوست دار ابا بکر و عمر را*

عنه عن ابيات صريحه واقوال طابره عن عمرت طابره که بدون التليف

مقررات و ترتیب اشکال بر این دعا دلالت دارند فارغ شدیم بعضی

اول ماخوذه از کتاب و عمرت که باونی تا مل با این مطلب میرساند نیز ذکر کنیم

اول آنکه حق تعالی حمد و صحابه را که در وقت اتفاق و خلافت ابوبکر حاضر بودند

و او را در امور خلافت مدد و معین فرماستند تا لقب خدیف ملقب فرمود

جای گفته اولئک هم الفائزون و جای فرموده رضی الله

*آن که پیش از آن از من طلبت میخواستند رضی الله*

غصه و سوزناپیچند و جای بوعده حبت و اجر عظیم  
از ایشان و راضی نمانند از ایشان از

در جزع عظیم

مشرف ساحت و جای نسیارات درجات عالیات و رحمت صفوان خود بایه  
نخستیده و اجتماع جنین اشخاص برابر باطل که صریح مخالف رض رسول و نقض عهد  
او باشد محال است و الا در نسیارات کتاب الله کذب لازم آید و در کم آنکه حقیقی

در کتاب خود صحابه را وصف فرموده است باین مضمون که **حسب الیکم الا**  
**ایمان و زینت فی قلوبکم و کفر**

و دست حجت طرف ایشان

**ایمان بزرگ است و ایمان او در دلهاست و آله**  
**و العسوق و العصاب**

طرف شما کفر

و فرق و عصیان و حجاب که حقیقی در حق ایشان

این کرامت فرموده باشد هر قسم کفر و فسوق و عصیان با اینست اجتماع  
از کتاب مایند و سایر کلام طویل الحیات بر آن مهربانند سیوم آنکه حقیقی  
در آیه تقسیم فی بعد از ذکر فقر او مهاجرین میفرماید **اولئک**

**هم الصادقون و جمع مهاجرین ابو بکر را** و آن کرده

ایشان از صحابه و قان از خلقه رسول الله صلی الله علیه و سلم میگویند پس اگر از



خلیفه بنی ناسه آنها صادق نداشتند و موخلاف المص

چاره آنکه مالو بکریه بقی رضه بعت کردند **و او خلاف نص است**

چنانکه اصلا در مقدمات دینی باس سپران و پدران و برادران و اقارب

خود نموده و آنها را برای دین گشتند و سر یاریدند و بر مستقدهای آنها وجه کردند

و محنت یافتند و از بیع مخالف تر سیدند و خود را بارها برای دین گشتند و او

نیاید امیر المؤمنین برای یقینان نیز نه بارت یعنی در خطبه شامی خود داده که اسحی

نقلها فی باب المطاعن الصحابه و چون جماعه که طل **حکم غیر نص**

**نقل او در باب مطاعن صحابه** ایشان چنین باشد بر امری

اتفاق گشته اند آن امر خلاف شرع نخواهد بود و چون آنکه اتفاق جماعه صحابه بر خلافت

ابوبکر واقع شده و بر وجه متفق علیه جماعه امت باشد حق است و خلاف آن باطل

بدلیل آنچه در نهج البلاغه که باجماع شیوخ صحیح و متواتر است از امیر المؤمنین روایت

سوده فی کلام له الزموا السواد الاعظم فان

**در کلام از امامان از امت سواد اعظم** **بدرستی**

ید الله علی الجماعه و ایتاکم و الفرقة فان الشاذ

**دست اند بر جماعه است و از شما ما و فرقه من گمناز نیست**

من الناس للشيطان كما ان الشاذ من الغم

*از آدمی را شیطان خدایه محقق نماید از زود*

للذنب واليضا شرح نهج البلاغه که تصیف الامیر از نو نوشته اند

برای آنکه تمام صحیح عن امیر المومنین رضی الله عنه

الی معاویه ان خبر که صحیح است از امیر المومنین رضی الله عنه نوشته اند

لا ان للناس جماعة يد الله عليها

*و غضب الله* آنکه هر نفسی برای آدمی حمایت دست خداست بر آنها

*و غضب الله* علی من خالفها فتفسدك نفسك

قبل حلول الغضب بر آن کسی که مخالفت کند او را من نفس تو نفس است

بشر خود او را غضب و قد اوسد الرضى لعرض هذا

*الكتاب* و محقق وارد کرده و رضی بعض ازین

و اسقط منه صدر الکون

*فحالفنا* و نه است از صدر او را برای بودن

ملازمة المبنى علی الفارقة فروي

*اخره* برای خبر که نسبت بر او فریق را پس در وقت که

*آخر او را*



ومو قوله واثق الله فيما لديك والنظر في

*واو ت اول او و نرس از احد در ان خبري كه بمبراهه در بين دو*

حقه عليك والضما في تنسرح ليج البلاغة

*حق او كورت و اتم در سرح نبع البلاغت*

للا مائتة والمعزلة مما كتبت الي معاوية ما كنت

*براي امام و معتزله از خبري كه نوبت طرف سوريه بنود*

الا رجلا من المهاجرين او سادت كما او سدم

*كردى از مهاجرين و اولاد كره نجا كره و اولاد كره*

واواصلت كما اصدا سوا و او ما كان الله

*و صا در كره نجا كره صا در كره نود بر و ستر و احد*

ليجمعهم على الضلال اين كتابت ايم رض ابر كره ياره را

بروي همت اثنان بر كرامى در نبع البلاغت آورده و مو اصا

بعدا فقل او سدم على كتب اصريتى *واو ت نا*

بصر بعدا يدك ولا قابلا يدك *ليس له*

*سبيلى كه به ات كند او را و نه سبيل رو كه نرسد كند او را*

لیکن این عبارت را صدر کتاب دیگر ساخته و این رضی امین تا عده است  
که نامه تا و خطب جناب امیر را بر اعانت مذکور بود ابر مسایر و در سبب تقدیم  
و تا غیر محرف میکند ششم آنکه جناب امیر المؤمنین را چون از حال صحابه  
گذشته پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسیدند طوارم و لایب وصف نمود و گفت

كانوا اذا ذكروا الله هملت اعينهم حتى تبلجوا همهم

*ما در ذکر خداوند که ذکر میکردند صدرا صلی الله علیه و سلم چشمهایشان را میبردند تا آنکه*

وما دوا كما يمد الشجر يوم الريح العاصف خفا

*و در از غمده و چنانکه در از غمده و غمده روز با هم*

من العقاب و سر جاء للتواب كذا ذكره الرضى في

*از عقاب و سر جاء للتواب كذا ذكره الرضى في*

نتيج البلاغة و نیز بار دیگر در حق اینها فرموده كان احب اللقاء

*مع العباد*

المهم لقاء الله *بانه دوست تر بود*

و التزم *طرف اولی و در دیگر است*

على مثل الحجر نص *قبول استغفار است*

رسول صلی الله علیه و سلم *برین مانند است*

*از قول صلی الله علیه و سلم*

من ذر معا هم و ابعضهم  
ان ذر معا هم و ابعضهم  
بگویم اینک از آن است که در بعضی مواضع

ان ذر معا هم





ولم يخرج منك الى اخر ما قال *نقل في شهر تمام دعا*

اللهم واصحاب محمد خالصه الذين احسنوا

الصحابه والذين ابلود البلاء الحسن في نصره  
*اصحابه وان كان في بر سبها شديدا بلاءه ينجب را*

وكانفواه واسرعوا الي وقاءته وسابقوا الي

دعوته واستجابوا له حيث اسمعهم حجة  
*طبيعت او قول بكونه وراي او غيره مي شنند انون ا حجت*

رسالاته وفازوا لارواح والا اولاد

في اظهار كلمته وقابلوا الالاء والالاء في  
*در انجبار كلمه وگفتند دران ورا در ان را*

ثنت بوائه واتصروا به ومن كانوا معطرا  
*ثابت بدين نوت او و نعت سزا و زانو و مي بودند و ميشنو*

صحيح  
على



علی محبتہ یرجون نجاءه لن یوس فی مودتہ  
*بر محبت او امید دارند بجات خود از زمین کاهیت در دوستی او*  
 والذین همجی تقم العشیائر اذ تعلقوا بعرس وند  
*و آن کانی که محبت کردند او را قبایل برکاه که می چسبند به منبر آن او*  
 واشتفت منهم القرابت اذ سکونوا فی ظل قرابتہ  
*در آن بشینند از او تا قرابت برکاه که مانع بشینند در سایه قرابت*  
 فلا تنس لهم اللهم ما ترکوا الذک و فیک و ان  
*پس نوسند از برای ایشان ای پروردگاری من از غری که ترک کردند برای تو و تو در امری بودی*  
 برضوانک و بما حاشوا الخلق علیک و کانتا مع  
*بر رضامندی و بدان چیزی که حسود کرد خلق بر تو و بودند همراه*  
 سر سولک دعاة ذک الیک و انسکرهم علی همجهم  
*رسول تو طلبند برای طرف تو و نگرند از آن بر جدای ایشان*  
 فیک و ما رفوهم و خر و حهم من سبعة المعانی  
*در تو دنت رفعت ایشان و بر آمدن ایشان از سعی معاش*  
 الی صغفه و اوصل اللهم علی المتابعین الخ  
*طرف بهمان خود و ملاقی شد ای پروردگاری من بر این تا آن*

من الصحيفة الكاملة من دعائه عليه السلام

از صحیفه کامله از دعای او علیه السلام

لا تتابع الرسل ومصدقهم وفي تمته وللمتبع

بر این مابعد رسل وصدق کتبگان او و در سمر او دست اصلاح

نتك في قفواتهم ولا يتيام بهد ايد منارهم

گشت در بطن تنهای او و تمام نهد بهد اید منار او

مكافئين ومواد شريين لهم يدنيون يدنيهم

مکافئن و مواد شریین برای اوین و دینت دین اوین

ويهدونهم يهدونهم يتفقون عليهم ولا يشتمونهم

و هدایت دهند و هدایت اوین را متفق اند بر اوین و نه شتم اوین

في ادوا اليهم من الصحيفة الكاملة

در ادوا طرف اوین از صحیفه کامله

باین مرتبه سائیش نماید در وقت مناجات با حضرت عالم السرا و الخفیات که حال

تقده را در آن وقت کجایش و اوین صریح کفرست اصرار بر باطل و اختراع حق

و رواداری ظلم و غضب بر خاندان رسول صلی الله علیه و سلم زود می محال



ومنتخب است نستم در کتب در باب السبق الی الایمان بروایت ابو عمر  
 زبیری عن ابی عبد الله علیه السلام آورده قلت له ان اللایمان  
 درجات و منازل یتفاضلون *کفتم برای او گفتند برای ایمان*  
 درجات و منازل *در یکی در ده* المومنون فیها  
 عند الله قال نعم قلت صدقه *مومنین در*  
 نزدیک الله گفت مری گفتیم صفت کن او را *لی رحمت الله*  
 حتی افهمه قال ان الله *برای من رحم کند ترا*  
 تا اینکه بفهم او را گفت تحقیق الله *سبق بین*  
 المومنین كما یسبق بین الخیل *سبقت او در سبانی*  
 مومنین چنانکه سبقت نمود در سبانی *یوم الرهان*  
 نه فضلهم علی درجاتهم فی السبق *روز حوین*  
 باز در یکی در آن روز به درجات ایشان در سبقت *فجعل*  
 کل امرء منهم علی درجه سبقت *کسبند و ایند*  
 همه امر از ایشان بر درجه *بیش و نیمی*  
 نقصه و منها من حقه *نقصی ترا که در او در سبقت خود* ولا یقدم مسواقی

سابقا ولا مفضول فاضلا تفاضل بذلك

*سابق را در وقت معقول* *فاضل را* *رذیلت باشد*

اوائل الامّة وواخرها ولو لم يكن للسابق

*اوائل امت را و آخر او را و اگر نباشد* *برای سابق*

الى الايمان فضل على المسبوق اذ الملتحق بخر

*طرف ایمان فضل بر سبق* *برگاه برای حق اثر*

هذا الامّة اولها نعم ولتقدّم موهم لم يكن لمن

*این است* *اول او نیت و بر آن نعم و او را* *در برگاه که نباشد*

سبق الى الايمان فضل على من ابطاء منه

*سابق است* *طرف ایمان فضل* *بر کسی که درین کند ابطاء*

ولكن بدرجات الايمان قدّم الله السابقين

*وگن بدرجات ایمان* *قدیم داد الله سابقین را*

وبالابطاء عن الايمان اجر الله مقصرا

*و بر ابطاء شدن از ایمان* *اجر الله مقصرا را*

لا يخدم من المومنين من الاخرين من

*نمی یانیم* *از مومنین* *از آخرین* *کسی که او*

ختم



أكثر عملاً من الأولين وأكثرهم صلوة وصوماً

*كثير عمل دارو از اولين و اكثر ايشان از اهل عبادت و صوم*

و حجاً و زكوةً و جهاداً و انفاقاً و لولم يكن بسوابق

*حج و زكوة و جهاد و انفاق و اگر نمانده سابقه*

يفضل بها المؤمنون بعضهم بعضاً عند الله

*زركي با دي مومنين بعض ايشان را بعضي نزديك الله*

لكان الآخرون بكثره العمل مقدماتين على

*بر آينه از اولين را كثر عمل بر مقدمين*

الأولين ولكن ابى الله عز وجل ان يبدلها

*اولين و لكن ابا كرد الله عز وجل انك در بايو*

آخر درجات الايمان اولها و يقدم فيها من

*آخر درجات ايمان اول او و تقدمت در او*

آخر الله اولى حراً فيها من قدم الله قلنت اخبرني

*آخر الله با تا خبرت دره از تقدم الله كلفتم خبر دره*

عما ندى الله عز وجل المؤمنون اليه من

*از آنچه ندى الله عز وجل مومنين را طرف او*

الاستباف الى الايمان فقال قول الله عز وجل وحل

*سقف طرف ايمان لكفت قول الله عز وجل*

سابقوا الى مغفرة من ربكم وجنة عرضها السموات

*سابقون از طرف مغفرت از رب شما و جنت را عرض در انوار ايمان*

والارض اعطت للذين امنوا بالله وسبله

*وزنبي تباريت باين كفي كه ايمان آوردن از نابه و رول او*

وقال السابقون اولئك المقربون وقال

*وكفت سابقين سابقين انز كوه مغفرتي*

السابقون الاولون من المهاجرين والانصاف

*سابقين اولين از مهاجرين و انصاف*

والذين اتبعواهم بحسان رضی الله عنهم

*وان كفي بكم اتباع كرونه انا بحسان رضی الله عنهم و رضی*

ورضوا عنه فبداء بالمهاجرين على درجته

*و رضی الله عنهم و رضی الله عنهم و رضی الله عنهم*

سبقهم ثم تبعوا بالانصاف ثم تلك التابعين

*سبق اولئك من اتبعوا كرونه انصاف پس لهم صحبه*

بسم الله الرحمن الرحيم



لهم باحسان فوضع كل قوم على قدمه من حاتم

*برای اولاد باحسان پس وضع کرد بر قوم را بر قدمه در حاتم او را*

ومنازلهم عندك ثم ذكر ما فضل الله به اولياءه

*و منزلت های او را آن نزدیک او نماز و ذکر آن خوی که نزدیکی داد الله بنا و اولیاء خود را*

بعضهم على بعض فقال عز وجل تلك الرسل

*بعضی از ایشان را بر بعضی پس گفت عز و جل آنکه آنکه میفرستد*

فضلنا بعضهم على بعض ممن كلم الله وسبق بعضهم

*نزدیکی دادیم بعضی از ایشان را بر بعضی از ایشان کسی که کلام کرد الله و بعضی از بعضی از ایشان*

درجات الخ وقال لقد فضلنا بعضنا لبعض لنبئين

*درجات تا آخر و گفت برای بعضی نزدیکی دادیم بعضی از ایشان را*

على بعض وقال انظر كيف فضلنا بعضهم على

*بر بعضی و گفت ببین چگونه نزدیکی دادیم بعضی از ایشان را بر بعضی*

بعض وقال وللآخرة الير درجات والير تفضيلا

*بعضی و گفت برای آخرت نیز درجات و نیز تفضیل*

الى آخر الحديث وقال في آخره فهذا ذكر درجات الامان

*تا آخر حدیث و گفت در او این است برای این که در درجات آمان*

ومن انزل عند الله عز وجل بس ازين حديث صحيح معلوم شد

*ومن انزل اونه يك بعد عز وجل* که مهاجرين وانصار در درجه

اعلى بوده اند در حجاب ايمان و هرگز بعد از ايشان كسي بمان درجه نرسیده

خياجه ايات قرآنی تيز بران باص اند قوله تعالى اولئك هم المؤمنون <sup>خلفا</sup>

وقوله اعظم در حجة *قول اولئك ان كرده ايشان نام نيس شده اند*

*وقول اولئك بزرگ درجه اند* عند الله وقوله لا اله الا الله

*نزدیک الله قول اولئك بزرگ است* منكم من اتقى قبل

*از شما كسي كه انضاط شد از* الفتح و قاتل دشمنی که با عی در حجاب ايمان

بر این مورد شیع با جمع و اتفاق *فتح و عقابند که رسیده مانده از وی اصرار*

از قبل محالات است نم آنکه تراجم البلاغت نامه حضرت امیر اکرم سیدی معاویه در

جواب او از قام فرموده اند مستقول نموده اند و در آن نامه بعد از ذکر ابو بکر

و عمر این عبارت مندرج است العمري ان مکاتهما العظم وان

المصاهب بهما *برای عمريين همی من انزل ان برده بر آنه بزرگ است*

*رسیده مانده برده* لجهج في الاسلام متديدا و هما

و خراهما بحسن *بر آنه جرات در دو قسم* <sup>الله</sup>

*نموده رحمت الله ان*

*و خراهما ان بر دو در آنه كسي*

مجا



**معاذ الله** **بقره** **خطاب** **بمعاذ** **است** **و آنچه** **نوشته** **بودی** **که** **فاضل**  
**ما** **همی** **کمال** **بر** **اصحاب** **مصطفی** **بود** **بعد** **از** **آن** **فاروق** **بجان** **و** **مسن** **که** **مصنف**  
 ایشان در اسلام عالی بود و واقعه وفات ایشان بر دل من و دلهای مسلمانان  
 واقعی و عملی عظیم آورد خدا تعالی بر ایشان رحمت کند و جزا را ایشان از کارها  
 که کردند دست ما می بخورد که در پناه اسلام نهادند و فاعله و بیه که برانداختند  
 غیر ما نوشته بودی که عثمان در خلافت ثالث ایشان بود در تقریر محاسن  
 اعمال و مسافت احوال ایشان فصلی بطول درج کرده ترا با آن چکار اگر ایشان بگو  
 یوزید ترا چه سود و اگر بد بود ترا چه زیان و ترا بصدیق چه تعلیق است و ما او چه تربیت  
 و ذات داریم صدیق صدیق ما است که ما را در حقش و شرفی که داریم تصدیق کند  
 و بطمان و حمایت غیر ما تقریر دهد بر نوع که باشد در سخن که گوید صدیق ما باشد  
 و تعلق ما دارد ترا با او چه است است و بر و چون آقا ده و فاروق عین فاروق  
 ما است از جهت ما حق از باطل جدا میگردد و میان ما و دشمنان فرق می نماید الی آخر احکام  
 ترجمه عبارت نامه حضرت امیر المومنین رای معاویه باغی که در فتوح احمد بن عثمان کوفی تمام  
 بگرفت و این درج بود عا در حق ایشان با وجود تمام مصیبت و ظلم بودن ایشان  
 چه قسم از زبان محصور نواند بر آید و عجب است که نام این نامه را صاحب صحیح البداعت

تراورد و لیکن در اینجا و ادتحریف داده مقدم را مؤخر و مؤخر را مقدم نموده  
 و آنچه منافی مذنب خود یافته سابق کرده و جمیع تفسیرین آن کتاب مستطاب  
 نموده اند تا آنکه رضی را در نقل این نام عیب فیض الجلی واقع شده که عبارت آن نام  
 بسبب ضبط او بحدی اطلاق بسیار کرده که تراجم از توجیه و ترکیب آن عبارت عاجز  
 شده اند و آخر الامر جاری اصل آن نام را نقل کرده متوجه شرح آن کرده اند  
**تمهید کلام و تقریر بر اصل اسم شیعہ در اثبات امامت حضرت امیر مظلوم**  
**استبای کلام و مقرر بر مقتضای** دلائل بسیار آورده اند و بعد از تفحص  
 کتب ایشان تحقیق و تفتیش آن دلائل ظاهر شده که اکثر آنها در غیر محل نزاع قائم اند و بیشتر  
 آنها ناخود و مسروق البتة تفصیل این احوال آنکه دلائل ایشان درین مطلب سه قسم اند  
 اول آیات و احادیث و الا بر فضائل حضرت امیر و اجماع و آن دلائل مبرر آورده و اول  
 است آنکه در مقابل خروج و نواصب که در جناب امیر و دیگر ائمه بیت لعن و طعن نموده  
 ذخیره شقاوت برای خودی اند و خلفد آنها را تحزیر و تقریر نموده اند این صاحبان شایر  
 ساده لوحی خود آن دلائل را در مقابل ائمه است برای اثبات امامت حضرت امیر مظلوم  
 وارد نموده و چون متاخرین ایشان که با مومنین کلام و اصل از ائمه است و مقرر بر  
 دانستندی پیش کنند و بر ضمیمه بودن آن دلائل مطلع شده در مقامات آنها ادنی



تغییری یا او خال حکم بود که مفید غرض باشد حال آنکه جعوز هم نیست لاجل آوردن  
 بزعم خود آن ضالیات را بکار آوردند اکثر دلائل این قوم از همین جنس است  
 و کتاب الالغین برای تهذیب و اصلاح همین دلائل ضالیه تصنیف شده و  
 ظاهراً است که اهل سنت راستقدی جواب آن دلائل شدن زیر لاین است باز در این  
 که نقل آن دلائل را بی اظهار التعمد و خوش تقریر می این زیر کوارا  
 کرده آید با هر جمله موضوعه و مقدمه مدخله بنسب کرده شود و دریم دلائل و البر  
 استحقاق امامت میر حضرت امیر را و اگر آنجناب در وقتی از اوقات  
 خلیفه بر حق و امام مطلق است و این دلائل را نیز اهل سنت اقامت کرده اند  
 در مقابل او اصعب و خارج که مسکرات حضرت امیر بودند و در استحقاق  
 آنجناب این منصب عالی راقح میکردند و آنچه از این دلائل مستفاد میشود  
 همین قدر است که حضرت امیر حق خلافت را نداشته است و امامت او مرضی  
 و سببیده شارع است بی تعیین وقت و زمان و بی تنصیف بر ابقالیان  
 او زمان موت یا انفصال او از زمان موت و مستقدی ایشان جواب بود و دلائل  
 اصل سنت البته نخواهد شد که عین تدبیر ایشان و خلاصه مطالب نشان است  
 که در بعضی جای برای تنبیه بر یک و دو مقدمه مختصره ایشان که در آن

دلایل افزوده اند و فرغ خود تقریب تمام کرده سیوم دلایلی که دلالت  
 دارند بر امامت انجباب بلا فصل با سلب استحقاق امامت از غیر انجباب  
 و در حقیقت دلایل منحصه بدین ترتیب و آنچه مشرفه اند یا استخراج آن همین قسم  
 اخیر است و این قسم بسیار اقل قلیل است و محدودش المقدمات است که نقلین  
 یعنی کتاب و عزت بکنند بقراین مقدمات آن دلایل و در کوه ایه صادق و در  
 عدل اند پس درین رساله از هر قسم برخی باید کنیم و قسم اخیر را مال استیفاء  
 بیان می‌کنیم و بر بنساختار غلط و موقع آن خبر در سایریم تا حقیقت دلایل انجباب  
 معلوم شود و لا بد مقدمات و مساوی آن دلایل می‌باید که مسلم نشود  
 اصل است می‌باشند زیرا که غرض از اقامت دلایل الزام اصل است  
 و الا هر سلی عیون کند در کوه خود شیر خوان است روایات شیعه اصول آنها  
 که در ابواب سابقه حال آن مفصل گذشت اصل است بجوی نمی‌خیزد پس باز  
 قبیل آیت قرآنی خوانند بود یا احادیث متفق علیه با دلایل عقلیه ما خود از  
 مقدمات مسلمیه طرفین ما از مطاعن خلفا نقلت که در باب سلب استحقاق  
 امامت از آنها می‌آرند و چون باب مطاعن عقده معهوده خواهد شد  
 اقسام نقلت را درین باب آورده شود اما **الایمان است**

باین ترتیب

و همچنین



فمنها حق له تعالى انما وليكم الله وسر رسوله

*پس ازینست قول او تعالی جز اینست ولی تشبیه است در کلام او*

والذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتوا

*وآنکه فی کرامان او در دین و دنیا قیام کرده نماز را و دادند*

الزكاة وهم الكونون کونید که اهل تفسیر اجماع دارند که این آیه

*ذکر کرده و ایشان را کونون اند در شان حضرت امیر نازل شده و وقتی که*

را کشتن می نمودند در حالت رکوع بسؤال داد و کلمه انما مفید حضرت و لفظ

ولی معنی مسصرف در امور فریضه است که در اینجا تصرف عام در جمیع مسایلین

مرا دست که مسادق امامت است بقرینه ضم ولایت او با ولایت

خدا در سوال پس امامت انجمن است باشد و نفی امامت غیر او بجهت حصر

مستفاد گشت و هو المدعی جواب بخند و چه داده اند اول تقض بنا که اگر

این دلیل دلالت کند بر نفی امامت ایچیه تقدم از و بنا بر تقریر کرده اند

نیز دلالت کند بر نفی امامت ایچیه شاخ از و همان تقریر بعینه پس باید که مسایلین

و من بعد ما من الائمة امام باشند اگر تسبیح این نه سبب داشته باشند

باین دلیل متسک نماید حاصل آنکه مسایلین این استند لال بوجهی که در

معا له ائمت مفید شود بر کلمه اهل حضرت و حصر چنانچه اهل سنت را مست  
 شیعه را نیز حضرت زیرا که امامت ائمه مشتمل بر سپین همه باطل میگرد  
 و هر چند مذموب اهل سنت هم باطل شد اما نه بهب شیعه هم در سلطان قصوری  
 ندارد بلکه اگر اهل سنت را نقصان سه امام شد شیعه انبیا عشریه را نقصان  
 بارده امام شد از سه تا بار ده فرقی که هست پسند نیست غیر از حضرت  
 اگر که اتفاق امامت و بگری امام تائید است **تساوم** که از نقصان  
 و امن گنان گذشته است گوشت خاک با هم بر باد رفته باشد و اگر حجاب  
 ازین نقصان باین طریق دید که مراد حصر و ولایت است در احباب فی  
 بعض الاوقات یعنی در وقت امامت خود نه در وقت امامت سبطین  
 و من بعد ما گوئیم هر حجابا لوفاق مذموب ما نیز همین است که ولایت عامه  
 در آن حجاب فی بعض الاوقات محصور بود و آن وقت امامت احباب است  
 نه پیش از آن که زمان خلافت خلفا آمده بود و اگر گویند که حضرت امیر  
 در زمان خلفا آمده صاحب ولایت عامه بوده نقصان حجاب اولیام می  
 خلاف وقت امامت سبطین که چون در قید حیات بود امامت دیگری را  
 در حق او موجب نقصان شد **لا ان الموت رافع لجميع**  
 بر آنکه محض موت او کند پس رافع است

در حکم



الاحكام الدنیویہ کو ہم استدلال دیکر شد استدلال آیت  
 نماذ زیر اگر منبای این استدلال برود  
 مقدم است اول آنکه صاحب ولایت عامه را در ولایت دیگری  
 بودن و لونی وقت ضمن الاموال و قاعه نقض است دوم آنکه  
 صاحب ولایت *در اوقات* *صاحب ولایت*  
 عامه را هیچگونه در هیچ وقت نقضی لاحق نباشد و این بر دو مقدمه از آیت  
 سبب فصدیه میشود این صفت در عرف مناظره فرار گویند که از دلیلی بدلیل  
 دیگر انتقال نمایند بی انفصال بر خاش در مقدمات و دلیل اول اما بالاتر  
 و اما بالاتر است و اگر این فرار را هم لو اراکیم مانتیر در مقدمات این استدلال  
 انتقال نتوانیم کرد و نتوانیم گفت که دو مقدمه باطل است و این استدلال  
 نیز منقوض است حضرت سبطین که در زمان ولایت حضرت امیر مستقل  
 مابولایت بودند در ولایت دیگری بودند و نیز منقوض است حضرت امیر  
 که در زمان ولایت پنجمین حال داشتند پس صاحب ولایت عامه را  
 در بعضی اوقات در ولایت دیگری بودن نقض نیست و اگر بالفرض نقض  
 پس صاحب ولایت عامه را این نقض لاحق میشود *فبطل الاموال*

پس باطل است

استدلال الذي فروم اليه لجميع المقدمات

ولا بل ان كفى *که گنجینه از سطره او مجمع مقدمات*

جواب دوم حضرت شیخ ابراهیم کردی علیه الرحمه و دیگر اهل سنت نوشته اند

که ولایت الذین اصنوا در زمان خطاب البته مراویت بالاجماع زیرا که

زمان آن *یکه امان او در* خطاب زمان وجود نبی بود و امامت نیابت

نبی است بعد از موت او پس چون زمان خطاب مراد نشد لابد زمان

خواب بود از موت پنجم و تا آخر احدی نیست بعد چهار سال باشد یا بعد

چهار سال پس این دلیل هم در غیر محل نزاع تمام شد و در عای شیعه که الا

ملا فیصل است حاصل گشت و اگر نظر تفصیلی در مقدمات این دلیل نمایم

اول اجماع مفسرین ممنوع است بلکه علما و مفسران در سب نزول این آیت

اختلاف است ابوبکر نقاشی که صاحب تفسیر مشهور است از حضرت امام ابوحنیفه

محمد بن القریه علیه السلام روایت نموده که نزلت فی المهاجرین

والانصار و گویند گفت که مانند ام نازل شد در مهاجرین

و انصار *که نزلت فی علی بن ابیطالب امام فرمود*

من منهم *نازل شد در علی بن ابیطالب*

یعنی از من است

در سطره



در مهاجرین و انصار داخل است و این روایت بسیار موافق است لفظ  
 الذین را وضع جمع را که در یقین و یقین و هم را کون است و جمعی  
 از مفسرین از علم سر روایت کرده اند که ترکلت فی نشان الی بکر و یویدین  
 قول است است که در قتال برترین واقع است و این قول که ترکلت فی علی  
 بن ابیطالب در روایت قصه سائل و تصدق با کلبه نری در حالت رکوع فقط  
 ثعلبی بان مفرد است و همچنین ال است قاطبه ثعلبی را در روایات و ابوی  
 سینهارند و او را حاطب لیل خطاب داده اند که در رطب و یابس تفرقه میکنند  
 و بیشتر روایات او در تفسیر کلبی است معنی ابی صالح و هوی  
 او هوی بصای روی من التفسیر *از ابی صالح و این*  
 یا اینکه آن جزئی که روزان که از تفسیر *عند هم و قاضی شمس الدین*  
 بن حککان در حال کلمی گفته است که *زود کند آن کار کلبی*  
 من اصحاب عبد الله بن سبا الذی *بود کلبی*  
 از اصحاب عبد الله بن سبا *که* *سکان بقول*  
 ان علی بن ابیطالب له ولایت و الله یرجع *بود که صیفت*  
 تحقیق علی بن ابیطالب *که* *مرد و تحقیق او رجوع خواهد کرد* *الی الدنیا*  
*عرف و بان*

و بعضی از روایات نقلی مستثنی می شوند بحدیث مروان السدی الصغیر

و او را سلسله کذب و وضع و اتهم در افضی عالی بود است و حسب سباب

التفسیر آورد که در شان عباد من الصفاست نازل شده و حق را اطفال

نمود که بیو دیان بود نیز بر اموی و بر خلاف عبد الله بن ابی مرکه او ترا کرد

و از حمایت و خبر خویشی آنها دست بردار نشد و این قول مناسبت تمام دارد

بسیاق آیه زیرا که بعد از این آیه یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا

لعبا من الذین ارتقا الكتاب

*از روی نازی آن کنی که در آیه و ان کتاب* من قبلکم و الکفار

اولیاء و اردست و حجاب از مفسرین گویند *از پیش شما* و کفار را

*دست* که چون عبد الله بن سلام که از اخبار بود بترقی اسلام شرف

تمام قبایله او را ترک نمود و با دمی قطع سلوک نمود او شجاعت این حادثه محض

رسالت نباه آورده و گفت یا رسول الله ان قومنا هر و نا

بیس این آیه نازل شد و باعتبار فن شد *مخفی قوم من حدانده از من*

این قول اصح الا قول است دوم آنکه لفظ ولی مشترک است در معانی بسیار

المحب و الناصر و الصدیق و المتصرف و غیره

*دوست و رفیق و بنده و مصلحتی و متصرف*

*و متصرف*

*و متصرف*



و از لفظ تشکر که بمعنی معین می باشد مراد استوارند شد مگر لغزش خارجیه و قرینه  
 سابق یعنی سابق مذهب یعنی ناصرت زیرا که کلام در ثبوت قلب  
 و تسلیم برینین و از آن خوف ایشان از مرتدین است و قرینه سابق  
 یعنی ما بعد معنی معنی محب و صدیق است و معنی قوله یا ایها  
 الذین آمنوا لا تتخذوا *ادوات قول او آه آن*  
 الذین کفروا *کسی که ایمان آورده آید نه کفریه*  
 دنیکم هزوا و لعبا من الذین *از کفرانی را که کردند*  
*وین شمارا بمل و مزی از آن کلام* اوتوا الكتاب  
 من قبلکم و الکفار اولیاء بعضهم *که در این بجهت این کتاب*  
 اولیاء بعض *از پیش شما و کفار دوستان بعضی از آن*  
 زیرا که بیو دو نصارا را و دیگر کافران را کسی امام خود *دوستان بعضی از*  
 میزند و نه باید که بعضی بعض را امام بگیرند و کلمه اما که مفید حضرت  
 نیز همین معانی را میخواهد زیرا که تصور جای نیست که تراعی و ردوی و اعتقاد  
 شرکتی در آن بوده باشد و بالا جماع وقت نزول آیه ردوی و تراعی  
 در امامت و ولایت تصرف بنده بلکه در حضرت و محبت بود سیموم که

مراد از آن زکوة معروفه میباشد نه تصدق مطلقا و اگر رکوع را  
 بر معنی تحقیقش حمل کنیم باز هم حال از تقییمون الصلوة است و عام مر  
 جمیع مومنین را زیرا که اکثر از است از نماز میبود که خالی از رکوع نبود  
 و درین صورت نبی از موالات میبود که بعد ازین آیه وارد است بسیار  
 چنان است و نیز اگر حال از یوتون الزکوة شود صفت معنیمانه بلکه در  
 مفهوم تقییمون الصلوة مقصود می آید جمیع و فضیلت نماز است  
 که خالی نباشد از عملی که تعلق نماز ندارد و خواه دلیل خواهد گنیز غایتش آنکه گنیز  
 مقصد نماز است و دلیل غیر مقصد اما در معنی اقامه صلوة الله مقصود می آید  
 و کلام الهی را بر تاقص و مخالف حل کردن روانست و معنی این قید  
 بالاجماع و خطیبت لا طردا و لا عکسا **فصل هاشمیه**  
 اما طردا پس از پنجمه **بیت اطراء و نیت بر عکس** که شیخ این بابیه  
 در کتاب الامالی روایت نموده که بعد از نزول این آیه عمر بن الخطاب  
 جبل انکشته در رکوع بساکنان تصدق نمود با مید آنکه چیزی در حق او نازل  
 هیچ نازل نشد و اما عکسا پس از برای آنکه تصدق با گنیز در رکوع از آنمه  
 دیگر که نامت آنها با قطع نزد شیعه ثابت است مثل حسین و من بعد



معنی رکوع خشوع است نه رکوع اصطلاحی و اگر کسی بگوید که محل  
 رکوع بر خشوع محل لفظ است بر غیر معنی شرعی آن و کلام شارع و آن  
 خلاف اصل است گوئیم رکوع معنی خشوع نیز در قرآن مستعمل است قوله  
 تعالی و ارکعی مع الراکعین حال آنکه با جماع **قول او**  
**تعالی رکوع کن همراه راگان** در نماز سابقین رکوع  
 اصطلاحی نبود و قوله تعالی فخر الکاظمین بر ظاهر است که در رکوع  
 اصطلاحی ضرور **قول او تعالی پس تم تدبر ای رکوع** و سقوط نیست  
 و چون خشوع معنی مجازی قعارف این لفظ است حل آن لفظ بر آن  
 معنی بلا ضرورت تر جاز است کما هو المقرر فی محله  
 و نیز گوئیم حل بودن رکوعه **خیا که او مقررت در محل خود**  
 بر تصدیق خاتم بساکن مثل حل لفظ رکوع است بر غیر معنی شرعی  
**نماز جوایف فیه فهو انبانی الرکوع**  
**لأن جزئی که جواب ثبات درو پس او جواب است در رکوع است**  
 بعد از صلوة مؤید است که اگر از نماز میاید و در رکوعه بعد از اقامت  
 صلوة مخالف شما که در عرف قرآن هر جا رکوعه را مقرون بصلوة می آرند

یعنی که بطریق و خوب است پس امر محبت و ولایت مومنین مستحب  
بصفات مذکور تفریمی باید بطریق و خوب باشد چرا که حکمی که از یک کلام  
و از یک قضیه که موصوع او یکی باشد و محمول او یکی باشد یا متعدد و معطوف  
بر یکدیگر بعضی از ان واجب و بعضی از ان مذنب بشود ان بودن  
و یک لفظ را در استعمال واحد بدو معنی گرفتن جایز نیست پس مقتضی  
و مفاد واجب بشود و ولایت و مودت مومنین که مستحب باشند  
بصفات مذکوره و مودت ایشان مالت مودت خدا و رسول خدا بشود  
که واجب است علی الاطلاق بدون قیدی و جهتی پس مراد از ان مومنین اگر کافر  
مسلمین و کل امت گرفته شود باین اعتبار که از شان ایشان است انصاف  
بصفات مذکوره است نیست و چرا که بر هر یک متعدد است معرفت کل  
چه حاجی مودت ایشان و گاه باشد که بسبب از اسباب عمومی را بمومنی در کفر عدا  
سیاح شود بلکه واجب پس مقتضی مراد باشد فقط انتمی کلام و درین کلام  
عاقلاً یا عموی در کار است تا مقدر فهم علماء این فرق ظاهر کرده موالاته  
جمع مومنین من جهت الایمان عام است بدون قیدی و جهتی که در حقیقت  
موالاته ایمن است و اگر عداوتی و بعضی بسبب از اسباب سیاح شود



به ثبوت نرسیدند و احتمال آنکه شاید کرده باشند مشرک بود چه ابو بکر  
 و عمر و عثمان نیز کرده باشند **من** و صحیح است که پس در تعلیق حکم امامت  
 باین قید لغویت کلام ما رب تعالی لازم می آید مانند آنکه گویند که قابل ما و شما  
 شما کسی هست که حامی سرخ دارد و اگر ازین همه در کذریم اگر این آیت دلیل  
 حضرت امامت در حضرت امیر باشد آیات دیگر معارض او خوانند و در اینجا  
 شیعه را نیز متک معارضات او در انبیا امامت همه اظهار ضرور  
 خواهد افتاد و الدلیل انما تمسک به اذا مسلم  
 و دلیل جز اینست که مشرک کرده با و هر گاه مسلم ماند  
 عن المعارض و آیات ناصر بر خلافت خلفاء ثلاثه سابق تحریر  
**از معارض** نموده شده از عجایب آنکه ملا عبدالصمد صاحب  
 اظهار الحق را بی تصحیح این استند لال زرع خود سعی را به نهایت  
 رسانیده حال آنکه کلمات او درین مقام با وجود یک نسبت با مثال خود  
 فیهی دارد جمعی تغییر واقع شده اند تا بر نمونند و انشعبدی متمسک از آن  
 این فرقه در اینجا نقل کرده شود و جایی که او را غلط افتاده بیان کرده  
 از آنجمله آنکه ملا عبدالصمد گفته که او محبت و دوست داشتن خدا و رسول خدا

دیگر تبه باشند در احوال و چون محبت خدا بالا صالح است محبت رسول  
 بالیق و محبت مومنین عامه تتبع تبع ما بهم مساواته نماید و آنها قضیه در موضوع  
 و محمول در تبعی تحقیق نیست ملامی نه که در امضی حکم باصطلاح منطقیین بر آن  
 ترسایند جناب ائمه است منظور اقباده تا او را منطقی گمان برده از قدح  
 کلام او احتراز کنند و لکن خود تشبیه شده گفته است یا مستعد و معلوف  
 بر یکدیگر لیکن انقدر تفهیم که در صورت تعدد و عطف از مقدمه ممنوع  
 زیرا که عطف موجب تشکیک در حکم است نه در جهت حکم مثلاً له صفت  
 العقولیات قولنا انما الموحی فی الخراج *مثال او در*

العقولیات قولنا انما الموحی فی الخراج *مثال او در*

العرفیات قولنا انما الموحی فی الخراج *مثال او در*

العرفیات قولنا انما الموحی فی الخراج *مثال او در*

العرفیات قولنا انما الموحی فی الخراج *مثال او در*

العرفیات قولنا انما الموحی فی الخراج *مثال او در*

العرفیات قولنا انما الموحی فی الخراج *مثال او در*

العرفیات قولنا انما الموحی فی الخراج *مثال او در*

العرفیات قولنا انما الموحی فی الخراج *مثال او در*



ما واجب کرد و سؤالات ایمانی را چه ضرور و نحو و تنبیح را درین مسئله  
 حکم میکنیم که نسبت تشیع با ما بیک دوستی دارند و این دوستی عام است بدون  
 قیدی و جهتی و معبود ابابت معاملات دنیوی با هم عداوت هم نمیشود و اول  
 تشیع مجال خود میماند و اگر ازین آیه اکتعنی را محذور و محال دانسته نفی  
 از تمام قرآن خود چشم پوشی ننمودند قوله تعالی المومنون  
 و المومنات بعضهم *قول اولیای است مومنین*  
 و مومنات بعض ایشان *اولیاء بعض یامرون*  
 بالمعروف و بنیہون *دوستان بعضی امر میکنند*  
 عن المنکر و یقیمون الصلوة *موردی و نسیع میکنند*  
 و یؤتون الزکوٰۃ و یطیعون *از منکر و قائم میکنند نماز را*  
 و میدهند زکوٰۃ را و اطاعت میکنند *اللہ و رسوله اولئک*  
 سیرحکم اللہ *الصدرا نورال اعراف الزکوة*  
 عن قرب رحمت خدا کرد و اولئک را اگر ممالات ایمانی با جمیع مومنین عام  
 از آنجا که مطیع باشد یا عاصی ثالث مودت خدا و رسول کرده که امر است  
 عقلی دین امر لازم می آید آری محذور آنست که هر سه محبت در یک مرتبه

خبر نیست و فرق در عنوان و معنوی نمیکنند و اگر این تقریرات را از علم معقول  
 دانسته اند لیسع قبول اصفا نماید از مسلمات و نسیه توایم پرسید و خواهم گفت  
 که ترک موالات بلکه عدوت کفار کلیم اجمعین من حیث الکفر واجب است یا نه  
 اگر شق اول اختیار کردن میان محمد و ملازم آمد که معرفت کل حاصل نیست  
 چه جای عدوت کل و اگر شق ثانی اختیار کردند عدوت نزدیک و مردان را  
 چه قسم ثابت خواهند نمود و آیات قرآنی را چه جواب خواهند داد حال آنکه معرفت  
 ایمان امتیازی زنده مومنین را حاصل میشود و انواع کفر اصلا معلوم ما  
 تا امتیاز انواع کافران توایم کرده چه جای تمایز آنها و نیز منقوض است  
 بوجوب موالاته علویه که در اعتقادات ایشان داخل است و معرفت  
 بتمایز و اعداء علویه با وجود انتشار ایشان در مشارق و مغارب زمین  
 در تقدیر کم از عامه مومنین است و از آنجمله آنکه گفته است که از بعضی اصحاب

این است ظاهر میشود که بعضی صحابه از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم  
 التماس اختلاف نمودند فی المشکو عن حدیفة قال  
 قالوا یا رسول الله *در مسأله از حدیفة گفت*

لو اختلفت قال لو اختلفت *گفتند یا رسول الله*  
 اگر خلف میکردی گفت که چنین میکردم

علی



حاله که دعوت بر پیغمبر واجب است و بر دیگران مندوب و لهذا اصولیین  
 گفته اند که در آن فی الظم موجب قرآن فی الحکم نیست و این نوع استیصال  
 از مسالک مذکور نوشته اند و اگر ازینهم در کلام پس بر ظاهر است که رکاد  
 اغرض و عواید محذوره نیست و آنچه محذور است اتحاد مرتبه و درصیبت  
 در اصالت و تبعیت و آن لازم نیست و نیز محبت جمیع مؤمنین را من حیث  
 الامان موقوف داشته بر معرفت هر فرد از مؤمنین باخصوص حالانکه  
 هیچ کس تفریق نیست که ملاحظه آن بغیر آن و صحت تواند و اولی کانت  
 الملتزمه غیر متناهیة فضلا عن *و اگر باشد*  
*کثرت غیر متناهیة* *زرکیت از* المتناهیة  
 مثلا اگر گویم کل عدد فهو نصف *متناهی*  
 تمام عدد پس او نصف *مجموع حاصلشده*  
 درین علم توجیه جمیع مراتب اعداد و اجلا و ارفع *مجموع حاصلشده*  
 و مراتب اعداد و ملائمه غیر متناهی اند و در کل حیوان تا سکن حکم واقع  
 شد بر جمیع افراد حیوان حالانکه انواع حیوان بحمیمه یا معلوم نیست چه جای  
 اصناف و افراد پس ملائمه نیز از ملاحظه اجمالیه که صبیان و سوتیان می نمایند

و استفسار میخواهد وقوع تردد و او خصوصاً حضرت رسالت پناه صلی الله  
علیه و سلم عند نزول **الایة** پس بدلیل آنها باطل نشد انتہی کلامه  
و در بیجا هم **ترکیب نازل شدن آیت** عذر دیگر است محض سوال و استفسار  
و وقوع تردد را میخواهد آری اگر بعد از شنیدن جواب پیغمبر ایمان مشوره استخار  
میکردند و یکی با دیگری در عقین و بی الی الامر اختلاف و نشان میدادند بدلیل  
انها تحقیق میشد مجرد سوال و استفسار مقام استعمال نامیت خاصه در ادو ایل  
علم معانی و رسو که ات اشاد این بحث در کبر است که ان مقام استعمال آن است  
نه انما پس نزد ملامتوز در آن و انما فرق و جمع شده و نیز وقوع تردد ایم  
اگر میشد از کجا تا استیم و است که قبل از نزول این آیت بود یا بعد از آن  
و اگر قبل از نزول آیه بود متصل بود یا منفصل و اگر متصل بود اتصال اتفاق  
داشت یا سبب نزول هم شده یا نبوده این امور را بسند بیان باید کرد و  
احتمالات را اول در مقام استدلال لیسالتی نیست و دوم در عقین سبب  
نزول مسبوغ میشود زیرا که امر عقلی نیست بدون خبر صحیح بابت نبی و امر و ملکه محکم  
از مفسران شیعه و سنی این سبب را برای نزول این آیت ذکر کرده پس  
سند مرسد که اتصال عدالت یا بعد از نزول آیه بود و بهر تقدیر مقید میشود



عليكم فغصتموهما عند تم ولکن فما جلدتکم حدیفة

بشما پس عیبانی بیکدیگر بودا عذاب میگردد و لیکن آخری روایت گفتیم شارا حدیفة  
فصدا قوی و ما افراء کم عبد الله فاقروه رواه

سید بن طاووس از ابو انبیا خبری که خواندم ما بعد از آنکه در این روایت  
الترمذی و همچنین استفسار شخصی که سرا و در امانت باشد ترازوی

عن علی قال قبل یا رسول الله من تصیر  
عبدك

از علی گفت گفته شد یا رسول الله که امیر خواهد شد  
قال إن تو صروا ابا بکر خذوه امینا

گفت اگر باشد امیر ایام که خواهید یافت او را که  
فی الدنیا راعیا فی الاخرة وان

در دنیا رافع در آخرت و اگر امیر  
تو صروا

علی و لا ادرتکم فاعلیر تجدوا هادیا  
مهدیا

علی نمی شناسد که اختیار کنید خواه یافت او را که  
یاخذ بکم الصراط المستقیم رواه  
ابن التمس

عجل خدیفه امینا قیامت کتیبانی که در این روایت  
خواهد یافت او را که

باقی که دلالت آن معروف بر خبر واحد باشد تیرمسک جازبه نیست و نیز  
 در حدیث اول استخلاف را ترک اصح در حق امت فرمود پس اگر ایه  
 التما و التکیر اللہ دلالت بر استخلاف بکنه استخلاف که ترک اصح است  
 جز این نیست که **روایت محال الله** از خباب الہی صا و جو اہل بیت و معنی حال پس  
 حدیث اول نیز صاف تیرمسک التیسالت باین آیت **روایت محال** درین باب  
 اینست حال سخنان عمدہ این کرد کہ اطلیاعا اہل بیت تیر تمام بر سر آمدند  
 و دیگر سخنان آنها را کہ مثل ضرطات البعیر بصیرة ازینها سر میریزد اگر نقل کنیم  
 تطویل نا قابل لازم خواهد آمد و منها قوله تعالی انما یرید اللہ  
**لینذربکم** **و از دست تولد او نجات خواہد شد کہ ارادہ کرده**  
**بر اینکہ دور کند از شما**  
**الرحمن اهل البيت و طہرکم**  
**طہیرا** **رحمن اهل البيت** **و پاک کرد شما را**  
**پاک کردن** گویند مفسرین اجماع کرده اند کہ این آیه در حق علی و آل  
 و حسن و حسین علیہم السلام نازل شدہ و دلالت میکند بر عصمت ایشان  
 بنا کید تمام و غیر المعصوم لایکون اماما نقل **خاصیہ**  
**و غیر معصوم نباشد** **امام**

و حدیثی است



و طرز انست که حدیثی که وارد کرده است منافات صریح دارد با کلمه آنها  
 زیرا که جواب آنحضرت در استفسار شخصی که منرا در خلافت باشد حاصل او  
 آنست که استحقاق خلافت هر کس را ازین اعزّه کرام حاصلست اما در ترتیب  
 و کراسامی اشارت تقدیم و احقیت ششمین مؤدیس سوال مذکور و جواب  
 حضرت رسالت پناه منافات دارد با کلمه آنها در آیه برای تصریح خلافت باشد  
 و در تفسیر و الا اگر آیه مقدم بابت مخالفت رسول با قرآن لازم آید و اگر آیه  
 مؤخر باشد تکذیب قرآن مر رسول لازم آید و اعارضه یکی مرد دیگری را  
 در صحیح کتب ایش نیست لاف الحکایت و کذا الایة من  
**باب الاخبار بر آیه تحقیق و جمله آیه**  
**باب اخبار** و الاخبار لا یحتمل النسخ و  
 چون تقدم می بود یکی **و خبر دادند نه عمل میکنند نسخ را و همراه آنها**  
 مجهولست عمل هر دو سیاق است و اگر گویند که حدیث خبر و اهد است  
 در مسئله امامت بان تنسک با زینت گویم در آیات ترد و نزاع هم  
 تنسک بدان جابر نخواهد بود و بعد از تنسک باید موقوف است بر ثبوت  
 ترد و نزاع پس تنسک شیعه باین تیر باطل شد زیرا که در مسئله امامت

وسلم و این خبر از عکرمه روایت میکند که آنکه کان نیادی

فی السوق الله قوله *و سسم*

تعالی *در بازار کهنین قول او* اما ربنا الله

لهذه الامة تركت *حراست تدارک*

فی *بر آنم دور کنم تا خواتم نازند* لئناء النبي

صلى الله عليه وسلم *در*

و ظاهر از ملا خطه *صلى الله عليه وسلم* سابق و سابق

آیت هم همین است زیرا که از ابتدای انشاء النبي استین

کا حد من النساء تا قوله *ما از روح نبی بر آنست*

مانند کس از سار تا قول او *و اطعن الله بلك ما والحكمة*

خطاب با روح مطهرات است *و انقلب* و امر و نبی

با انبیا و آقع بشود پس در آنهای کلام حال دیگران در کور کردن نبی

بر انقطاع کلام سابق و اقتضای کلام جدید مخالف روش ملافت است

که کلام امیه را از آن پاک باید دانست و در حدیث ثبوت از روح درین

قول که سوگن نیز دلالت دارد بر این که مراد از اهل بیت درین آیت

انسانیت



ووجه تاکید آنکه از باب رس و تطهیر هر دو یک معنی دارد پس تکرار شد و تکرار معنی  
 تاکید است بار دیگر مفعول صلیق تاکید دیگر شد در افتتاح متن در پنجاهم مقدمات  
 بر مضمونش از اول اجاب مفسرین بر این ممنوع نقل فاشیه و قد اتفقت  
 الامة باجمعها علی ان المراد *بمعنی اتفاق کردند*

است بجمع آن *بر این که مراد* باهل البیت  
 نبینا صلی الله علیه و سلم *با بیت*

*بنی با صلی الله علیه و سلم* تم اختلافها  
 فقال عاصمه اراد از ولج البیت *بمعنی اختلاف کردن*  
 این گفت عاصمه اراده است از ولج پنجاه و  
 صلی الله علیه و سلم

علیه و سلم لان اول الایة *صلی الله علیه و سلم*  
 علیه و سلم *بر آنکه بچنین اول آیه* متوجه البیت

اصحح البیان جابر سی متن ابن ابی حاتم از تواتر متن  
 نام کتاب ابن عباس رضی الله عنه رواست

سکنده انها تولت فی لساء النبي صلی الله علیه  
 متفق آنکه بازل شد در سزا بنی صلی الله علیه

واقموا الصلوة و اتقوا الزكوة قال المفسرون

*واقم کنید نماز را و بدین زکوة را گفته مفسرین*

واقموا الصلوة عطف علی اطیعوا انتم علی کلامه

*واقم کنید نماز را عطف بر اطیعوا انتهى بکلام او*

بوج ترا کلام سابق است زیرا که وقع فصل بین المعطوف

والمعطوف علیه با صیغه فصلی همان معطوف

و معطوف علیه *بما مر* اجنبی من حیث الاعتزاز

*که تعلق بصفت نخا دارد و بلا شبهه حاضر است اجنبی تعابیر باشد از عرب*

لیکن ما حاضر ندارد زیرا که در ما کثرت فيه اجنبیت و معارفت با عباد موارد

آیات لاحق و سابق لازم می آید و منافق ملاحظت انست نه آن در آنچه

از بعضی مفسرین نقل کرده که واقموا الصلوة معطوف بر اطیعوا الرسول

صریح العناد است زیرا که *واقم کنید نماز را* بعد از واقموا الصلوة

باز لفظ و اطیعوا الرسول واقع است پس عطف الشی علی نفسه لازم خواهد آمد و این

بوج نیز کلامی دیگر گفته است که مضمون صبیان کافیه خوان میشوند

میگوید که بین آیات معارفت انسانی و خبری است چنانچه تطبیق جمله



آیتانده چو بیت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم غیر سوتی که ازواج  
 در دباشند نمیشوند بلکه ملائکه اند که گفته که جمعیت سوت در سینه تن و ازواج  
 بیت در اولیت و اول است بر آنکه سوت انبیا غیر سوت بیت سوت  
 و اگر انبیا اول بیت میسودند و از ذکرن صائتین و بیبتکن  
 واقع نمیشد انتهی کلامه *و در کتب کهنه آن خبری که مدارت مسکنه در دواج*  
 با رضاق باید دید که هر حرفی غیر است زیرا که از ادیت با حضرت است  
 که همه سوت ازواج با اعتبار این اصافیت یکمانه است و جمعیت سوت  
 در سوتکن با اعتبار اصافیت سوت ازواج است که اینها متعدد اند و از خطای  
 در کتب گفته که لا یجعلن تعین بین المعطف و المعطف  
 علیه *بیت نبیه اممه و واقع شود در میان مسطوف و معطوف*  
 فاصل و ان حال *چنانچه درین آیه کریمه واقع شده*  
 قل *فاصله و اگر باشد طلاق* اطیعوا الله و اطیعوا الرسول  
 فان تعالوا فاننا *که اطاعت کنند الله و رسول را*  
 علیه *بل اگر بگردند پس حرام است* ما حمل نذ قال بعد  
 تمام هذه الآية *آن خبر که در پیشه باز گفتند*  
 تمام این آیه

قوله تعالى خطا بالاسامة عليها السلام العجيب

*قول ابو طالب خطا بالاسامة عليها السلام اذ لم يمتد*

من امر الله وحمده الله وبركاته عليكم اهل البيت

*از امر الله ورحمت الله وبركاته او برکتها اهل البيت*

انه حميد مجيد نقل شه

*و مانند قول ابو طالب برکتها گفت*

موسى لا اله الا انت يا ارحم الراحمين

*موسى راى از خود شخصى است بجز خداى عز و جل و او را*

بجز او است که نشه اب قيس لعنه الله تعالى

*بجز خداى عز و جل را لعنه خداى تعالى*

مفتاح

*وايچو در زندى ديگر صحاح مرويست كه آنحضرت صلى الله عليه*

وامت ابى بنى فاذمب عنهم الرجس

*از بنى حجابت اهل بيت من از بس دور كن از او بنى حجابت و طهرهم*

تظهير وام سلمه گفت مرا از شر يكى كن مگر نمودم

*و ما را كردن*

زنت

عد



نه آیه و جزیرت و با قبل و ما بعد او که امر و نهی است انشایه و عطف  
انشایه بر جزیرتی آید ممنوع است اول در آیه تطهیر حرف عطف کما است  
بلکه تعلیل است برای امر اطاعت فی قوله تعالی و اطعن الله

و در سوره و انشایه را در قول او تعالی و اطعنکم و انصدرا

و در سوره او را معطل کردن در تمام قرآن و احادیث و کلام معالیم

و مشهور است مثل اضرب زید ۱۲ نه فاستق احلعی

یا غلام بزین زید را سخن او دانست اطاعت کن مرا

ای غلام انما اريد ان اكرمک و اگر عطف و اذکر

مراد دارد جز این نیست که ارادویم که برود که در آن کس معطوف علیه او

و اطعن و قرن و دیگر او امر سابقه اند نه انما از اینجا عربیت و این

علماء انبیا توان فهمید و با و صفا این مقصود است که در نحو و صرف

میخوانند و تقسیم کلام اند دست انداز شوند که موشی خواب اندر نیشد

و ایراد صیغه نکره در حکم ملاحظه لفظ اهل است و قاعده عربیت که چون

چیزی را که فی الحقیقت مؤنث باشد ملاحظه نکره ملاحظه نماید و خواهند آن

لفظ از و تفسیر کنند صیغه مذکر در حق آن مؤنث استعمال کنند مثل

تأخفت بهم ونوارش فرمایم این صاحب حال محبت همه متوسلان خود را  
گوید که اینها ایلمانه من اند تا در خلعت و نوارش ما و نشانی بر بر این نصیب باشد

أخرج البيهقي عن أبي أسيد الساعدي قال  
*رواه البيهقي* *عن أبي أسيد الساعدي* *كف*

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
*كف رسول الله صلى الله عليه وسلم* *رواه البيهقي*

بن عبد المطلب يا أبا الفضل لا تؤرم من ذلك  
*بن عبد المطلب* *أبي بدر فضل* *نزدی از منزل حد*

انت و بنوك غداحق اتكلم وان لي فيكم فان  
*نو* *در بیان تو فرود آمدند من با یکدیگر را این سخن از من در میان ما پیش*

تظرو حتى جاء بعد ما احبى فدخل عليهم  
*مشغولانه بود تا آمدند* *زاد بعد از خوی که صحیح بود پس داخل شدند بر او*

وقال السلام عليكم فقالوا وعليك السلام  
*و گفت السلام علیکم* *پس گفتد و علیک السلام*

وبرحمة الله وبركاته قال كيف صيتم قالوا  
*و رحمت الله و بركاته* *گفت چگونه صیتم* *گفتند*

صحب



انت علی خیر و انت علی مکاناتک دلیل صریح است بر آنکه  
 تو بر خیر هستی **و تو بر مکان خودی** نزول آیه در حق ازدواج  
 بود و آنحضرت این چهار کس را نیز بدعای خود درین وعده داخل ساخت  
 و اگر نزول آیه در حق آنها میبود حاجت به عاجز بود و آنحضرت بحر کفایت حاصل  
 میفرمود و البته امام سلمه را درین دعای شریک نمیکرد که در حق او این دعا را کفایت  
 حاصل داشت و محققین این است بر آنکه که بر چند این آیه در مخاطبت  
 ازدواج واقع است اما بحکم لغیرت **لعموم اللفظ لا خصوص**  
**السبب** جمع است **برای عزت برای عام اللفظ نه برای خصوص**  
**سبب** درین تبارت داخل اند و جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
 که این دعا در حق چهار کس موصوف نموند نظر خصوص سبب و نیز  
 قرآن خصوصیت بازواج از سابق و لاحق کلام دریافت رسید که مساوی  
 خاص بازواج نباشد و لهذا در روایت صحیحیه بی مثل این محاله با حضرت  
 عباس و برادران او نیز آیات است و دعای آنحضرت صلی الله علیه و سلم همین بود  
 که هیچ افارب خود را در لفظ اهل البیت که در خطاب با بی خودند داخل سازند  
 مانند آنکه ما و شما که یک می از مصباحان در این بفرمایید که اینها همه خود را حاضر

عموم عصمت است که نزد شیعه ازین آیه ثابت میشود و چون اهل سنت  
در فهم عصمت ازین آیه باشند ازین آیه ثابت میشود و چون اهل سنت  
در فهم عصمت ازین آیه باشند اتفاق ندارند و معتقد عصمت در همه  
آل عباد ازواج مطهرات نیز نیستند پس نفی این عموم جز اتفاق خواهد بود  
که رحمة الله واسعه الی را تنگ کردن است و نیز اراده یعنی نحو این  
وسعت اگر مراد نباشد از آنجمله نخواهد بود که در این داله از آیات سابقه  
و لاحقہ تعیین مراد میکنند و نیز عقل هم تخصیص متمایز این لفظ را در عرف  
کسانی که در خانه سکونت دارند نه بقصد انتقال و تحول و تبدل در آنها  
عادت جاری نباشد مثل ازواج و اولاد نه خدمتکاران و کنیزکان و لالت  
بجخصیص انجید با ابلهیت بودن سبک و که فائده دیگر درین تخصیص ظاهر  
نمیشد و در اینجا فائده اش در دفع مظنه نبودن این تنجاس در اهل بیت است  
نظر باینکه مخاطب ازواج اند فقط و عیب آنست که با اتفاق اهل اسلام  
چنینی و وجه اهل سنت در تعظیم ازواج آنحضرت صلی الله علیه و سلم لفظ مطهر است  
میگویند چنانچه در کلام فاضل لورده نیز مستری و ملا عبد الله مشهدی  
و دیگر علما را مبین هر جا دیده شد در این لقب ظاهر است که از این تعظیم

نقد



اصبحنا بخير محمد الله فقال لهم تقاربوا فترجع  
 جميعا كروم ما حجت ما سكر صيتم الله را بس گفت برای اول تری که خود را بس  
 بعضهم الى بعض حتى اذا امكنوا استتمل عليهم  
 بعض اذن طرف بعض تا اینکه سرها و گنفت و از خود او استتمل  
 بملائته ثم قال يارب هذا عمي و صنواني  
 ما عبادك بسره و منزه يارب انت عم من و ما نند بر من  
 و يوكاه اهل بيتي امين اهل بيت و ابن ماجه  
 و ابن روه البليت من آمن آتت امين حديث  
 مختصر روایت کرده و محدثین دیگر نیز این قصه را بطریق متعدد و در اعلام  
 السنن روایت کرده اند و آنچه ملا عبد الله گفته اند که مراد از بیت  
 بیت نبوت است و ابلیت لغو است که نسبت که شامل از وراج ملک و اهل  
 و اما از وراج که سکنی در بیت داشته باشد نیز نسبت اما معنی لغو اما من  
 و سعت با اتفاق مراد است پس مراد از اینجا خمسة الی اعیان باشد که حدیث  
 که تخصیص ایشان کرده انتهی کلامه نیز از قبیل سخنان گذشته است  
 زیرا که اگر معنی لغو با من و سعت مراد باشد محدودی که لازم نمی آید میان

و ظاهر که تطهیر و این بر طاهرست اعیان این را می فهمند  
و باک که شما را از باک کردنی چه جای از کیا و نزا که این کلمه مفید عصمت  
میشد البتہی که همه صحابه علی الخصوص حاضران جنگ بدر قاطبہ معصوم  
میشد زیرا که در حق ایشان بفرق در نموده اند قواله تعالی  
ولکن یرید لیطهرکم تطهیرا **قول او تعالی است**  
و گفتن او او کرده اند و الله شاکر انبیا که در آن ذکر باک کنی و این بر طاهرست  
اعیان این را می فهمند چه جای از کیا و تیر قواله تعالی و ید مباح  
عنکم و حزن الشیطان **قول او تعالی و دور کرد**  
**از شما رخصت شیطان را** و طاهرست که اتمام نعمت  
در حق صحابه غایت زاید نمیشد نسبت آن دو لفظ در اول واقع شد  
بر عظمت زیرا که اتمام نعمت بدون حفظ از معاصی و از شر شیطان مشهور است  
و تخصیص است که در لفظ تطهیر و از باب رخصت بطریق احتمال آه می یافت  
در نجاسات و تنویر است سیوم آنکه غیر معصوم تا کیون ما ما مقدر علم است  
باطل و ممنون کتاب و اقوال عمرت و کندیب آن سفر ما ید سلیمان کنین  
ازین جهت دلیل صحت امامت حضرت امیر است میشود اما که امام ملا فضل



با خود دست و لفظ از واج مطهرات با نیک و بی و غنچه بر زبان مصنفان  
 ایشان جاری میشود و اگر کسی گوید که این تطهیر مشعر بر تطهیر از واج است  
 رک کردن برداشته بجهت وجوب می آید و العباد باید در این کلمات  
 این آیه بر عصمت یعنی بر حدیث جده تحت است مگر آنکه کلمه نیت است  
 الرجب و رز کیست خودی محمل دارد معقول که برای برید است که در تقاضای  
 مسبوکه باید دید و بعد اللیت و اللتی اگر نیت است معقول است و اول است  
 نیز مختصر درین معنی چهار کس و مراد از رجب مطلق گناه بازیم دلالت  
 آیت بر عصمت مسلم است بلکه بر عدم عصمت دلالت دارند زیرا که خبری پاک  
 باشد او را نمیتوان گفت که میخواهم که پاک کنم غایت مافی الباب محفوظ بود  
 این تمایز جده از تعلق این اراده از رجب گناه ثابت میشود لیکن اینهم  
 بر اصول نیست زیرا که وقوع مراد الهی لازم اراده او نیست نزد ایشان  
 سبحانه که حقیقی اراده مسو ما بد و شیطان و نبی آدم واقع شدن نمیدند  
 چنانچه در البیات گذشت با حمله اگر آناه و معنی عصمت منظر میشود مسو فرمودند  
 ان الله اذهب عنكم الرجس اهل البيت  
 تحقیق الله دور کرد از شما رجس اهل البيت

اجتاج کرده بلکه بحیث متواتر که الامامة من قریش است که اگر در آیه

*که اهلان از قریش اند*

هم الامامة من ذوی القربی واقع می‌شود و مستند بود

*اوست امام از ذوی القربی و شعری که منسوب علی کرده اند*

از قرآن مجید است زیرا که بیت تائید است که و املکت بالنسب من

*و اگر با ششم بخنجره علی*

ملکت امور هم فکلف لهدل

*تا که می‌بودم امور را و این پس کهنه برای این*

و اهل بیت و بنام

*و منزهت کند کوی عیب*

حالا که خلافت ابو بکر پس ذری بنویسد شیران عاصب بود و جمع مهاجر و انصار

در مدینه حاضر و بمن فرود منبج این امر بود و در انقطاع باید دانست که این

آیه دلیل اهل سنت است در مقابل اوصاب که انصاف و حجب محبت اهل بیت بدان

میکنند چنانچه قرطبی و دیگر علماء اهل سنت که ما نوب اصحاب شام و مغرب مناظرانند

این آیه را درین مقام تمسک ساخته اند و شیوه آنرا از کتب اهل سنت ستره نموده

دلیل بر نفی امامت خلفا را نموده اند و در تقریر و در تمسک افزوده گویند

که اهل بیت واجب المحبت اند هر که واجب المحبت است واجب الاطاعت است

پس علی واجب الاطاعت است و معنی الامام در غیر علی واجب المحبت

نیت پس واجب الاطاعت *و اولویت معنی امام* هم نباشد



او بود پس از کجا بازست که یکی از سبطین امام باشد و تقابله قائل  
 است که زین دلیل غیرست اذ المعترض لا ینزه به  
 منها قوله او تعالی *برگاه که معترض نیست رفتن برای او*  
 قل لا انسا لکم عهد اجرا *روایت نمول او تعالی*  
 الا المودده *بگونه سوال کرده اند پیش از این اجر*  
 فی القرابی فانها لما نزلت *مکر و دوستی*  
 قالوا یا رسول الله *در اقرابا* من قرابتک الذی  
 وحبت علینا موادیکم *کفند یا رسول الله*  
 قال علی وفاطمة و اناسهما *کدام است از ما می آید*  
*و ادبش بر ما دوستی از آن*  
*نفل چشم گفته اند که او که در روز استغیفا گفت علی و فاطمه هر دو زودان*  
 اجتماع قرابت خود نموده را بی خود جمعیت خوانست که علی اقرب از ابوبکر است  
 پس او استحق و اولی بعت بود خانی علی گفته است فانکنت بالقرابی  
 حجت خصم هم اهل است جواب داده اند *پس اگر با هم تن با قرابا*  
 حجت نمیکردم *این قصه را در تاریخ است و هرگز ابوبکر قرابت خود*

لقد

دوستی را با جود محبت قرابتی که با شما دارم از این عباس نیز این روایت  
در بخاری موجود است و مفصل در کتب است که هیچ لطیفی از ملعون قریش سود  
الا حضرت را با اینسان قرابتی بود آن قرابت را یاد و نامیذ و ادا  
حقوق آن قرابت لا اقل ترک اید که از ما را تب حله رحم است از این  
درخواستند پس استثناء منقطع است و امام فخر رازی و جمیع مفسرین متاخرین

همین معنی را پسندید و اندک زیرا که معنی اول سیاحت نشان موی نیست  
شیمه طالبان دنیا است که کاری کنند و فکر آن کار برای اولاد و اقارب خود  
خواهند و اگر اینها نیز این قسم اغراض را در نظر داشته باشند در میان این  
و در میان دنیا داران قوتی مانده و موجب بهمت و اتباس در احوال  
و افعال ایشان گردد و نقض عرض بعونت لازم آید و نیز معنی اول شایسته  
کبریه قوله تعالی ما سألکم من اجر فهو لکم ان

*ان خبری که در آن آمده در حدیث ما از امر رسول است برای معنی*

اجر علی الا علی الله و قوله تعالی ام تسألهم

*اجر تسألهم بر الله و قول او فی ما سألکم من اجر*  
اجر فهم من معرهم متقلون الی غیر ذلك  
*اجر اولی ایشان را از ما دانند اولی است طرف غرض*



جواب ازین استدلال آنکه معتبرترین را در مراد ازین آیه اختلاف  
 فاحشست بطرانی و امام احمد از ابن عباس همین قسم روایت کرده اند  
 لیکن جمهور محدثین این روایت را تضعیف نموده اند زیرا که ابن سوره یعنی  
 سوره شوری تنها ماکلی است و در اینجا امام حسن و امام حسین نموده و نه حضرت  
 فاطمه را علاوه بر وجهت با حضرت علی هم رسیده بود و در سند این روایت  
 بعضی شیعه غالی واقع اند و کسی که از محدثین آن شیعه غالی را وصف نموده  
 بصدق بنا بر ظاهر حال او نموده و از عقیده ما بطن او غیرند است و ظن غالب  
 است که آن شیعی هم در وقوع کلمه بلکه روایت بالمعنی نموده لفظ حدیث اهل  
 خواری بوده آن شیعی اهل بیت را در همین چهار کس حصص نمود چنانچه بخاری از ابن  
 عباس این روایت را من و عن آورده و در آن این لفظ واقع است که

القصابی من سنده و بین التبی صلی الله علیه

و روایت از مسلمان از *روساندنی* *صلی الله علیه*

و سلمه قراة وقتاده و سدی کبیر و سعید بن جبیر خرم

و سلم *قراعت* و فاده کرده اند باین معنی آیه این است

که سوال میکنم از شما بر دعوت و تبلیغ هیچ اجری را لیکن سوال میکنم از شما

نقد

ان الله قد بعث لكم طالوت ملكا **جواب** دیگر است  
 تحقیق **الله** **تعالی** **تعالی** **فرستاد** **و** **برای** **تایید** **طالوت** **را** **فرستاد** **که** **در** **حقیقت** **حضرت**  
 در چار شخص مذکور بلکه در دیگران نیز یافت میشود **نقل** **حاضر** **حضرت** **علی** **لفظ** **سوال** **است**  
 منقبضای محبت در صلح اهل کربلا وجود یک آنحضرت و نزود بود چنانکه نموده و آنس  
 که در اینجا لفظ رسول الله را حک نموده مگر از حضرت بعضی داشته باشند و کافر  
 بوده مانند سوال اگر گویند که این مودت شامل فاطمه نیز هست و او را خلافت  
 گوئیم بنص صحت آنرا خلاف خاص رجال است آنحضرت از آن بیرون رفته  
 پس حکم آیه منقبض باو نمیشود سوال اگر گویند که ایماست منقبض میشود گوئیم او سب  
 کافر بود پیش در آنوقت ازین آیه بیرون رفته سوال اگر گویند که پس در اول آیه  
 صحبت امامت مدوی انصرافی شد و جائز است که با وجود صحبت امامت علی در کربلا  
 نصب کند پیش از وی گوئیم در دیگران و جواب مودت نسبت سوال اگر گویند  
 که و جواب محبت در حسین برابر بود پس چرا امام حسن این از امام حسین نصب  
 فرمود گوئیم محبت کبر سن او و ذوق تجرب او سوال اگر گویند شاید ایوب کبر را نیز بگفته  
 کبر سن او و ذوق تجرب او پیش از علی نصب کرده باشند گوئیم در وی موانع  
 امامت موجود بود پس نصب او صحیح نباشد **انوار الوعان** **من** **ردی** **الحفظ**  
 سوال دیگر در حقا

نقد

در کتب



و نیز در سوره شورا از زبان جمیع انبیاء فی سوال اجر حکایت فرموده اند  
 پس اگر خاتم الانبیا سوال اجر نماید مرتبه او کمتر از مرتبه دیگر انبیا باشد  
 و هو خلاف الاجماع جواب دیگر لاشک که هر که واجب الطاعت است واجب الطاعت است  
 لاطاعت است و لاشک که هر که واجب الطاعت است صاحب انامت است  
 بمعنی ریاست عامه اما اول پس برای آنکه اگر در جواب محبت مستلزم وجود  
 اطاعت باشد لازم آید که جمیع علویان واجب الطاعت باشند زیرا که شیخ  
 ابن بابویه در کتاب الاعتقادات خود نوشته است ان الامام کفایت

اجمعوا علی وجوب محبت العلویة *امامیه*

*اجماع میکنند بر واجب شدن محبت علویه* و نیز لازم آید  
 امامت حضرت فاطمه سیمین دلیل و هو خلاف الاجماع و نیز لازم آید  
 که هر یک ازین امام چهار امام باشند *و او سنت خلاف اجماع* در زمان  
 وسطین امام باشند در زمان حضرت امیر و سوا طل لا اتفاق و اما مالی پس  
 رای آنکه اگر سر واجب الطاعت صاحب خلافت کبری باشد لازم آید که هر یکی  
 صاحب خلافت کبری باشد و این نیز باطل است زیرا که شمول علیه السلام سبب  
 واجب الطاعت بود و طاعت صاحب ریاست کبری بود بعضی قسرا ن

صدا

وعلی کما فرض علیکم الصلوة و الزکوة و الصوم

وعلی نبی که فرض است بر شما نماز و زکوة و روزه

والمحج **نقل** بعضی از محققین اهل سنت گفته اند که ارکان جمعه اسلام

که عبارت از کلمه و نماز و روزه و زکوة و حج است هر یکی از اینها

اشاره است یکی ازین ششخاص بحکایتی که گفته اند که منبر لایح اسلام و مایه الاستیاض

در میان کافر و مسلم است نموده ذات پیغمبر است در عالم شریعت و نماز که خلیفه

اول کلمه است نموده صدیق اکبر است و کان ابو بکر لایلیت فی صلواتی

و جعله رسول الله **و بود ابو بکر نه ملقب در نماز**

**و کرد اند او را رسول الله** اما ما فی الصلوة و روزه و زکوة

که نفس و مخالفت شیطان است **امام در نماز** نموده فایضا

اعظم است که از بد خلقا بود و رسیده اهل شیطان تعین دانی می نمود و زکوة که کس را

احسان و انعام است نموده عثمان غنی است که بغیض و احسان او تمام است

از فقر و تنگنا انتقال نموده و حج خانه کعبه که صورت سلوک الی الله و سفر و حاجت

و ترک مالوفات و عادات و همان و مان و توجید نوحه او الزوم ان نموده ذات

حیدر که راست که بیسوب الاولیا و السالکین بوده است و بهر اینست و تسلیک

بدر



ابو طاهر السلفي في مشيخته عن ابن مسعود قال  
*ابو طاهر السلفي در مشيخته از ابن مسعود گفت*

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
*گفت رسول الله صلى الله عليه وسلم*

البي بكر وشكره واجب على كل امتي ورسولي  
*بني بكر و شکر او واجب بر همه امت من و روايت کرده*

ابن عساکر عنده نحوه و مر بطريق اخر عن  
*ابن عساکر از روايت ابن عساکر از طريق ديگر*

سهيل بن سعد الساعدي واخرج الحافظ  
*سهيل بن سعد الساعدي روايت کرده و مر او را حافظ*

عمر بن محمد بن خضر الملا في سيرته عن النبي  
*عمر بن محمد بن خضر الملا در سيرت او روايت کرده*

صلى الله عليه وسلم قال ان الله تعالى  
*صلى الله عليه وسلم گفت خدای*

فرض عليكم حب الي بكر وعمر وعثمان  
*فرض کرده بر شما دوستي با بني بكر و عمر و عثمان*

ينجس عثمان والغضبه الله وهرچه اين روایات در  
 که غضب کرده بر عثمان پس غضب کرده او را الله کتب اهل سنت است  
 لیکن چون شیعه را درین مقام الزام اهل سنت منظور است بدین ملا<sup>حظ</sup>  
 جمیع روایات ایشان از مقصود حاصل نمیشود و بیک روایت ایشان  
 الزام نمیخورند و اگر شیعه اهل سنت را تنگ نماند از کتاب الله و انوال ائمت  
 و جوب محبت خلفا از مذمت میتوانند کرد قوله تعالی لجهنم و مصیبه  
 بالا جماع این لفظ در حق متعاقبن مرتدین قول اوقالی دوت سوار بر کوه  
 واقع است و اینها سر کرده متعاقبن مرتدین بوده و کسی را که خدا دوست دارد  
 واجب الحمت است و علی بن ابی طالب و منحا آیه المباهلة  
 و طریق تنسک شیعه باین آیه است که چون روز وقت آیه میباید  
 فقل تعالوا نابع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم  
 پس بگویم فرزندان خود را و فرزندان شما فرزندان خود را و زنان  
 و انفسنا و انفسکم الی اخرها نازل شد آنحضرت از خانه  
 و نفس خود را و نفس شما تا آخر او برآمد و علی بن فاطمه و حسن  
 و حسین را همراه گرفت پس معلوم شد که مراد از ابناءنا حسن و حسین اند



او سلسله اوليا را كه گفته ميشود و ميرسند و ترتيب پروردگار اين ارکان  
 همه در عالم شريف موافق ترتيب خلقت اين شخص محمديست *از مفتاح*  
 من و روي ابن عمادي عن النضر عن النبي صلى الله  
*در روايت كرد ابن عمادي از انس از النبي صلى الله*  
 عليه وسلم انه قال حبت ابي بكر وعمر ايمان  
*عليه وسلم تحقيق نبت دوستي ابي بكر و عمر ايمان است*  
 و بغضهما كفتاق و سروي ابن عمدا كعن جابر  
*و بغض او دشمنان نفاق است در روايت كرد ابن عمدا كه از جابر*  
 ان النبي صلى الله عليه وسلم قال حبت  
*تحقيق نبي صلى الله عليه وسلم كفت دوستي*  
 ابي بكر وعمر من ايمان و بغضهما كغضا و سروي  
*ابي بكر و عمر از ايمان است و بغض آن بر دو كفت در روايت كرد*  
 الزمدي انه اتى بجنابة الى رسول الله صلى  
*ترندي كه بعضي نياز آورده بنماز در اطراف رسول الله صلى الله*  
 عليه وسلم فلم يصبر عليه وقال انه كان  
*عليه وسلم پس بنماز نماز را و كفت تحقيق اولاد*

تن

که حضرت امیر و این بزرگان را همراه روین و تخصیص نمودن و موی حاجی  
میخواهد و آن از دو چیز برین نسبت یابرای آن بود که آن زر که در آن را نهادند  
عزیز میداشتند و چون اینها را در مقام مبارکه که در آن بحسب ظاهر خط  
هلاک هم بود حاضر سازد مخالفین را بعد تمام و اعتماد و ثوق قوی بر صدق نبوت  
خود و حقیقت خلقت حضرت عیسی که از آن خبر میداد از آن حضرت لفتین نشود  
زیرا که هیچ عاقلی تا جا هم نیانند صدق دعوی خود را و اعتراف خود را در  
معروض هلاک و استیصال نمی اندازد و بر آنجا هم قسم نمخورد و همین وجه است  
متمم اکثر اهل سنت و شیعه چنانچه بلا عهد ایستند در اظهار الحق همین وجه را  
پسندیده و ترجیح داده پس درین آیه عزیز بودن این اشخاص نزد پیغمبر  
ثابت شد و چون پیغمبران از محبت و بعضی نفسانی معصوم اند این عبرت  
ایشان لابد بحسب دین و تقوی و صلاح خواهد بود پس این معنی برای این  
اشخاص ثابت شد و چون مذکور است در مقام اول است در مقام اول آنها  
مفید افتاد و یا برای آن بود که این حضرات نیز در دعای بد که در کتب بزرگان  
منظور بود شریک شوند و بحساب براتبا من خود امداد نمایند که روش و در دعا  
اجتناب باین کیفیت ایشان مستجاب شود چنانچه اکثر شیعه گفته اند و ملا عبدالمؤمنین



و مراد از انفسنا حضرت امیر و چون حضرت امیر نفس بر سر است و ظاهر است  
 که یعنی حقیقی نفس بودن در اینجا مجال است پس مراد مسأوی خواهد بود هر که مساوی  
 پیغمبر زمان باشد بصرفه افضل و اولی بتصرف باشد از غیر خود است  
 المسأوی للافضل الا ولی بالتصرف *براهه مخفی*  
*برابر است برای افضل اولی بتصرف* افضل  
 و اولی بالتصرف فیکون اماما اذ لا *افضل*  
*دو اولی بتصرف پس باشد امام هرگاه که نه* معنی  
 لا امام الا افضل الا ولی بالتصرف *معنی نه*  
*برای امام بجز افضل اولی بتصرف* و این  
 تقریر مستطاب اکثر علماء است بعد از این آیه بهم رسیده و این حق این  
 رساله است بر ذمه ایشان که اکثر دلائل غیر مستطاب است بر تریب استین  
 و تقریر رشق بنده یب و تصور داده و اگر کسی در صدق این مقال  
 تردید باشد در کتب ایشان نظر کند که حقیقت کلام را منتهی ساخته اند  
 و معطلی ز ساخته و این آیه در اصل از دلائل اهل است است که در  
 مقابل او اصیب بدان متسک هستند و وجه متسک ایشان بر ظاهر است

علیه است که دعا پیغمبر در مقابل کفار به معارضه آنها البته مستجاب میباشد  
 والا که ندیب پیغمبر لازم آید و نقض عرض لغبت محقق نشود و پیغمبر را در  
 استجابات این دعا چه قسم تردد و لاش می تواند شد که استعانت باین سخن  
 دیگران نماید پس باطل و فاسد است و افضل الله تعالی کلام ایشان را  
 ابلست طمع و تمع و اجمعی موده اند چون درین رساله تمام آن کتب نیست  
 خوف اطاله متعرض آن نشده باینکه این آیه در اصل دلیل این مدعا  
 شده از راه علو این آیه را در مقابل اهل سنت آورده اند **فرد کس** ساجد است  
 علم بر زمین که مرا عاقبت نشانه مکره و درین منسک بوجه بسیار اخل  
 راه یافته اول آنکه لاسلم که مرا و از انفسا حضرت امیرت مل نفس  
 نفس پیغمبر و آنچه علماء ایشان در ابطال این احتمال گفته اند که **استخص**  
**لا یلعوا انفسهم** کلامی است شبیه بکلام مجامی که از **سفس**

**نه دو عاکنه نفس خود را** ذی هی آمده بود عالمی از او رسیده ایطانی  
 در آن ذی هی جواری هم میکنند و جواری هم میکرد و در عرف قدیم و جدید  
 شایع و ذی هی است **دعته انفسه الی کذا** و دعوت  
**نفسی** که است او نفس خود را طرف **انجمن** و **طیب**



نو که موزه و برین تقدیر نیز علوم مرتبه ایشان در دین و استیانت و عیال  
 ایشان عند الله ثابت شد و اینهم در مقابل نواصب معتقد است و آنچه نواصب  
 در برد و تقدیر قدح کرده اند که این همراه برین آنجا بن این اشخاص از بنابر  
 وجه اول بود و از جهت وجه ثانی بلکه از راه الزام خصم بود بهمان معنی مسلم  
 المتعین عندک و نیز و مخالفان که نثار بودند **باب بی بی که او هم**  
**ابتدای است نزد او مسلم بود که در وقت قسم اول او داد و اما در حاضر**  
 گفتند و بر پاک آنها قسم نمودند آن قسم معتبر نمیشود و آنجا نیز بطریق الزام بن  
 علی فرموده و ظاهر است که آقارب و اولاد هر چون کجاستند با اعتقاد مردم  
 عزیز تر میباشند از غیر آقارب و اولاد کونز و این شخص عزتند استند  
 دلیل برین وجه آنکه اگر این قسم سبب پاک کردن قسم بر اولاد خوردن نزد آنجا  
 هم مسلم جمیع و در شریعت تر وارد میشوند حال آنکه در شریعت ممنوع است که اولاد  
 حاضر سازند و قسم بر آنها بخورد پس معلوم شد که اینهم برای اسکات خصم بود  
 علی بن العقیاس وجه ثانی نیز درست نمیشود زیرا که پاک و فرخندان حیدران  
 اجم المصابت نبود از ان مالایر و سخت تر بر آنجا حیوانات و دیگر رسیده  
 و مشقت نادر داد و همچگاه از بن اشخاص در دعایه نمود است و متفق

بعد الحث انبأ من غير ريبه في ذلك ونز نفس

تسار شود در اندر فرزند از غیر شب درین مجموع تریب

هم تعب و هم دین و هم ملت آمد و قوله تعالی انحر حوا

انفسهم من ديارهم *نزل اول وقت له بر آورده اند*

نفسی ای از دین از دین بر او نماند ای اهل دینهم ولا تلمزوا

انفسکم فاولا *ای اهل دین او نشان خود تلمز و*

نفسی ای نشا بر او نماند از سمعهم نظر الموصون

و الموصنات بانفسهم *برگاه شنیدند او را کان موصون*

و موصنات بانفسهم *خیر ایس حضرت امیر را چون*

چون اتصال نسب و قرابت *بیکدیگر است* و مصداق است و اتحاد و

و مات و كثرت معانرت و الفت بجدی بود که علی صنی و انا

من علی *در حق او ارساد شد اگر تفسیر علی از من دین*

از علی *تعبیر فرمودند بجهت* فلا تلمزوا المسأ و اة

كما لا تلمز فی الآیات *سنت لازم مسأوات*

چونکه سنت لازم *املا کوسم دوم املا*

املا کوسم دوم املا *نمکورد*

حرم



الى كذا فطوعت له نفسه قتل اخيه وامرته

*طرف نفس پس طاعت کرد برای نفس او از قتل برادر او و امر کرد*

نفسی و سنا و سرت نفسی الى غير ذلك من

*نفس بود - و مشوره کرد نفس خود را طرف غرضی از*

الاستعمال الصالحة الواقعة في كلام

*استعمال صحیحه واقعه در كلام*

المبلغاء بس حاصل معنی ندع النفسنا لخص النفسنا

*بجزار شد فزیر از جنبه طلبیدم نفس خود را حاضر نزد نفس من*

سبحان حضرت امیرا مصداق النفسنا قرار دادیم از جانب کفار در

انفسکم که ام کس مصداق النفس کفار قرار خواهیم داد حال آنکه در صبیغ

ندع آنها هم شرکت دارند اذ لا معنی الدعوه المذموم

*یا هم و انبأ هم با کراهه که مانده معنی امری دعوت نیک*

ان ز اولاد فرزندان او نارا بعد قوله تعالی بس بعلم شد که حضرت

امیر در ابتدا داخل است بعد قوله تعالی خاتم حسین نیر

حقیقه در انبأ میزند حکما داخل نماند و لا ان العرب

*و براینه تحقیق مشهور*

قوم هادوسرد فی الجز متفق علیه عن ابن

*تومی راه فایزده دارد شکره فرزند متفق علیه از ابن*

عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم

*عابن از نبی صلی الله علیه وسلم*

الله قال أما المندس وعلی الهادی واین روایت

*متفق است گفت نیز رساننده ام بر هدایت تعلیمی است*

در تفسیر و مرویات او را چند ان اعتبار می است و این آیه تفسیر

از ان آیات است که اهل سنت برای رده نیرب خوارج و نواصب

آورده اند و این روایت تفسیری متسک نموده دلالت بر امامت

خواب امیر و نفی امامت غیر او اصلا و قطعا دارد زیرا که باید

بودن شخص مستلزم امامت او نیست و نفی بدایت از غیر او نمیکند

و اگر مجرد بدایت دلالت بر امامت کند مصطلح اهل سنت که معنی

میشوای دین است خواهد بود و من غیر محل التزاع قال الله

تعالی وجعلناهم *داد غیر محل نزاع است گفت اس*

قوی و در اندام ما از ان را *امامان که تیرات کنند ما را*



اگر مساوی در جمیع صفات مراد است لازم آید که حضرت امیر  
 در سبوت و رسالت و خاتمیت و بعثت الی کافه آن حق و اختصاص  
 زیادت نکاح فوق الارجح و درجه رفیع و روز قیامت و تسفیع  
 کبری و مقام محمود و نزول وحی و دیگر احکام خاصه پیغمبر نزلت یک معجز باشد  
 و موطن باجماع و اگر مساوی در بعضی مراد است فائده  
**و ادست به با جمعی** نمیکند زیرا که مساوی در بعضی اوصاف  
 با افضل و اولی بالتصرف افضل و اولی تصرف نمیباشد و مساوی  
 ظاهر جدا و نیز آری دلیل امامت باشد لازم آید **و ادست**  
**ظاهر مقرر** امامت امیر در جنس حیات پیغمبر و موطن باجماع  
 و اگر تفصیل کنند بوقتی دون وقتی مع آنکه دلیل  
**عالمه فی اللفظ** **قریب وقت من** همراه **کسوف وقت** که نسبت دلیل  
**بر او در لفظ** مفید مدعا نخواهد بود زیرا که اهل سنت نیز  
 امامت حضرت امیر را در حق وقتی از اوقات مابست می کنند  
 و منهاقی له تعالی انما انت منذر سر و کل  
**و ادست** قول او فعال **خوابت که تو را ساند** **و برای من**

صوبله  
احتجاج نیست کلاسیما فی امتثال هذا المطالب الاصلی

*نیت شد در امتثال این مطالب اصولی*

و معصمه انظم قرآنی کذب این روایت است زیرا که این خطاب در

حق مشرکین است بدلیل وما یعبدون من دون الله

*و مشرکین را اول در عبادت بخند بوی اسد*

سوال از شرک و عبادت غیر الله خواهد بود زیرا ولایت علی بن ابیطالب

و نیز نظم قرآنی دلالت میکند بر اینکه سوال از مضمون جمله استقیما لیه صالک

لا یتناصرون است برای توجیح و تعریف از خبر دیگر و لهذا *نیت برایش*

*که نیت کنندگان باشد* اقراء اجاع و از ترک وقف بر مسولون

و بر تقدیر صحیح روایت و فک نظم قرآنی مراد از ولایت محبت است و درین

صورت دلالت میکند بر رعایت کبری که محل نزاع است و اگر مراد از رعایت

کبری هم باشد تیر مضید مدعا میشود زیرا که معاذاتیه در حجب اعتقاد امامت

جناب امیر است فی وقت من الاوقا و موعید

*در وقتی از اوقات و رویت همین*

مذهب اهل السنة و الجماعة و این روایت را اول حدیثی

*در باب امانت و حمايت*

بیت



لما صبروا وقال ولما كن منكم ائمة يدعون

*برگاه صبر کنند و گفت در زمانه باشند از شما ائمه خواهند بود*

الى النجيد ويا مرون بالمعروف وبنهوان عن

*طرف خبر و امر خواهند کرد معروف و منع خواهند کرد از*

المذنبك الى غير ذلك ومنها قوله تعالى وقفهم

*کنز طرف غیر این و از وقت قول او تعالی و اتفق بر آن*

الهم مستقولون گویند که از ابو سعید خدری مرویست که در حدیث

تصحیح از ابن ابی عمیر روایت شده که آن *انده قال وقفهم الهم*

مستقولون *سخن آن است گفت و آنوقت از آن سخن روایت*

از رسول الله کان انه *عن ولايته علی بن ابیطالب*

و در حقیقت این تمکات *از ولایت علی بن ابیطالب*

بر روایات از نه بیایات و حالت این روایات معلوم است که نزد اهل سنت

اعتبار ندارد خصوصاً این روایت در مسند فردوس دینی واقع است

و آن کتاب مخصوص برای جمع احادیث ضعیفه و اسیب است و بالمخصوص

در سنن این روایت ضعیف و مجامیل بسیار در میان آمده اند قابل

والمسابق الى عيسى ٣ صاحب ياسين والسابق

والمسابق طرف عيسى ٤ صاحب ياسين والسابق

الى محمد صلى الله عليه وسلم على بن ابي طالب

طرف محمد صلى الله عليه وسلم على بن ابي طالب

نقل صاحب و نیز در شیعه سابقیت در اسلام حضرت امیرالمؤمنین

زیرا که نزد ایشان جمیع ابا حضرت امیر مسلمان بوده اند و اگر مراد اول

من آمن بعد البعثة است میگویم که در ابتدای دعوت ابوطالب

مسلمان شده باشند اگر نه حضرت امیر سابق نشد و اگر نشد در آن

کفر از او ثابت گشت و بهیچ خلاف ندهی هم فتاوی

صفتی نقل شده و وجه مایل آنکه سابق بر پیغمبر اول دعوت بر نفسی

نام کتاب کرده باشند باز ابوطالب پس حضرت امیر سابق هم

و ابوطالب هم کافی نشد لکن درین خواب چلست زیرا که تاخیر در

اجابت دعوت بیا عدم وصول دعوت نقصانی نیست و تقدم

در اجابت آن بیا تقدم دعوت فضیلتی نه چه استلا و در امتحان

مسکله این بعد از وصول دعوت است زیرا پیش از آن امتحان نقل صاحب

عده

یا

عده

یا صاحب



و در تفسیر خود آورده و در آن وارد است که عن و لا ید علی

واهل البیت و طابرت که جمیع اهل بیت از ولایت علی

اهل بیت آمده بود و بشعبه هم معتقد است جمیع اهل بیت

نیستند پس متعین شد عمل ولایت بر محبت زیرا که ولایت منکر کلفظ است

و نیز این خارجیه احد المعین متعین میشود و با جمله سوال از محبت اهل بیت

و امامت او اجماعی است اهل سنت نیز قائل اند بدان بحث در آن مکرر بود

که حضرت امیر مولا فضل امام بود و غیر او سبک پس صحاح مستحق امامت

شود و این آیه هیچ وجهی با این مدعا ساز ندارد و منها

قوله تعالی و المساکینون المساکینون و ازین

قول اوتقانی و سابقین از سابقین اولئک

المقرَّبون روي عن ابن عباس انکرون

مقرَّبان اند روایت کرده از ابن عباس

من فوق الله قال المساکینون ثلاثة

درین معنی تحقیق است که است سابقین سه اند

الی مولی یم یوشع بن قویب

طرف مولی یم یوشع بن قویب

پس سابقین

وقلان ۱۲ لسان المیران **تفاوت** من مسکام بحدیث  
**وعلان نام کتاب** بکایت سنیت و این حدیث بود

طرائی و ابن مردویه از ابن عباس رض و دلمی از عاتقه رض نامت  
شده لکن در اسناد بر ابو الحسن اشقرت که مال جامع صنف است  
قال العقیلی موثقی معی متروک الحدیث و کلا  
**کف تقبلی ادت شیخ متروک الحدیث** و نه

یعرف هذا الخبر و هو حدیث منکر بلکه امارات وضع  
**تفاوت** مؤید این خبر در ادت حدیث **بکر** تروزی حدیث  
بایته منیوه زیرا که صاحب بایسن اول من امن لعیسی نیست  
بلکه اول من امن بریسل عسی است **که ایماں آورد عیسی**

**که اول کسی که ایماں آورد بر سالت عسی است** **کما یدل علیه**  
**نصر الکتاب** و هر حدیثی که در اخبار **خاکنه** دلالت میکند بر او  
**آه قرآن کریم** و مقصود ناقص در اول کتاب باشد موضوع است  
کما بنو المقصر عند المحدثین و نیز انحصار ساق در  
**خاکنه** او معرفت **تروک محمد مان** **سین** غیر معقول است



ابراهيم بن الحكم بن ظهير الكوفي بن سبيعي  
*ابراهيم ابن الحكم بن ظهير كوفي ششمي*

جلال له عن شهر بن حاتم كذاب  
*جلد برای از شهر بن حاتم گفت ابو حاتم در روایت*

و کذا قال الاردي دوى عن ابيه عن  
*و چنانکه گفت کردی روایت کرد از پدر خود از*

السدي عن ابي مالك عن ابن عباس  
*سدي از ابي مالک از ابن عباس*

في قوله السابقون السابقون قال سابق  
*در قول او سابقين سابقين از گفت سابق*

هذه الآية على بن ابي طالب ذكره الطوسي  
*این آیه بر علی بن ابیطالب ذکر کرده الطوسی*

في رجال الشيعة المصنفين وقال له كتاب  
*در رجال شيعه المصنفين و گفت برای او کتاب*

الملاحم وقال مروى عن ابيه عن فلان  
*ملاحم و گفت روایت کرد از پدر خود و از فلان*

و اگر گویند که در حدیثی متحقق شد و معنی آن اینست که گویم در حضرت  
ایمیزرانی متحقق شد و باشد قبل از *و او است ز زمانت رسیدن*  
وقت امامت او و چون آن مانع مرتفع شد امام شد و آن مانع وجود خلفار  
نکته بود که اصلاح بود در حق رسالت نسبت با او از جمهور است با تقاضا  
آنجا بعد از خلفاء ائمه و موت ایشان قبل از او و تفضیل و آنهم  
قالوا لو كان اماما عند وفاة النبي صلى الله عليه

*و گفته اگر باشد امام نزد یک وفات نبی صلی الله*

عليه وسلم لم ينل احد من الخلفاء الا ما  
*علیه و سلم رسیدگی از خلفاء امامت را*  
وما اتوا في عهده و قد سبق في علم الله  
*و مردند در عهد او و متحقق سبقند کرد در علم خدا*

ان الخلفاء اربعة فلزم الترتيب على الموت  
*تحقق خلفار چهار پس لازم شد ترتیب بر موت*  
*نقل حایم و در اختیار عدد اربعه چنین گفته است که از عالم امامت گرفته*  
تا عالم امامت همین عدد ساری و حاجت تفصیل این محل از اصول



زیرا که بر نبی را سابقی خواهد بود و بعد التبتا و اللتی چه ضرورت  
 که بر سابق صاحب رعایت **و بعد آنکه از این که** کبری باشد  
 باهر امام مقرب امام باشد و نیز اگر این روایت صحیح باشد ناقص صحیح  
 آیه کرده زیرا که در حق سابقین فرموده اند **ثلاثة من الاولین**  
**و قلیل من الآخرین و ثلثة بمعنی** **کمثیر از اولین**  
**و اندک از آخرین** جمع کثیر است و دو کس را جمع کثیرند  
 تو آنکست و نیز واحد را قلیل تر نتوان گفت پس معلوم شد که از آیت  
 سبق حقیقی را نیست بلکه عرفی یا اصافی که شامل صاحب کثیر است بدلیل آیه  
 دیگر **و السابقون الاولون** من المومنین

**و سابقین اولین از مهاجرین**

**و الا نصار و المقران یسیسرا** بعضه لبعضنا و نیز  
**و الصدق** و قرآن تفسیر کرده اند بعضی او را بعضی

باجماع شیعه و سنی اول من اومن حقیقه حضرت خدیجه است  
 علیها السلام پس **اول کسی که ایمان آورد تحقیق** اگر مجرب سبق بایان  
 مراد صحت امام شود و نام آن که صحیح تر قابل امت باشد و هو باطل با صاحب

و کعبه معظمه که معبد جمیع مومنین و قبله جمیع مسلمین لغایت چهار گوشه  
مرتفع گشته و دنیا و عقبی مرکب از چهار حرف است و تمام عالم احصای ستمغلی  
مرکب از چهار عنصر است آب و آتش و باد و خاک و بدن انسانی که بنام  
عالم نیست نیز قیام او بچهار خلط است خون و صفرا و بلغم و سودا اگر کسی  
ازین ارکان با یکی ازین اخلاط ضعیف شود و تمام عالم احصای و عالم ضعیف و  
بویاری آرد و نیز در تمام عالم مقصد سیر و دور اختیار ای چهار حرف است زمین  
مغرب جنوب شمال و مراتب رقیبات و بنام انسانی چهار است صبی و شبانه  
و کبک و شخوخت و حقیقت چراغ که راه نمای عالم و ظلمت زرد  
آفاق است مرکب از چهار عنصر فتنه و روغن و ظرف و آتش و فضایل  
کلمات انسانی که سبب آن از سایر حیوانات قیاس است نیز چهار است  
حکمت و وجود و عدالت و نیجاعت و در هر سال چهار فصل است ربیع  
و خریف و صیف و شتا و در هر ماه هر روز چهار دور میگذرد چهار  
و چهار شبانه و چهار کیشینه و علی بن القیاس و اصول شریعت را چهار است  
کتاب و سنت و اجماع و قیاس و در شریعت نکاح چهار زن حلال است  
و انتظار عدله ایله نیز چهار راه است بلکه در جمیع امور کتومنه و شریعتیه



کلمات الهی چهار اند ابداع و خلق و تدبیر و تجلی و اسم مبارک الهی  
 که اسم ذات است مرکب از چهار حرف است بس الف دال صحت  
 بر ابداع و لام اول اشاره است بخلق و لام ثانی مطلق و کرم که منشاء  
 تدبیر است و ک کسایت است از هدایت که منبع تجلی و معرفت و طریق  
 مستقیم که اهدانا الصراط المستقیم نام اشاره است مستقیم  
 چهار قسم که **نما یا راد** مستقیم شریعت و طریقت  
 و حقیقت و معرفت و بیشتر اسماء حسنی مرکب از چهار حرف از فاء و و کرم  
 و رحیم و رحمن من حیث چهار جبار رزاق حکیم طویل حسیب کلانی  
 رسید شهید صبور سلام و از صفات کمال الهی آنچه متفق علیه جمیع  
 طوائف عالم است و بدون ورود و دلال سمعه آن را معتقد اند  
 چهار صفت است حیوة علم قدرت ارادت و در عالم ملکوت با وجود  
 کثرت جنود ملائکه تحصیل شری از احصای آنها فایده نیست  
 آن بر چهار ملک است خیر سل و میکانیل و اسرافیل و جبرائیل و ثانیاً  
 که بر آنها نازل شده نیز چهار است بقریت انجیل زبور فرقان و اسماء  
 این چهار نبی مرکب از چهار حرف است موسی و عیسی و داود و محمد

قالوا بلى قال من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم

*گفته آری گفت کسی که باشد مولای او پس علی است مولای من بر سر کتبت*

وال من و لاه و عاد من عاداه کونید که مولی موعی اولی

*دوست دار کی کردت دارد او را و دشمنی از کی او دشمن دار است بقرت است و اولی*

بصرف بودن عین امارت است اول غلط و این است دلیل آنست

که اهل عربیت فاطمه انکار کرده اند که مولی معنی اولی آمده باشد بلکه گفته اند

که مفضل معنی افضل در صحیح جواد و بیجا داده میاید چه جای این ماده علی الخصوص

اولا انوزیه لغوی که این را تجویز نموده و مستحک او قول ابو عبیده است

و تفسیر هی مولاه کم ای اولی بکم لکن جمهور اهل عربیت

درین از مولای شما ای اولی *شما* تجویز و مستحک خط کرده اند

و گفته اند که اگر این قول صحیح باشد لازم آید که بجای فلان اولی منک

مولی منک گویند و من باطل منکر با لاجماع *اولی ارشاد*

*مولای شما* و از باطل است و منکر است باجماع و نیز گفته اند

که تفسیر ابو عبیده بیان حاصل معنی است یعنی النار مقوله و مصهر

و الموضع اللاتی بکم نه آنکه لفظ مولی آنست تکرار کرده در *موضع*

و موضع لاتی *شما*



من

از رعیت سار و دار است در افتتاح **تتم** با جمله استکامت شیعه آیات از  
 بین جنس است و صاحب الفین همین طریق آیات بسیار از این دو عادل  
 ساخته و چون حال اولی و اتومی معلوم شد باقی را بر این قیاس باید کرد  
 و کلیه آنکه تخریب اکثر استدلالات السبانی با آیات تمام نمیشود و احتمالات  
 مسدود میکند الا انهم مقدمات مخترعه خود داشته ممنوعه و روایات  
 متروکه و مردوده چو باین وجه است **لال** لطفی ندارد لیکن غشاه  
 تعصب بر بصیرت می تند قبیح از جنس تمیز نمیگردد و ساخته و پرورخته  
 خود خوشتر از هر چه مقابل سنت مینماید و اما احادیث که آن درین  
 مدعا متذکر کرده اند پس یکی دوازده روایت است اول حدیث  
 عذیر حم که به طحطاق بسیار در کتبت این مذکور میشود و آن را رضی  
 و طغی درین مدعا می انگارند حاصلش آنکه بریدن بن الحضیب الاسلامی  
 روایت کند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم روز عذیر حم که شکام مرتجع  
 از حقه بود اذ میان مایه و مدینه آن موضع رسید جماعه مسلمین که در رکاب  
 آنجباب بودند حاضر فرموده خطاب کرد که یا معتمد المسلمین  
**السنت اولی لکم من انفسکم** **ای گروه مسلمانان**  
**آیا منتم من اولی شما از انفس شما**

ذکر کردن دلیل صحیح است بر آنکه مقصود ایجاب و دستوری است و تقدیر از دستمندی  
 اوست نه تصرف و عدم تصرف و ظاهر است که پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام  
 ائنی واجبات را ملکیه سنن ملکیه ادب قیام و قعود و اکل و شرب را الوجوبی ارشاد  
 فرموده که آن معانی معصوده از الفاظ او در فهم هر کس از حاضر و غایب  
 بعد از معرفت لغت عرب بی تکلف حاصل میشود و در حقیقت کمال بلاغت هم  
 درین است و مقتضی مقصد ارشاد و هدایت بزمین و دین مقدمه بس عده اگر  
 بر مثل این کلام التفاف نماید که اصلا موافق قاعده لغت عرب انفعی از و بر و  
 دانست در حق نبی حضور کویابی و ملائمت بلکه مسالمت در تبلیغ و هدایت ثابت  
 کردن است و العباد ما بعد پس معلوم شد که منظور آنجانب علی الصلوٰه و السلام  
 و فاداه همین معنی بود که بی تکلف ازین کلام فهمیده میشود یعنی محبت علی و رضایت  
 مثل محبت پیغمبر و دستمندی او حرام است مثل دستمندی پیغمبر علی الصلوٰه و السلام  
 و همین نزد سب اهل سنت و جماعت و مطابق است ضم املیت **تقل حاشیه**  
 و قالت النواصب خذ لهم الله هذا الخبر على تقدير  
 و میگویند نواصب **که او گفته** این را الله این خبر بر تقدیر  
 فرض صحیح دستمندی یا صحیح عند کم فی الصحاح ان  
 فرض صحت نسخ **آن حرکت** صحت نزد شما در صحاح **مستحق**

علیه

رسول الله



یعنی اولی است دویم آنکه الرسولی یعنی اولی نام شده باشد صلوات الله علیه  
 قرار دادن از کدام لغت منقول خواهد شد چه احتمال است اولی بالتحته  
 و اولی بالتعظیم مراد باشد و چه لازم که هر حال **اولی** تحت  
**اولی** بتعظیم اولی بتعظیم مراد اولی بتصرف گیریم قوله دعا  
 ان اولی الناس با بر اھیم للذین **قول اوتقانی**  
**محقق بهترین ادیبان با بر اھیم** برای آنانی که **اتبعوا**  
 و هذا للذین اصنوا و پد است که اتباع **اتباع** گویند  
 و این نبی **و ان کما یکد ایمان** حضرت ابراهیم اولی بتصرف  
 در آنجا بود اندر سیوم آنکه فریضه با بعد صریح دلالت میکند که مراد اولی است  
 که از لفظ مولی یا اولی مراد باشد فهمیده میشود و معنی محبت است  
 و معنی قوله **اللھم وال من و الیہ** و عادم عا دہ  
**و اوتقانی** پروردگار من کسی دوست دارم کسی را که دوست دارد و من کسی را که دوست دارم  
 و اگر سولی معنی متصرف فی الامور یا مراد از اولی اولی بتصرف میباشد  
 توقع این بود که صیغه نمودن که بار خدا یاد دست دار کسی را که در تصرف  
 او باشد و دشمن دار کسی را که در تصرف او باشد دوستی و دشمنی او

و بن العاص انه ذكر ابا طالب قلنا له بصح عندنا

*من العاص كصفيان بن زبير كذا ذكره ابا طالب كقوله صحيح قد نزلنا*

وانما صح عندكم ولون فرض صحته فالمراد من

*و نزلنا صحته صحته نزلنا و ان فرض صحته صحته بجزءه و نزلنا*

الله من له يكن ح مومنا اطلب و لله لا سيدنا

*الله من له يكن ح مومنا اطلب و لله لا سيدنا*

و مولا ناعلي و اخوه جعفر و عقيل حتى يصح

*و مولا ناعلي و اخوه جعفر و عقيل حتى يصح*

دعوى نسخ قوله من كنت مولا فعلي مولا

*دعوى نسخ قوله من كنت مولا فعلي مولا*

و ايضا دعوى النسخ انما يلي اذ اعلم السابق

*و ايضا دعوى النسخ انما يلي اذ اعلم السابق*

و احاب اهل السنة بان الخبرين من باب

*و احاب اهل السنة بان الخبرين من باب*

الاخبار و الاخبار لا احتمال للنسخ و رده

*الاخبار و الاخبار لا احتمال للنسخ و رده*

*و رده*



رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان

*رسول الله صلى الله عليه وسلم كلفتم تحقيق*

الابطال ليسوا باولياء انما اولى الله و

*آل ابطال خبيثه براي من با وليا حزان نيت كه اولي الله*

صالح المومنين واجاب اهل السنة ان اسم

*صالح مومنين واجابت گروه اهل سنت تحقيق اسم*

الابطال ليس في اصحابنا وانما لفظ الحديث

*الابطال نيت در اصحاب ما و حزان نيت كه لفظ حديث*

ان ال ابي فلان فلعله اراد بالهيب وسوا

*تحقيق ال ابي فلان پس بشايد اراده کرده است ابا الهيب و او*

مذهب اكثر اهل السنة حيث خصصوا خمس

*مذهب اكثر اهل سنت بنماز خمس واد خمس را*

بما عدا اولاده وان ذكره بعض النواصب

*باني عزي كه بشايد از مذهب اولاد او و او عاقله ذكر كرده اند و بعضي نواصب*

في رواية فلا يلحق حجة علينا فالوقد صح

*در روايت محمد بن سنان حديث بزما كلفتم تحقيق*

عليه وسلم انصح الناس وواضح كثر من مرويان بود هر آنه مكيفت يا ايها  
الناس هذا و الى امرى و القائم عليه بعدى

*و ان ن اير ان و الي امرى است و قائم است بر شما بعدى*

فانتم معوا و اطيعوا بعد ان كفت قسم صداست ارضا او بر سرش

*بسن شوبه و اطاعت كنيد* على راجعت انخيار اختيار ميگردند و على امتثال امر خدا

و رسول ميگردند و اقدام بر نيكو نهيض بود بر آمد سب ترك امتثال فرمود و حقاقتا

و حضرت سید الهورى انظم الناس از وى خطايامى بود شخصى كفت ايا كنه است

رسولك امن كنت مولاه فعلى مولاه حسنت كفت اكا پاشن قسم صدا

اكر اراده ميگرد كنى باشه مولاي اولس على مولاي او پنجم صلي الله عليه و سلم

خلافت را و اضع مكيفت و بقرح ميگرد و چنانچه رصوتون ذر كوكبه كرده است چنانچه موعود

يا ايها الناس ان عليا و الى امركم من بعدى و القائم

*اى گروه آدميان تقصى على دوات امر شما را از بعدى و قائم است*

في الناس يا صراي و زردين حدت و بيل صريح است بر اتحاجت اولاد

*و راد صباي حكيم بن* و زردمان و بعد زير ان تقبيد بلفظ بعد و اوقاست

بلكه سوتى كلام بر اى سويبر و لا يتين است في جميع الا اوقات من جميع احوال

*در جميع اوقات از جميع احوال*



النواصب بان الخبز صبي تضرر كلما اُفقاه  
*نواصب* *محقق خبر از من* که ضمن بیت حکم را مانند قول او

کتب علیکم او احصر احدکم الموت الوصیه  
*نوشتم بر شما یا احصر کردم یکی از شما* *صوت برصیت*

والوالدین والاقربین ولحمه صح نسخه وقوله  
*والدین* *والاقربین* *مانند او صحیت* *نسخه* *فوزل او*

من کنت مولاة فعلی مولاة علی تقدیر فرض  
*کسی که باشد مولای او پس علی مولای او بر تقدیر فرض*

صحیحة من هذا القبیل فانه تصغر الجایب  
*صوت* *از من قبیل* *لشکوهی* *بیت* *محققین* *بیت* *ایضا*

محبته ۱۲ مفتاح *من* ابو نعیم از حسن بن عثمان بن حنیف السبط رضی الله  
*محبست او* *عنه* *آورده* *که* *از وی* *پرسیدند* *که* *حالات* *بیت*

من کنت مولاة ابانصر است رجلا فت علی *کلمه* *حدیث*  
*اگر باشد مولای او* *گفت* *که* *پیغمبر* *خدا* *اصلی* *الله* *علیه* *وسلم* *بر* *ان* *حلا*  
*اراده* *میکنند* *برایه* *برای* *فهم* *مسلمانان* *و* *ان* *صح* *میگفت* *که* *حضرت* *صلی* *الله*

حل نمایند بلکه در اینجا مراد همین است که المست اولی بالمومنین  
 من النفس صحر فی المحبت بلکه آیاتیم من اولی مومنین  
 از نفس می نشاء در محبت اولی در اینجا مشتق از ولایت است  
 که یعنی محبت است یعنی المست احب الی المومنین من  
 انفسهم تمام تلائم آیاتیم من دوست تر طرف مومنین از  
 نفس می نشاء اجزا کلام و مناسب جل مستقیمه انظام حاصل شود حاصل معنی  
 این خطبه چنین باشد که اکثره مسلمانان مقرر است که مرا از جان خود دوست تر  
 میدانید پس بر که مرا دوست دارد علی را دوست دارد با خدا یا دوست دارد  
 کسی را که دوست دارد او را دشمن دار کسی را که دشمن دارد او را عاقل را  
 می باید که درین کلام مربوط غور کند و حسن انظام او را دریابد و این لفظ صبر  
 صلی الله علیه وسلم که المست اولی بالمومنین من انفسهم  
 ماخوذ از آیت قرآنی آیاتیم من اولی مومنین از نفس می نشاء  
 و از همین راه او را از مسلمات اهل اسلام قرار داده بر روی تفریح حکم آئینده  
 فرموده در قرآن این لفظ جای واقع شده که معنی اولی بالبقرف در اینجا  
 اصلا مناسبند و من قوله تعالی النبی اولی بالمومنین  
 و در قول او تعالی است من اولی مومنین



چنانچه بر ظاهر است و بدست که ترک امیر با آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 در تصرف در صین حیات آنحضرت تمتع بود پس این اول دلیل است بر آنکه مراد  
 و جوب محبت اوست زیرا که در اجتماع مجتبن محدودی نیست بلکه یکی تسلیم دیگری  
 و در اجتماع بقرین نمودرات بسیارست و آن قینما بهما کیدال علی امامه  
 فی المال دون الحال فخر حیا **آن چیزی که دلالت میکند بر آنست**  
**در مال سواي جلال رخساری او** با لوفاق لان اهل السنه  
**قائلون بذاک حین امامه** در بستی و مرانه نفس امارت  
**قابل اند یقین در وقت امامت** و وجه تخصیص حضرت مرتضی این خواهد بود  
 که آنحضرت را لاجبی معلوم شد که در زمان امامت حضرت مرتضی یعنی فضا خواهد شد  
 و بعضی مردم اخبار امامت او خوانند موده فطره آنست که بعضی از علماء انساب  
 در انبیا آنکه مراد از سولی اولی متصرف است مستک کرده اند لفظی که در  
 حدیث واقع است و معنی قوله المست اولی مال المؤمنین  
**من انفسهم** او قول است او آیاتیت اولی المؤمنین  
**از نفس های شما** باز همان سخن است که هر جا لفظ اولی می شنوند  
 اولی متصرف مراد میگیرند چه ضرورتی که این لفظ را هم بر اولی متصرف

بفرماید تا حکم بدی و پسری قبول نماید و بر طبق آن عمل کند پس المست  
اولی بالمؤمنین درین تمام مثل المست رسول الله **آیه ششم**  
**اولی بالمؤمنین** **آیه ششم** رسول الله **المکه**  
یا المست نبیکم واقع شده و مناسبست یک لفظ از کلام آیه **طرف**  
**آیه ششم** **من منی شما** برای این عبارت محبت و دوستی کمال است  
تمام کلام را با این عبارت ربطی که است کافیست و ازین طرف نیز که بعضی  
از مفسرین ایشان بلفظی معنی محبت و دوستی دلیل آورده اند که افاده  
دوستی حضرت امیر است که در ضمن آیه **والمؤمنون و المؤمنات**  
**بعضی هم اولیاء بعضی تابت شده** **و مؤمنین و مؤمنات**  
**بعضی از اولیاء بعضی** پس این حدیث نیز اگر افاده همان معنی نماید  
لغواتر و نفهمیده اند که افاده دوستی شخصی در ضمن عموم ضری دیگر است  
و ایجاب دوستی همان نفس بخصوص امری دیگر اگر شخصی بجمیع انبیاء و رسول  
ایمان آرد و با خصوص نام محمد رسول الله بگیرد اسلام او مقید نیست انجام آید  
ذات حضرت امیر شخصی مظهر افتاد و در آیه دوستی نوعی ایمان که تمام است  
منفاد شده بود بر تقدیر اتحاد و ممنون آید و حدیث با هر قباحت شده



من انفسهم واز واحد اقصا تمام اولاد را حاکم بعضهم  
 از نفس های ایشان و از راج ائو ان و ما و بی شای و ارام بعضی ایشان  
 اولی بعضی فی کتاب الله پس سوتق این کلام برای نفی نسبت  
 اولی است **بعضی در کتاب الله** مستثنی است به مستثنی است و بیان  
 است که زید بن حارثه را زید بن محمد بنیاد گفت زیرا که نسبت غیر جمیع  
 مسلمانان نسبت به زید بن حارثه بر آنست و زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 و اهل قرابت در نسبت حق و اولی میباشد از غیر انبیان اگر تشققت و تعظیم  
 دیگران زیاده تر باشد پس در نسبت بر قرابت است که در مستثنی و مستثنی  
 معضو است نه بر تشققت و تعظیم و همین است کتاب الله یعنی حکم خدا و معنی  
 اولی مصروف درین معضو و اصلا دخل ندارد پس در انجام مراد همان معنی است  
 که در حدیث اراده کرده شد و اگر بالفرض صدر حدیث را بمعنی اولی تصرف  
 کرد ایم نیز حل مولی بر اولی بر تصرف مناسب نه ارد زیرا که در آن صورت  
 این عبارت برای تمیذ فی ظنین است با کمال توجه و اوصاف لفظی کلام آمده نماید  
 و اطاعت این امر از شادی را واجب دانند مانند آنچه در مقام غلطت  
 به پیغمبر و بگوید که آیا من پدر تو نیستم و چون پسر از فرزند کند او را آنچه من منظور دارد

حرف با مردم را برای بزبان رسیده است و اگر من یک دو کس را ازین  
سکایت مانع خواهم نمود و محمولی با من علقه نماند که حضرت امیر با جناب  
او بود و خواهند است و ممتنع نخواهند شد لهذا خطبه عام فرموده و این  
را مصدر مساحت بگردد که مضمون در قرآن المست اولی بالمؤمنین

صن الفسهم یعنی هر چه میگویم از راه آیتانیم من اولی بمؤمنین  
از نفس های شما استغفقت و خیر خواهی میگویم محمول بر اینست که  
نمانند و علقه کسی را من در نظر نیارند محمد بن سحاق و دیگر اهل سیرت  
قصه را آورده اند حضرت دوم در بخاری و مسلم از برای بن عازب روایت  
آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم حضرت امیر را در غزوه تبوک بر اهل  
کرا از نساء و بنیان خلیفه کرده و که آنست و خود غزوه متوجه شد حضرت امیر

عرض کرد یا رسول الله الخلفی فی النساء و الصبیات

پس پیغمبر فرمود اما آیا خلیفه میکند مرا در زن با کودک و کان  
تیرضی ان تلکون منی بمنزلة هارون من موسی الا  
آیة راضی هستی این که باشی ازین بمنزله هارون از موسی آگاه باش  
انده لا نبی من بعدی گویند که تزلت امم حسن مضاف است  
مجلس آن نیست حق از حد من



کار پیغمبر خود همین است که تاکید مضامین قرآن و تذکر آنرا میکرده باشند  
 حضور صابری گاه و سنی و سستی از کلفین و در عمل بموجب قرآن در یابد  
**توله تعالی و ذکر فان الذکر کرمی تنفع المؤمنین**  
**تول او تعالی و ذکر کس لیس تحقیق ذکر کردن نفع میکند مؤمنین را**  
 و مع مضمون و در قرآن نیاید الا که همان مضمون را در چند آیت تاکید  
 فرموده اند باز از زبان پیغمبر تاکید و تفریر آن گناینده ما الزام حجت  
 و انما لغت کرده باشند و هر که قرآن و حدیث را دیده باشد مثل این کلام  
 بویچ خواند گفت و الا تاکیدات و تفریرات پیغمبر در باب روزه و نماز و زکوة  
 و تلاوت قرآن همه لغو خواهند شد و نزد خودستید بعضی امامت حضرت امیر را  
 بار بار تحقیق و تاکید کردن بحمل لغو و بیهوده خواهد بود و معا دانستن و اکت  
 و سب فرمودن این خطبه چنانچه موصوفین و اهل سیر آورده اند صحیح دلائل  
 میکند که منظور انا و محمدت و دوستی حضرت امیر بود زیرا که جماعه از صحابه  
 که در بهم ملک بین با انجذاب مستقیم شده بودند مثل بریده سلمی و خالد  
 بن الولید و دیگران را از ان هنگام مراجعت از ان سفر شکایتی بجای حضرت  
 امیر حضور رسول عرض نمودند چون جناب رسالت تاب دید که این قسم

خلافت مرتضیٰ مطلق میبود این امر معنی نداشت پس معلوم شد که این خلافت  
محص در امر حاکمی جزو داری اهل بیعالم بود و چون این امر موقوف بر مجرب  
و اطلاع بر امور مستورات است لاجرم فرزند و داماد و اسقال ایشان برای این کار  
متعین میباشند بر چنان که بایستند پس دلیل استحقاق خلافت کبری ایشانند  
و بفضل الهی تعالی اهل سنت ازین قده ایشان جو ایهایی در زبان سخن در کتب  
خود داده اند که در مقام خود مذکور است **فعل حاشیه** المتصور علی

عدا

ستدلال بحدیث الحدیث عندهم **مشهور است در**  
**استدلال با نیا حدیث** مرد ایشان هو ان من  
جملة منازل هرون ما النسبة الى موسى او نقص از  
**جمله مراتب هرون به نسبت طرف موسی** انده كان  
نشر يكال في ارساله ومن لوازمه **تحقق او بود**  
**شریک برای او در بیعت او** ولوازم او استحقاق  
الطاعة بعد وفاة موسى الوتقى **موجب استحقاق**  
اطاعت بعد وفات موسی بر آنستون **موجب** ان نسبت  
ذلك لعلی لا انده اصنوع الشراكة **ایضا ثابت**  
این برای علی اما به کفایت آنکه منع ندهد شرکت

موسی



سوی علم پس عام باشد جمیع منازل الصیحة الاستثناء  
و چون مرتبه نبوت را استثناء نمود، برای صحت استثناء  
جمیع منازل ثابته بهارون برای حضرت امیر ثابت شد و از جای آن  
منازل **ثابت است سادون** صحت امامت و انفراد طاعت  
هم محبت اگر نارون عهد از موسی زنده میبود زیرا که در حال حیات  
موسی این مرتبه داشت بعد از وفات موسی اگر اخیر نموده از و از اهل مشیبه  
لازم می آمد غزل او و عقل نبی حاضر بعینت زیر کلاه امامت اوست پس  
اخیر تمهید هم حضرت امیر ثابت شد و هو الامامة اصل این حدیث هم دلیل  
اهل سنت است در اثبات فضیلت حضرت امیر و صحت امامت ایشان  
در وقت خود زیرا که از این حدیث مستفاد میشود استحقاق آنجناب برای  
امامت آید مگر بقی امامت غیر او و آنکه امام بلا فصل حضرت امیر بود پس از این حدیث  
بصیغه نیست و بر چند نواصب خود بهم اعدا و متک اهل سنت هم قدح کردند و گفته اند  
که این حدیث نه آن خلافت بود که محل نزاع است تا استحقاق آن خلافت را در این  
این خلافت ثابت شود زیرا که باجماع اهل سیر محمد بن مسک را صادره از اهل مدینه و سیل  
بنی عقیله را که توالی مدینه و ابن ام کسوم را پیش نماز مسجد خود کرده بود و دیگر

یعنی چنانچه حضرت بارون خلیفه حضرت موسی بود در وقت توجیه بطور حضرت  
 امیر خلیفه پیغمبر بود در وقت توجیه بغروه بتوک و استخلافی که سفید بدت عنایت  
 باشد بعد از انقضای آن مدت باقی میماند چنانچه در حق حضرت بارون هم  
 باقی نمازد و انقطاع این استخلاف را غزل نتوان گفت که موجب امانت در حق  
 کسی باشد و صحت استثنای وقتی دلیل عموم میشود که استثناء متصل باشد در اینجا  
 استثناء منقطع است با ضرورت لفظاً و معنیاً اما لفظاً پس از این جهت که آمده  
 لا نبی بعدی جمله خبریه است و او را از زمانه پادشاه <sup>مستثنی</sup> <sup>است</sup> مستثنی <sup>معمولاً</sup>  
 نیست نمی بعد <sup>مستثنی</sup> <sup>است</sup> نمیتواند و بعد از تاویل جمله بجزء در حق آن حکم  
 الاعلام النبوتیه سید اگر در دو ظاهر است که عدم نبوت از مسازل بارون  
<sup>مگر عدم نبوت</sup> تا استثناء اوصح باشد و اما معنی پس حکمت آنکه یکی از  
 مسازل بارون آنست که از حضرت موسی در سن ابر بود دیگر آنکه اوضح بود  
 از موسی لسانا دیگر آنکه در نبوت شریک او بود دیگر آنکه او را حقیقی او بود در  
 و اینهمه مسازل اجماع حضرت امیر امانت نیست پس اگر استثناء متصل بود  
 و ترتل را بر عموم حمل کنیم کذب در کلام معصوم لازم خواهد آمد و دوم آنکه لا سلم  
 که از جمله مسازل بارون با موسی خلافت او بود بعد الموت زیرا که اگر بارون



في الرسالة فوجب ان يبقى معترض الطاعة

*در رسالت پس در جنب نشاندن باقی مانده معترض طاعت*

على الامة لعبد النبي عملا بالدليل ما مضى ما يمكن  
*براست بعد بنی عم* عمل بدلیل آن چیزی که گذشت

ولا الخفي ما فيه *من* وطريق منك شيعه ما بين حضرت بطريقي که

*در رسالت* و نسبت مخفی آن چیزی که گذر شد کمال تحقیق و تهذیب کلام انشان است

و الا در کتب انشان باید که حقیقه سخنان برکنه درین تنگ ذکر کرده اند

و مطلب نرسیده و هنوز هم درین تنگ بوجود بسیار اختلال باقی است

اسم جنس مضاف بسوی علم از الفاظ عموم نیست تر و جمیع اصولین بلکه

صرف کرده اند باینکه برای عهد است و ز غلام زید و انشال آن یعنی غلام حاضر

مراد میباشند هر غلام را اگر قرینه عهد موجود نباشد غایزه الامر اطلاق ثابت

خواهد شد و چه میگویند که گفت کسی در مثل رکبت فرس زید و نسبت

نوب زید و سرامیت این *سوار شد این رازیه و پویشید*

*طایفه زید و مردم این* زید که بلا البداهه عموم باطل است

و در بخارینه عهد موجود است و متوجه التحلفی فی النساء و ان

*و ابوت له الی الله اعلم بحکم او در زمان و هو کان*

تن

۱۲۰

لا يوجب استحقاق الخلافة فضلا عما تفويضها

*نت واجب استحقاق خلافت بزرگی از برون*

اليه لان هرون له بل امر بني اسرائيل بعد موسى

*طرف او بر استحقاق و حق نيست بلكم نبي اسرائيل بعد موسى*

عليهما السلام واما ولي الامر بعد موسى

*عليهما السلام و خزان نيست كه ولي امرت بعد موسى ٢*

يوتبع بنون قبي موسى ٣ وصاحب الذي سافر

*يوتبع بن نون حوا ان موسى ٤ وصاحب انكه مسافرت كه در عمارت*

في طلب الخضر ٤ كما ولي الامر بعد نبينا صلى الله

*در طلب خضر ٤ حكا كه ولي الامر بعد نبينا صلى الله*

عليه وسلم صاحبه في الغار الذي سافر

*عده وسلم صاحب الاورعاب انكه مسافرت كره*

معه الى المدينة واذ المنك عليا رض نبيا كما كان

*همراه او طرف منسوب و هرگاه بناشد علي رض نبيا كما كان*

هرون نبيا ولم يكن هارون خليفه بعد موسى

*هارون نبيا و هرون خليفه بعد موسى*

*عليهما السلام*



بعد از موسی زنده میماند رسول مستقل بود و تبلیغ و این مرتبه گاهی از او زائل نمیشد و  
 با خلافت منافات دارد زیرا که خلافت نیابت نبی است و اصلت با نیابت چه نسبت  
 پس معلوم شد که ازین راه استدلال برخلاف حضرت امیر بر گزاراست نمی آید سوم  
 آنکه گفته اند که اگر این مرتبه از نارون زائل نمیشد لازم آمد غزال او و غزال نمی جا برون  
 گویم انقطاع عمل را غزال گفتن خلافت عرف و لغت است زیرا که با او تمامان در صحن  
 بر آمدن خود از دار السلطنت ماسان و کاشگان خود را خلیفه خود مسکند اند و بعد از  
 معاودت و مراجعت خود گوید این خلافت منقطع میشود و هیچکس آنها را مغزول  
 نمیداند و در حقوق آنها نیابت می فهمد و اگر غزال هم باشد چون نبوت استقلالی بعد از  
 موت موسی مابرون میرسد که مرتبه اعلی است بجز از ره از خلافت چرا موجب  
 نقصان و امانت او میشد بلکه در رنگ آن میشد که نائب وزیر را بعد از موت  
 وزیر غزال کرده و از مستقل سازند و نیز چون حضرت امیر را تشبیه او اند که حضرت  
 نارون معلوم است که حضرت نارون در نیات حضرت موسی بعد از نبوت ایشان  
 خلیفه بود و بعد از وفات حضرت موسی یوشع بن نون و کالب بن یوسف خلیفه  
 شدند لازم آمد که حضرت امیر نیز خلیفه آن حضرت باشد و حساب ایشان بعد از نبوت  
 نه بعد از وفات دیگران باشد تا تشبیه کامل شود **نقل حدیث** و هذا

سند

واقع شده و او شیعی است بهم در روایت خود جمهورا در التضعیف کرده اند  
 پس بگفتند او احتجاج نیست و نیز وی از الفاظ مستتر است چه ضرورت است که اولی  
 متصرف مراد باشد و نیز غیر مستقیم است بوقت در سب الهیت همین است که در روایت  
 از اوقات حضرت امیر امام مقررش الطاعة بود بعد از جناب خیر صلی الله علیه و سلم  
**نقل هشتم** نواصب گفته اند که آنست که بار دروغ گفت که رسول خدا حاجت  
 نجو است چنانچه در کتاب الجلبس شیخ مفید آمده پس چگونه حدیث او را قبول  
 کرده آید **استخرا** من حدیث چهارم روایت است بن مالک از آنکه کان  
 عند النبی صلی الله علیه و سلم **ششم** شش است که بود  
**طائر قد طرخ** تردید نمی صلی الله علیه و سلم  
 له او اهدی الله فقال اللهم ائتني **حانوری** که سخن کرده بود  
 برای او یا به این فرساده بود پس گفت در روایت بن مالک  
 اليك يا كل معي هذا الطير فحيا علي **در وقت تریز او را**  
 که طرفت بخورد همراه من این جانور را پس او را در علی **واختلف الروايات**  
 فی الطیر المتسوی ففي رواية انه الخاتم **روايات** و اختلاف در  
 در جانور را پس در روایت است بقیق این کلام بود **نقل هشتم**  
 هذا الروایة یلکذب بها رواية ابی علی الطبرسی  
 این روایت دروغ است مگر روایت ابی علی طبرسی

ص

ت

ع

شکای



علیهما السلام علی بنی اسرائیل فقد صح النکاح  
 علیها السلام *بنی اسرائیل* *بلیه من صحیح ایازانه بنی اسرائیل*  
 رسول الله ص بمنزلة هرون من موسى  
 از رسول الله ص *نیزل یاروق از موسی*  
 انما هو فی القریة فقط ۱۲ من حرم تن و شبی که در کلام  
 حرائر نبی که *دوست* و *دو آیت* فقط رسول واقع شود از ابرشیه حص  
 حل کردن کمال بدیانتی است و العیاذ بالله و اگر ازین چه در کتیریم نبی درین  
 حدیث کجا بدالت بر نفی امامت خلفا بلکه امامت نبی شود عیاذ تا فی  
 استفاق امامت برای حضرت ابرار است بشود و لوفی وقت صن الا و  
 وهو عین مذهب اهل سنت و اگر وقت از وقت  
 و اوست *عین نه تب اهل سنت* حدیث سوم روایت بریده  
 مرفوعاً انه قال ان علیاً صنی و اناص علی و معا  
*حدیث مرفوع کفونی لا کفکت کفونی علی از سنت* *و من از علی و اوست*  
 ولی کل مؤمن من بعدی و این حدیث باطل است زیرا که  
 ولی کل مؤمن *از بعد من* در اسناد این اصح واقع شده

ن

موضوع گفته اند و من صراح بوضع الحافظ آية الله

*و باین خبری که صحیح کرد و موضع او حافظ شمس الدین*

الجزیری و قال امام اهل الحديث شمس الدین

*جزیری و گفت امام اهل حدیث شمس الدین*

ابو عبد الله محمد بن احمد الدمشقی الذهبی

*ابو عبد الله محمد بن احمد دمشقی ذهبی*

فی تلخیصہ لقا كنت ز منا طویلا اظن ان حدث

*در تلخیص خود بر این سخن بود من زمانه الطویل کان یکدرم صحیح حدیث*

الطیر لم یحسین الحاکم ان یودعه فی صیدته

*حاکم را بر این خبر نیک شمر حاکم ایسکه نگذاشت او را در صیدت*

فلما علقمت هذا الكتاب رأيت القول من الموضوعات

*پس هر گاه به مشغول شد این کتاب در من قول از موضوعات است*

التي فيه ومعها مفيد دعاهم ميت زبر که قرينه دلالت میکند بر آن که

*انکه در او* أحب الناس الى الله و كل مع النبي مراد است

*در بی شبهه در دست ترا و میان طرف خدا بر او نبی حضرت امیر درین و*

*صفت*



فی کتاب الاصحاح عن الامام ابی عبد الله ۴  
*در کتاب صبح از امام ابی عبد الله م*

ان الطیر جاء به جبرئیل الی النبی ص حین کان  
*محقق جان برآورد برآورد جبرئیل طرف منی م و وقتی که بود*

جائعا ودعا الله ان یشبعه ۱۲ مفتاح نقل  
*گرسنه و دعا کرد و الله شکم پر کرد از او*

قال السید الحجیری و فی طائر جاء به امر  
*گفت سید حجیری و در جانوری که آورد برای او امر*

ببأن لم یس بالحق رضی و تفریح وقال الصاحب  
*بیان برای کسبت حق که راضی باشد و تفریح باشد و گفت صاحب*

بن عبد علی له فی الطیر ما طار ذلک و قامت به  
*بن عبد علی برای او در جانوری که پرید و کرد و استخوان ما و*

اعداه و هی لشیبهه ۱۲ مفتاح تن و فی روایه انه  
*دشمن با من و آتش سادوست و در روایت محقق او*

جباری و فی روایه انه محجل و این صریح را اکثر محدثین  
*جباری بود و در روایت محقق او که*

عوضا

نق

وفيه ان النبي قال اللهم ليس عبدًا يحبك

*و در وقت تحقیق شیخ ص گفت برورد که تا مردان توده بیاید بند و دست سوارا*

و يحبني باكل معي وليس فيه ما يدل على الاحته

*و در وقت سبزه خوردن عراهن و نمش و در آن چیزی که دلالت کند بر احتی*

مفتاح متن و این استعمال بسیار رایج و معروف است کما فی قولهم

*نام کتاب* فلان اعقل الناس و فضلكم *خبر که در قول او*

*و نیز تقدیری* و دلش عقل مذکرین او *سبب و نیز تقدیری که دلالت بر*

*میگرد و مقادوم اخبار صحاح که صحیح دلالت بر خلاف ابو بکر و غیر دارند نمیشود*

نشد مثل اقتاد و یا الذین هم بعدی الی بکر و عسا

*افند اکتید بان که از بدین ابی بکر و عمر*

و غیر ذلك نقل *سایه* و در حدیثی که کشید از آن روایت خود

*و غرابین* آورده اند و در دست که ما اطلت الحضرة

و لا اقلت الغراء اصدق آن *خری که طلب میکند حضرت*

*و نیز که مانند غراء* صا و قریب *لهجه من الی ذمیر*

بس اگر در این صدق الناس باشد *لهجه از ابی ذر*

سوار

در



احبنا سو بود بسوسى خدا زيرا كه محاسبه شدن فرزند با كسى كه حكم فرزند باشد  
 موجب تضاعف لذت طعام شود و اگر احب مطلقا مراد باشد نيز مفيد  
 در عافيت زيرا كه احب الخلق الى الله چه لازمست كه صاحب رياست عام  
 باشد بسا اوليا و كبار و انبيا و عالمي مقدار كه احب الخلق الى الله  
 بوده اند و صاحب رياست عام نبوده اند **دوست تر محملات طرف است**  
 مثل حضرت زكريا و حضرت يحيى ملكيه حضرت شميل كه در زمان انبسان طالوت  
 رضي الله بريايت عام داشت و نيز تحملست كه ابو بكر در آن وقت در مدینه  
 حاضر شاسته و وعاماض مجازين بود بنبا سبن بر ليل اين قول اللهم  
 انك انتي زيرا كه غائب را از مسافت دور آوردن درن يك لحظه **ممكن است**  
**سايه را** اكل و شرب و بطريق حرق عادت متعديست و انيا حرق عادت  
 از حقتعالى طلب ميكنند كه در وقت تخدي با كفار و الاضك و قتال و هميه  
 اسباب طاب نميگردد و بخرق عادت كار خود از ميتش ميرد و نيز تحمل ان با كسي  
 المراد بين مع من احب الناس اليك **بقل حاشيه**  
**مراد با كسي كه اولين دوست ترا در ميان طرف تو**  
 و رواه الطبرسي في الاحتجاج عن جعفر بن محمد  
**در روايت كرد او را طبرستي در احتجاج از جعفر بن محمد**

معدله

لم يتبعوه وقال الشيخ في الحديث النوازل  
*نوبات تدور واكف الشيخ محي الدين النوازل*

والحافظ الشمس اللاتين الذهبية والشيخ  
*وحافظه الشمس اللاتين الذهبية والشيخ*

شمس اللاتين الجزية انه موضوع بينك  
*شمس اللاتين الجزية*

موضوعه که اصلت اثر از دایره متمسک و احتیاج خارج کرده اند  
در مقام الزام انسان و دلیل صریح است برداشتمندی علماء شیعیه  
و این بدان نامه که شخصی معرفت پیدا کند با تو که شخصی که او را از تو کوی  
بر طرف کرده و تقصیرات او را دیده و خیانت او را معلوم نموده از  
خانه خود بر آورد و مصادی در شهر کرده اند که فلان تو کوی را من سر و کار  
منیت من فرموده دارا و نیتهم و عهد معاملات او مدارم این شخص ساد و لوح  
اینهمه و اینت را دانسته بآن تو کوی معامله دین نموده و زر معامله از آن شخص  
درخواستن آغاز بها و این شده و لوح نزد عقیلا در کمال تر بر بنفاهت  
تو این بود و معجزه مفیدند ما این نیست زیرا که اگر شخصی باب نیت العلم شد

ص ۱۰۰



لازم آید که ابوذر صادق را از نبی و علی باشد و مفسح **ممن** حدیث مخ  
سوادت جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم

**تحقیق نبی صلی الله علیه وسلم**  
انما مدینه العلم و علی یاریها و ابن خنزر مطعون است

**من مدینه علم و علی در دوازده او** قال نجیب بن  
معین لا اجبل له وقال **گفت کسی بن**

**سنتی نیست اصل برای او و گفت** البخاری  
انه منکر و لیس له وجهه **بخاری**

**تحقیق او منکر است و نیست برای او وجهه**  
الترمذی انه منکر غریب **صحیح و گفت**

**ترمذی تحقیق او منکر است نادر**  
الجوزی فی الموضوعات وقال **و در ذکر او کرد ابن**

**جوزی در موضوعات و گفت** التبیح  
تقی الدین ابن دقیق العید **ممن**

**تقی الدین ابن دقیق العید** هذا حدیث **ابن عیسی**

فی حلمه والی موسیٰ فی بطشه والی عیسیٰ فی

*درم او طرف موسی در غضب او و طرف عیسی در*

عبادت فلینطی الی بن ابیطالب طریق متشکک

*عبادت اولی بسیار که بر بنده طرف بن ابی طالب ازین حدیث*

مساوات حضرت امیر با انبیا در صفات ایشان معلوم شد و انبیا

افضل اند از غیر خود و المسأوی للافضل افضل

*فکان علیاً و مساوی برای افضل افضل است*

افضل من غیره و الا افضل متعین

*افضل از عزرا و اگر افضل متعین*

دوون غایره و مساوی و این متشکک و متعین

*برای امانت آن از سر تا قدم بر هر قریب مجرا و انتمند ظاهر است اول این حدیث*

از احادیث اهل سنت نیست این مطهر علی در کتب خود وارد نموده و در آن

آنرا کاهی به پیغمبری است کرده حال آنکه در تصانیف هر دو از آن

اثری موجود نیست با قضا و بنیان الزام دادن اهل سنت میسر نمی آید و قاضی

مقرر می اهل سنت است که حدیثی را که بعضی ائمه من حدیث در کتابی روایت



چه لازم است که صاحب بامیت عام باشد ملا فضل بعد از شمع نماز  
 مانی الباب آنکه یک شرط از شرایط امانت در وی بود اتم تحقق گشت  
 از وجه آن یک شرط وجود شرط لازم نمی آید با وصف آنکه آن شرط  
 باز با و از آن شرط در و بکیران هم روایت اهل سنت ثابت شده باشد  
 مثل ما صحت الله شیئا فی صدسری الا

*مانند آن چگونه نماید احمد جزئی در سینه من*

وقد صبتہ فی صدسری الی بکر و مثل کوکان

*و تحقیق رسیده است او در سینه الی بکر و مانند اگر میبود*

بعدی نبی لکان عصر اگر روایت اهل سنت را اعتبار است

*عبدش نبی بر آینه میبود عمر در هر جا اعتبار باید کرد و الا قصد*

الزام ایشان نباید بود که بیک روایت الزام میخورند حدیث ششم

حدیثی است که از امامیه روایت میکنند صرافو عا لله قال

من اراد ان یغض الی ادم *حدیث مرفوع صحیح است گفت*

*کسی که اراده کند انگیزد بر بینی طرف او نمباید* فی علمه و الی

توج فی تقواہ و الی ابراہیم *در علم او و طرف*

*توج در تقوا او و طرف ابراهیم*

شاید و است کرده است بهین عرض که بعد از جمع و تالیف در آنجا  
نظر کند و بحث نماید که اصلی و از زمانه با جمله این صفت خود از آن قسم هم  
منیت که در هیچ کتابی از کتب الهنت موجود نباشد و لول بطریق صغیف  
دویم آنکه این کلام محض تشبیه است بعضی صفات امیر را بالعصی صفا  
اینها را که کورین تشبیه چنانچه با او متعارف تشبیه میشود مثل کاف و کاف  
و مثل و کوبانین سلوب نیز می آید چنانچه در علم بیان مقرر است که صور اژاد

ان ينظر الى القمر ليلة الدرسا  
*اینگه به بیند طرف قمر شب چهارم*

الى وجه فلان تیر در تشبیه داخل است و لهذا *بس بر این تشبیه*  
*طرف روی فلان* تشبیه نقل تشبیه و الحاصل آنکه

اعتبر و انى التشبيه كون المشبه *و که اصل محسوس است*  
*اعتبار کتبه در تشبیه باشد مشبه* مذکور الفظ

او تقديرا و فى الاستعارة *نمونه لفظی*  
*نمونه بری و در استعاره* ان لا يكون

مذکور الفظ او تقديرا و فى المنفاج *اگر نباشد*  
*مذکور لفظی نمونه بری نام نماند*

تبریز



کتبه و صحت مافی الکتاب را التزام کرده باشند مثل تجاری و مسلم و تقیبه  
 اصحاب صحاح و بصیرت آن حدیث بالخصوص صاحب آن کتاب یا غیر او از  
 محدثین ثقات تصریح کرده باشند قابل احتجاج نیست زیرا که جامع حدیثین  
 اصل است که در طبقه متأخر پیدا شده مثل و علی و خطیب و ابن عساکر  
 چون دیدند که احادیث صحاح و حسن را امتقدمین مضبوط کرده اند  
 و جای سعی در آنها نمانده مال شده بجمیع احادیث ضعیف و موضوعه  
 و منقطیه الا سائید و المتون با بطریق سباین که ما فراموش آورده نظر مافی  
 نماند و موضوعات را از احسان لغیر با ممتاز سازند بسبب قلت فرصت  
 و کتبه ای غیر خود آنها را این مهم سرانجام نشد اما متاخرین که از ایشان  
 بعد تر پیدا شدند امتیاز کرده اند این الحوزی موضوعات را جدا ساخت  
 و سخاوی حسان لغیر را در مقاصد عمده در نشت و سیوطی در تفسیر  
 در مشهور پرده اجتناب و خود آن جمع کنندگان در مقدمات کتبه خود این  
 عرض را در اشکاف گفته اند با وجود علم بحال آن کتب که تصریح مصنفین  
 آنها در ایقنه پیشیم احتجاج باین احادیث چگونه روا باشد و لند اصحاب  
 جامع الاصول نقل کرده که خطیب از تشریف مرتضی برادر رضی الله

اربعاً واستقبلت قمر السماء بوحها فارتقا

*و مشهور شد فراسد طوف و نوبت بر من*

القمر این فی وقت همعا داخل تشبیه ساخته اند و اگر

*دو قمر را جمع کنند در یک وقتی ازین همه در گذریم استعاره*

خواهد بود که منبای او ب تشبیه است و از تشبیه استعاره مساوی است

تشبیه با تشبیه بر همین کمال تفاوت است نقل *چاشیه* ماه علی

ذکره الشيخ عبد القاهر فی اسرار *میت بران*

*ذکر کرد او در شرح عبد القاهر در اسرار البلاغة*

من انه اذا لم الحین دخول دواة *السلامة*

*کمی که تحقیق او بر کاه نه خوب باشد و دخول الحساب* المشبه

على المشبه به الا بعد تغير الكلام *تسبیه*

*بر مشبه بر مکرر بعد تغییر کلام* المخبين

اطلاق التشبیه علیه *نه خولت*

*الطلاق کردن تشبیه بر او نام کتاب متن در شعار*

رایج و مشهور است که چاک صحن ما و ستانان را منبتک و سنگ زبای آجارا

Vertical text in red ink on the right margin, likely a library or ownership stamp.



نقل حاشیه وادانه ای اداتة التشبيه الكاف

و ادانای او امی ادانای تشبیه کاف

وكان ومثل وما في معناه كساء ما لستق

کاف و مثل و آن نیز که در معنی او کاف بنت مستق

من المماثلة والمتشابهة والمضاهة وما

وزمانت او و از مشابهت او و مضامات و ز

بودی معناه وقد لا كرفعل يثني عنه كما

دو اشیاء معنی او و محسن و درگز و شاکر: از او بچانه

في علمت زيدا امثلا وحب زيدا مطول

در دانشن زید را شیره و احب شد زید مطول با کاف

تم شعر لا تعجبوا من بلي غلالة قاد زسرا

نه تعجب کنید از ابلای کمره قدره زمارت میکند

از سراه علی الفخر و این دو بیت مبتنی است که شعر نشئت

کلمه نامی او بر قر بر کند و از

تلك ذوات من خلفها في ليلة فارت لها

سه ذوات از پشت او و از شبی که بر پشت جهانت

الحجراتن و از مضمون این شعر لازم نمی آید که پنج جناسی سیلمی

*ماخر* در لسان و در خشنکی برابر برقی باشد و در احادیت صحیح

ایل سنت تشبیه ابو بکر با ایمم و عیسی و تشبیه عمر بنوح و موسی و تشبیه

ابو ذر بعیسی مروی شده اما چون این فرقه بهره از عقل خدا داد

دارند هرگز بر مساوات این اشخاص با نبیاء مذکورین حمل نموده اند

مشبه را در مرتبه خود و مشبه به را در مرتبه خود داشته اند بلکه مسقط

اشعار تشبیه و قسم کلمات وجود وصفی است درین شخص از

اوصاف مختصه آن پیغمبر کو آن مرتبه نباشد عن عبدالمطلب

بن مسعود فی قصه متشکوه

*از عبد الله*

*بن مسعود در قصه مشوره*

صلى الله عليه وسلم مع

*صلى الله عليه وسلم برادر*

و عمر بنی اساری بدست قال

*ابن عباس*

قال رسول الله

صلى الله عليه وسلم

*صلى الله عليه وسلم*

ما تقولون



مردارید و یا قوت تشبیه میدهند و بچکس مساواة نمی فهمد قال الشکا  
 شراری بارقا بالابرق الفزد یومض *کفت شاع*  
*دیم بر یکی بر تباریکه تنها میدیدند*  
 جلاب الدجی تمغمض کان *فلیشغ*  
*پرو و چایید تبارکی از خم می پوشد بود*  
 من اعالیه اشرفت *در از میکند* تملنا کفا *سلی*  
*در از میکند* خضیا *در از میکند*  
 و تقبض نقل غایبه رواه المقداد *و بخناس را*  
*و در نزد میکند*  
 فی کثر العرفان فی باب الجهاد *در باب جهاد*  
 فی تفسیر *در تفسیر*  
 الایة التاسعة اعنی قوله *یعنی قول او*  
 ما کان لنبی *نمی باشد*  
 ان ینکون له أسرا حتی یخن *نمود برای نمی*  
 فی الارض *نمود برای نمی*  
*نمود برای نمی*

الحكيم رواه الحاكم وصححه وعمر الى موسى

*حكيم روايت كرواوا حكم وصحت او در ابن موسى*

ان النبي صلى الله عليه وسلم قال يا موسى

*تحقق نعم صلى الله عليه وسلم*

لقد اعطيت من امان من ايراح اودر

*برانه تحقق داد و از ترس از فراموشی ال داد و روايت كرواوا*

النجاري ومسلم وقال رسول الله صلى الله

*نجاري و مسلم*

عليه وسلم بس ان ينظر الى تواضع

*عليه وسلم كسي كه خوش دارد و او ايستاد بنه طرف تواضع*

عيسى بن مريم فليظر الى ابي ذر كذا

*عيسى بن مريم كسي كه بر آينه بنه طرف ابي ذر*

في الاستيعاب ورواه الترمذي

*در استيعاب روايت كرواوا ترمذي*

بلفظ اخر قال ما اظلت الحضرا ولا اقلت

*بلفظ اخر گفت نه نگاه كردم استان نه بزرگ و نه بزرگ است*

از عبا



ما تقولون في هؤلاء ان مثل هؤلاء مثل

*چه بگویند درین عاقبت تحقیق مانند آنی کرده گویند که*

اخوة لهم كانوا من قبلهم قال نوح رب

*برادرانند بر من من روزی از پیشتر شما گفت نوح بیار*

لا تدركنا على الارض من الكافرين ديارا

*نگذار بر زمین ما از کافران و ما را*

وقال موسى ربنا اخلصنا على اموالهم

*وگفت موسی ای رب ما طمس کن بر اموال ایشان*

واشداد على قلوبهم الآية وقال ابراهيم

*و سخت کن بر دلهای ایشان آیه وگفت ابراهیم*

فمن تغني فانه متي ومن عصاني فانك

*پس کسی که تبعیت کرد این حق را از دست و کسی که گناه کرد مرا پس تو*

غفور رحيم وقال عيسى ان تعذبهم فانهم

*غفور الرحیمی وگفت عیسی اگر عذاب کنی ایشان پس چگونه*

عبادك وان تغضبيهم فانك انت العزيز

*نداشی تو نیستند و اگر غضب کنی بر اینها پس تو عزیز*

نقل حاشیه و کما كان ظهور النبوة والرسل من

*ووجود ظهور نبوت ورسالت از*

زمان آدم فكان يزيد كل يوم وساعة سنتين

*عند آدم ليس سيوون زياده هر روز ساعت شش*

فتسبب ان يكون القمر او طلوع الشمس وتزايد

*فتسبب مانند نور قمر با طلوع شمس وزياده سنتين او*

ساعة فساعة جمع كل ظهور من واستوى نوره

*ساعت ساعت تمام كامل ظهور او و برابر شدن نوره او*

وانتهى بحمد صلى الله عليه وسلم الى غاية

*وتمت بحمد صلى الله عليه وسلم طرف هادي مرتبه*

الكمال واخفى بالكلية كغروب الشمس

*وكمال مخفانه با بخلت مانند غروب شمس*

مثلا كان ابتداء ظهور النبوة من علي عليه

*مثلا بود اتيه او ظهور ولايت از علي عليه*

السلام وكان يزيد كل يوم وساعة فساعة

*السلام ووجود زياده هر روز ساعت ساعت*

ساعت ساعت



الغبراء اصدق للمحجة من الي اذس تشبهه  
*زین مکانیم عا و قرنی لهو از ایل فر تشابه*

علی بن مریم یعنی فی الزهد سیم کز مسوات  
*علی بن مریم یعنی ورزید* با افضل و صفتی

موجب افضلیت نیست و زیرا که این افضل را صفات دیگر آن که سب  
آنها افضل شده است و نیز افضلیت موجب زعامت کبری نیست

کما ص غیر صریح چنانکه تفضل حضرت امیر بر خلفا را تلمیح  
*خبریکه کتبت که کشتن* وقتی ثابت شود ازین حدیث که آنها مساوی

نباشند با انبیا که درین در صفات مذکوره یا مانند آن صفات مذکوره  
و دون هذا النفی خط القماد بلکه اگر در کتب است

*و تریب این نفی مرتب کتب و غیره در تفحص واقع شود انقدر*  
احادیث و آله بر تشبه با انبیا که در حق تعیین مروی و ثابت است در حق

همچیک از معاصرین ایشان ثابت نیست و لهذا محققین صفوی نوشته  
که شیخین حامل کمالات نبوت بودند و حضرت امیر حامل کمالات ولایت

و لهذا آثار انبیا که جوار کفار و ترویج ابهام شریعت و اصلاح امور ملت است

تشریح در حدیث

وولاية الولي وسنية العلماء والاولياء

*وليات ولي وسنت علما واولياء*

اليها النسبة النجوم الى القمر الشمس

*طهران دور مانند سنت ستاره طرف قمر واقاب*

فكما لا يكون للقمر نور وضياء مع وجود

*رهنه كبريت بره قمر نور درو شني مع وجود*

الشمس وان كان القمر موجودا فلكل ك

*شمس واكراتيد قمر موجود لخصين*

لا يكون للولاية ظهور ولا انسا

*سائيد راي وليات ظهور ووزوز*

مع وجود النبوة والرسالة وانوارهما <sup>لمشقة</sup>

*عمره وجود نبوت ورسالت ونوراي آن مردون*

وان كانت الولاية موجودة فكما انه لا

*واكراتيد وليات موجود وحياتة كعقباته*

يكون للنجوم نور وضياء مع وجود نور القمر

*سائيد برهاني ستاره نور درو شني عمره وجود نور قمر*

والله اعلم



شئياً فشيئاً كزيادة نور القمر من الشمس

*شئياً قشياً مانعاً زبدياً نوراً من الشمس*

حتى يحل نورها واستوى ظهورها وقرب

*تا انكسر وادخلها وازداد وراى نورها وظهرها وازداد*

ان يتهيء لجمع الثاني الملقب بالمهدى

*انكسرتي گردد بمعدناتی كوكبست بمهدی*

صاحب الزمان ومنه يعلم ان الولاية

*صاحب الزمان وازنوت بدان كبر وولایت*

نسبتها الى الشبه كنسبة القمر الى الشمس

*بشبه دروید طرف نوبت مانع نوبت قمر طرف شمس*

وهي نسبة الولي الى النبي وورد في

*واین نسبت ولی است طرف نبی وورد شد در*

اصطلاح القوم تسمية الولاية بالتسمية

*اصطلاح قوم تسمیة الولاية بالتسمیة*

والقمرية والمهادية الولاية النبوية

*والمهدیة واهل بیت ابن مود وولایت نبی*

و ارشاد باحوال و مقامات ساکنین و تبیین برغوا اهل نفس  
 و ترغیب بزهد و روینا از حضرت امیر منتهی مروی گشت و نقلی است  
 که استاد لال بر یککات نفسانیه بصدد افعال مختصه بان ملکات  
 میتوان کرد مثلا اگر شخصی در هر معرکه ثبات میکند و در تعادل احوال  
 و صفت سیف و نسان کار از پیش میرود دلیل صریح بر تجارب نفسانیه  
 اوست بلکه حب و بغض و خوف و رجاء و دیگر امور باطنه از همین راه  
 افعال و معاملات معلوم توان کرد بر همین قیاس امتیاز و در کمال  
 باطنه شخص که اباز قسم کمال انبیاست یا از جنس کمال اولیای مجاریه  
 او در یکی ازین دو کارخانه عمده حاصل میشود و در حدیثی که شریعه  
 نیز در کتب خود آورده اند و معنای قوله علیه السلام  
 انک یا علی اقاتل *دوست تو را نوبت علیه السلام*  
 تحقیق تو با علی *میتواند* الناس علی تاویل القرآن  
 کما قالتمهم علی *تو را تاویل توان*  
*حاکم معتاد کرده اند بر* تنزیله نیز اشارت در کتب تفسیره و  
 و امتیاز است زیرا که بمقتضا *نولند تا کلام* *تفسیر* همه بر تفسیر اهل ان

۱۰۸۲  
 ۱۰۸۲



وان كانت موجودة فلذلك لا يكون للعلماء

*واكرنا بشه موجوده من احسن نباشد براي عالم*

قد تكا ولا ظهور مع وجود الاوصياء

*قدت و نه ظهور بمراه وجود اوصياء*

وانوارهم من جنات الولاية وتقصد

*مانوار اوصياء از جنات ولایت و تقصدت*

ذلك كله مما اشار اليه النبي صلعم

*این تمام او ان خبر که اندر کوه طرف او نبی صلی الله علیه و آله*

بقوله انا كالشمس وعلى كالقمر

*بقوله او بقره ما انند شمس و علی مانند قمر*

اصحابي كالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم

*اصحابين مانند ستاره اياني از تله كنيد كه هيات بايه*

جامع الاسرار ملاحيد الاصل الا لتاعتبر

*جامع كتاب الله صمد علی انند عشري*

از شين خوبتر سر انجام يافت او کار او ليا اي تعليم طرعت

عن الحسن بن الحسين بن الحسين بن الولوي عن محمد

*از حسن بن حسین بن حسین بن ولوی از محمد*

بن القاسم عن ابيه عن ابي حمزة الثاني قال

*بن القاسم از پدر خود از ابی حمزه ثانی گفت*

سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول

*شنیدم از ابی جعفر علیه السلام را گفت*

ان امرنا صعب متصعب لا تحمله الا

*تحقیق امر ما سخت بسیار است نه خواهد برداشت او را کسی بجز*

صالح و مقرب او بنی مرسل او مؤمن استحق

*فرشته مقرب یا بنی مرسل یا مؤمن که اعمال کند*

الله قلبه للايمان و مروى محمد بن الحسين

*از او را اول او برای ایمان و روایت کرده محمد بن حسین*

عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان

*از محمد بن سنان از عمار بن مروان*

عن جابر عن ابي عبد الله قال انهما

*از جابر از ابی عبد الله گفت تحقیق امر*

مسما





صلی اللہ علیہ وسلم كما في احاديثك لسائر

صلی اللہ علیہ وسلم *خفا که مخاطب که ترا بر او*

المخلوق ۱۲ جامع الاسرار الملاحید اهل التائغی

خلق جامع الاسرار *ملاحید آملی اند عسری*

من این فرقه بی فیم آینه اشارات ایشان از ابرار است عامه و استحقاق  
صرف در امور ملک و مال فرود آورده در ورطه صدمات افتاده اند  
و نیز ازین است که حضرت امیر و ذریه طاهره او را امام است بر مثال  
پران و مرتدان می پرستند و امور کونیه را بایشان و الهیة  
سپدا شد و قاتل و درود و صدقات و نذر و نیت بنام ایشان را  
و معمول کرده و چنانچه با جمیع اولیاء اللہ همین معامله است و نام سخن را  
درین مقدمات کسی بر زبان نمی آرد و در قاتل و درود و نذر و نیت  
و عرس و مجلس کسی نمی کند و امور کونیه را و الهیة بایشان  
بمیدانند که معتقد کمال فیض است ایشان مانند بر مثال انبیا مثل حضرت  
ابراہیم و حضرت موسی و حضرت عیسی زیرا که کمال ایشان مثل کمال  
انبیا سنی بر کثرت و تفضل و معارف است و کمالات اولیاء همه ناشی

رزق



تا سر مستور فی سرا و سر مستور و سرا

*سرا مستور در سر و سر پرشیده و سر که*

لا یضیاع الا سرا و سر علی سر مقبوع سرا

*که بنام سر و سر بر سر پرشیده سر*

و سر وی عثمان بن موسی عن محمد بن علی

*و روایت که عثمان بن موسی از محمد بن علی*

و غیره عن هارون بن مسعود عن سعد بن

*و غیره از هارون بن مسلم از سعد بن*

صدامه عن جعفر عن ابیه علیه السلام

*صدامه از جعفر از پدر خود علیه السلام*

قال ذکر علی علیه السلام التقیه فی لوم

*گفت ذکر علی علیه السلام تقیه در لوم*

عبد فقال والله لو علم ابو ذر ما فی قلبی

*عبد بن مسعود هم فدایت از سر این بود که در قلب*

سلمان لقتله ولقد اخی رسول الله

*سلمان را کشتند او را و برآید کسی مؤمنان کرده رسول الله*

رو  
د

فیه من الزیع والاعوجاج *نقل ششم* فانه یدال

*لکھنؤ دار کتبہ*

*درو از کتبہ*

علی نعاء الاخوة الاسلامیة حیدرالمقابلة

*بر نفاذ برادری اسلامیه وقت سفایه*

سن

ترجمہ و اگر این حدیث را اعتبار کنیم باز ہم مصحفون این حدیث و می تحقیق  
شود که حضرت امیر طلب خلافت باید و دیگری از دست او خلافت را نزع  
و این معنی در صحیح مسلم و دیگر کتب آمده و در زمان خلفائے ثلاثہ حضرت امیر طلب خلافت  
نموند و چنانچه در کتب اسیامیه موجود است که خواب نبی صلی الله علیه و سلم  
اورا وصیت سکوت فرموده اذالم یحید اعوانا *نقل ششم*

د

*بر کاه نبی مدد کاران*

قال لقی عمرا علیاً فقال

*از عاصم بن عمر*

لشدتک الله *گفت ملاقات کرد عمر علی را کج گفت*

یا ابا الحسن هل کان رسول الله

*بر اینه نخواست کند ترا شد*

*ای ابا الحسن آیا بود رسول الله*

صلی الله علیه

وسلم و لا الاصر قال

*صلی الله علیه و سلم*

*که زانی کرده بود بر امری را گفت*

من



از وحدت و جمع عیشت اندیس اولیا را مرآت ملاحظه فعل الهی کلمه  
صفات او تعالی نمیتواند کرد و انبیا و اولاد کمالشان را با عزت  
عبدیت و رسالت و جبرئیه علاقه دیگر در فهم مردم حاصل نمیتوانند  
آنها را مرآت ملاحظه او تعالی نمیتوانند کرد حدیث بیستم روایت

ابو ذر غفاری که من ناصب علیا الخلفه فهو کافر  
و این حدیث کسی که نصیب نخواهد کرد علی را بر خلافت پس او است کافر

اصلا در کتب اهل سنت نام و نشانی برانست این مطهر علی است  
روایت این حدیث با خطب خودم کرده و این المطهر در نقل بسیار  
حائز است و اخطب خودم از غلظه زبیدی است و معجزه او در کتاب  
که مناقب امیر المؤمنین است این حدیث دیده نشد و اگر بالفرض در کتاب  
او باشد هم معتبر نیست که مخالف احادیث صحاح است که در کتب امامیه  
موجود اند منها قوله علیه السلام فی نهج البلاغه

از وقت قول او علیه السلام در نهج البلاغه

اصحنا نقابل اخواننا فی الاسلام علی ما دخل  
صح کرده که تقابل کردیم ما را در احوال خود را در اسلام

جعلني علمي قمت فمرجا الفنى ضبل ١٢

*کرد این علم پس کجا برض من پس کیک مخالفت کردم کراهت*

رواه ابن السمان المناصبه المنازعة ١٢

*روایت کرد ابن سمان مناصبت المنازعة*

تقل ما شية فقال علي من كان منكم قدام المدينة

*پس گفت علی کسی که بود از شما امده بود برتبه ما*

لقتل عثمان فليفارق عسكري وكان فيهم

*برای قتل عثمان پس بفرود کرد لشکر ما و بود در میان*

منهم قوم كثير لما لك بن الاشتر و عدى

*از شما قوم بسیار تا نزد مالک بن اشتر و عدی*

بن حاتم و اجمعوا فقاو كان على محسنا

*بن حاتم و اجمعوا فقاو پس گفتند بود علی محسن*

المينا فهو الا ان يتقرب الى طلحة والزبير

*طرف ما پس اوقات اینوقت از نزدیک شد طرف طلحه و زبیر*

لا تقادونا فيغني ان يجمع جميعا فنكون

*نه بود که در قمرای منی بودیم پس جمع بودیم با پس بودیم*

است



ان قلت ذاك مما تصنع انت وصاحب

*اگر کوب من این چه کردی تو و صاحب تو*

قال اما صاحبی فقد مضى واما فهو الله لا

*گفت لیکن صاحب من کس تعیین کند نیست ولیکن من قسم خدا*

خالعها عن عنقی فی عنقک فقال جدد الله

*دو فرجام که او را از گردن خود دور کردی تو پس گفت خراج کند الله*

انف من بعدك من هذا لا ولكن رسول الله

*از رختی کسی که البیت از این است ولیکن رسول الله*

صلی الله علیه و آله قال فاذا انا قمیت فمن جالفتی

*صمم کرد اندام علم پس برگاه که من بر ختم است کس که خالی گفت کرد*

ضلل و فی روایة انه قال یا ابا الحسن

*که او است و در روایت محققان است گفت یا ابا الحسن*

السیدک الله هل استخلفک رسول الله

*سخن کند ترا الله آیا خلف کرد او ترا رسول الله*

صلی الله علیه وسلم فقال لا ولكن

*صلی الله علیه وسلم پس گفت نه ولیکن*

غفلة ضمنين بذلك على طحله والزبير  
*نقلت ضمنين بابن بر طلمه وزبير*

لنتا لم تقدم باب عثمان الى اخر القصة  
*اي كاشيما نقي ابيهم در دوزخ عثمان تا آخر قصه*

طبري نقل مشهور فبعث علي عبد الله بن عباس  
*طبري بن رشاد علي عبد الله وعباس را*

الى طحله والزبير وهما الصبا عتبا محمد بن  
*طلمه وزبير وان هر دو با هم بنساخته محمد بن*

طحله الى علي فتواعدوا وامتلاك الليالي  
*طورا طرف علي بن وبعده كذا فيهم ابن ش*

على الصلح عدل فلم ينتم العسكرون من العجم  
*بر صلح فردا بن نوح ابيداه هر دو بگو رزم*

فاتوا الورا الى الخلف بنين الفرس فقتلوا حوا  
*بن كفتد از راه بود حلاف در فرقتين در حيا بود*

ان مهرباني الدين ولا يقتلوا جميعا  
*ايته كوزد در ايدن وانا فضل خاتم كود ما هرا*

نقلت



اکثر من الفی رجل و خمس مائة رجل فیهم  
 اکثر از هزار و پانصد مرد نیز که گفتند  
 الی طرف دنیا صنعت فیها قال علی  
 طرف دنیا ضد میزنند و در وقت علی  
 انما یطلب الدنیا لاجل الاقارب فاذا و قفنا  
 جز آن نیست که طلب کنند ما را برای بزرگی اقارب پس بگوید قفنا  
 فی الخرابه فلاحاحه لنا فی الجموعه قال  
 در وقت پس نیست حاجت برای من در جماعت گفت  
 ما لك کنا نظن ان رای طلحه و الزبیر  
 ما لك بود من که آن میکردم آنکه اگر بر منم طلحه را و زبیر را  
 فینا قبح فالان قبح هبنا رای علی قبل  
 در اینجا قبح است پس آنوقت قبح پس در میان اوین علی پس از  
 ان بصرا لهم فاذا اصالحهم اجتمعوا علی قبلنا  
 این مصداق است از آن پس بر کاره صلح خوانند که او اجتمع خوانند که قبل  
 فالصواب ان یرض علی وقت  
 پس صواب است این که ما گفتیم بر علی وقت

وقالوا عند ردا علياً الى اخيه القصده تاريخ

والتقيد عند ردا على تاجر قصه تاريخ طبري

و بنا برهين وصيت در زمان خلفاء ثلثه ساكت ماند و در  
زمانی که طالب خلافت شد طلحه و زبیر و ام المومنین مرکز نزاع خلافت  
از دست او قصه کردند بلکه طلب فتنه عثمان رض از او و تنقید حکم قصه  
در نحو استند زفته زفته سحر قبائل و جبال شد بی قصه و اراده  
طرفین چنانچه کتب سیر و خطب امیر المومنین برین امر گواه اند سلیمان  
لیکن مراد از لفظ فاقه کفران نعمت است خلافت حضرت امیر رضا  
بالاجماع شرط است تصرف در زمین و این معنی در زمان خلفاء  
ثلثه حضرت امیر را تحقق نموده و نهند اور صحبت لفظ است واضح

تقول فلما جاء الليل جاء رجل من اهل البصر

بن برگاه که آید آمد مردی از اهل بصره

يقال له ابوالخیر ما قال لطلحة والزبير عطر

بن مکتوبه در ایام ابوالخیر این کت برای طلحه و زبیر بر صید

نحی الف فارسی فارض علی علی فانه امن

در این باره کوار بن جلد بنم بر علی بن مکتوبه در این

اصح  
صحت

سن

صفا



فتواصروا على القتال واحتالوا اتصال اللبابة  
*بني رضع كودت بر قتل و حيلة با كودت این شب را*  
 مثل الفخ الصبح في لبقاع الحرب كي لما تعرف  
*پیش از دیون صبح در بقیع جنگ کی برگاه بر ما چشم*  
 من فعل ذلك فلما فجر الصبح غدا يوم  
*رزق علی این بی برگاه فجر صبح فردای او روز*  
 الخميس لمضف من جمادی الاخرة قبل  
*پنجمه با نهم در جلوی اذخر من از*  
 ان صر نفع النور ورض عسكو على عجل عسكو  
*اینکه بلند بود نور رگین کرد نگد علی بر سر*  
 طلحة واخذوا في القتل فخر جوا واخذوا  
*جلمه دو گرفتند در قتل بی و آینه دو گرفتند*  
 السلاح فمهموا اصحاب على حتى ردوهم  
*سلاح را بی مهمتر نزد اصحاب علی تا آنکه از کوفه او بی*  
 الى عسكو بهم فوقع عسكو الاسلحة  
*طرف نگذاشتند کسی و او نیز نخواست سلاح را*

سَمَاعُ هَذِهِ الْآيَةِ وَالْعِلْمُ بِاسْتِحْلَافِ اللَّهِ

*سینین ابن آریه و درین باب مختلف اند*

تَعَالَى أَيَاهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَامِلُونَ فِي الْمَعْنَى

*تعالی ایشانرا بپایان کرده چون کامل اند در معنی*

وَمُحَمَّدِينَ الْمَسْتِجَابِ دَارِنْدَ كِرَوَايَاتِ اخْتِطَبَ زَبَدِي هَمَّ از حجابِ اهل

وَضَعْفًا سَبْتِ وَبِضَائِرِ اَزْدِ وَايَاتِ اَوْسَكِرُ وَوَصْنُوعِ وَهَر كَرَفِيضَايِ

اَهْلِ مَسْتِ عَرِيَاتِ اَوْ اِحْتِجَابِ تَمَانِيْدِ وَلِنْدِ اَكْرَاكِرَ اَعْلَمَارِ اَهْلِ مَسْتِ نَامِ اَهْلِ

خَوَارِزْمِ سِرْسِنْدِ كَسِي نَخْوِ اِبْدِ شَاخِطِ وَالزَّامِ دَاوِنِ الْمَسْتِ اَبْرُوِي

رِنْدِي كِه لَنْدَايِ شَبِيْبِيْتِ بَانَ فَصْحَه كِه سَنِي بِرِي دِر رَاه مِيكِنْدِنْتِ

مَارِي بِر سِر رَاه اِدْبِدَانْدِ وَايَامِ اِيَامِ عَاشُوْرَايِنِ سِر فَرْزَوْتِ قَدَرِ

بِر كِشْتِنِ مَارِ نِيَا فِتِ وِيْدِ كِه شَبْعِي حَوَانِ مِيكِنْدَزِدِ فَرِيَادِ رَا اَوْرُو كِه اِي

شَبْعِي حَقِّ عَثْمَانِ رِضَايِنِ مَارِ اَكْبَشِ شَبْعِي فَرِيَادِ رَا اَوْرُو كِه مَسْلَمَانَا

وَاو اَزِيْنِ شَبْعِي حَرْفِ كِه كِه اَم كَسِ رَا حَقِّ كِدَامِ كَسِ دِر كِدَامِ رُو كِه مَسْتَقِي

كِدَامِ جَانُوْرَامِ سِفْرِ مَائِدِ حَدِيْثِ سِتِّمِ رُوَايْتِ كِنْدَه كِه اَنْحَضْرَتِ صَلِي

*عليه وسلم فرمود گفتند انان و علي بن ابي طالب لوري*



من القتال لظن انكما تريدان الصلح فاقتلهم

*از قتال کما که میکنی تخمین شمار دو را در و میکنی صلح را بقبل کتبه از او*

جميعا قالا نحن نعومت ذلك لكنهم مسلمون

*همرا که بگویند قائلان می شناسیم همرا این لکن اول مشران اند*

لا كافرون وهذا علي بن عم النبي صلى الله عليه

*نه کافر و این علی بن عم نبوت صلی الله علیه*

وسلم لا كبرى مستهد في الصلح وترك الحرب الى

*و رسم به شدت در صلح و ترک حرب طرف*

أخر الفصحة انما يجزى سلبا لکن حق تعالی در قران مجید

*آخر فصده مدح طریقی است که مستخر خلافت خلفا زلمتت را نیز در آیه*

استخلاف كافر فرموده و بیان آیه تشریفه را ختم نموده حق تعالی

ومن كفر بعد ذلك فاولئك *قول او تعالی*

*و کسی که کفران کرد بعد این آیه از او*

ای ومن انكر خلافة الخلفاء *روایان از خاستگان اند*

بعد ذلك ای بعد *ای کسی که انکار کرد خلافت خلفا*

*بعد این ای بعد*

من

غاليا كذا ابا وضاعا وكان اكثر ما يضع في

*غالي درو عكس ووضاع و بود اكثر از آنچه كه وضع ميگردد*

قلح الصحابة وسبهم نقل عاص في فردوس

*قلح صحابه و موكول اوشان در فردوس*

الاخبار عن ابي عباس عن رسول الله <sup>صلى</sup>

*الاخبار از ابي عباس از رسول الله صلى الله عليه و آله*

انه قال ان الله عمى و حل خلقى من نوره

*مخفی بنام است كه گفت بحق الله تا غر و حل پيدا كرد مرا از نور خود*

و خلق ابا بكر من نوره و خلق عمر من نور ابي بكر

*و پيدا كرد ابا بكر را از نور خود و پيدا كرد عمر را از نور ابي بكر*

و خلق المؤمنين كلهم من نور عمر رضی الله

*و پيدا كرد مؤمنين همه را از نور عمر رضی الله عنه*

عنه عيسى النبيين والمرسلين صلوات الله

*از او عيسى النبيين والمرسلين صلوات الله*

عليهم اجمعين التحقيقات خواجه بابا سنان و تقدير

*قائم اجمين*

عنا

سن



بين يدي الله قبل ان يخلق آدم باربعة

*دوستانى است* *پيش از اينکه پدراود آدم* *بجماوده*

عشر الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلك

*هزار سال* *پس برگاه سزاگرد الله آدم را تقسيم کرد اين*

النور من جزئين فجعل انا وجرى على من ابي طالب

*نور را دو جز* *پس بگذاشت و يك جز على بن ابي طالب*

واين حديث باجماع الهيت موضوع است وفي استناده

*دور استناد او*

محمد بن خلف المروزي

قال يحيى بن معين

*محمد بن خلف* *المرزوي*

هو كذاب وقال الدارقطني

*كففت يحيى بن معين*

متروك الخيافه

*او درو و كذوبت* *تر كفت دارقطني*

احد في كذبه ويروي

*او متروك است* *ز احمدان*

من خطي ياق

*كسى در دروغ گو* *در روايت كرد*

اخروفيه جمع بن احمد

*از راه*

وكان رافضيا

*دوم* *دور* *محمد بن احمد*

*دو* *رافضى*

الی صلب الخطاب و نقل عثمان الی صلب عثمان

*مرفیث سرخاب و نقل کرده عثمان مرفیث عثمان*

و نقل علیاً الی صلب ابی طالب و سوره این روایت

*و نقل کرده علی مرفیث ابی طالب حدیث دیگر میست*

که مشهور است الا و اح جنود محمد ما نعارف

*منها روح ناکزبت سگها آن کلمه که شناخت*

اتلف و ما آتنا که منها اختلاف و بعد

*از آنها اللتیا ملائکه و اگر انکار کرده اند اختلاف کرده و نیز*

*ایچین* و اللتی دلالت بر مدعا دارد زیرا که ترک حضرت

حضرت امیر *و ایچین* در نور نبوی مسلم و موجب امامت او بلا فصل

نمیشود و ملازمت درین امر هر دو بیان با هم کرده بوجهی که عیانست بر آن

نشیند و دونه خط القاد و در قرابت حضرت امیر با جناب

بختی نیست اما کلام درینست که این قرب موجب امامت بلا فصل

یانی و اگر مجرد قرب نسب موجب تقدم در امامت نمیشد حضرت عباس

اولی سید ما است و خلافت لکنه عمده و ضوابطه

*بر آنست بود او عمده و مانند در او*

و السلام



فرض صحیح معارضت بر روایتی دیگر که ازین روایت فی الجمله  
بترتیب و در اسناد او ستمین با کذب والوضع واقع شده اند  
ومما نادوی الشاکفی باسناده الی النبی

*روایت آنچه که روایت کرد شاکفی باسناد خود طریقی*  
صلی الله علیه وسلم لانه قال کنت انا و ابوک

*صلی الله علیه وسلم*  
وعمر و عثمان و علی بین یدی الله قبل

*و عمر و عثمان و علی در میان دستهای الله پیش از*  
ان یخلق آدم با لفظ عام فلما خلق اسکتنا طمرا

*آنکه سیر نمود آدم . بعد از ارسال سیر پناه که سیر کرد ساکن نزد ایشان بود*  
ولم نزل منسقل فی الاصلاب الطاهره

*و همه منسقل منیدم در پشت های طاهره*  
حتی نقلنی الله تعالی الی صلب عبد الله

*تا که نقل کرد خدا الله تعالی*  
ونقل آبا بکر الی صلب ابی تحافه و نقل عمرا  
*و نقل کرد آبا بکر طرف پشت ابی تحافه و نقل کرد عمر*

روایت عمر بن الخطاب رضوان الله علیه

روایت عمر بن الخطاب *تحقق می صلی الله علیه وسلم*

وسلم قال یوم خیبر لا عین الرایه فی حدای

*وسلم فرمود روز خیبر هر آنکه عطا خواهم کرد علم صحیح*

رجلا یحب الله ورسوله و یحب الله ورسوله

*مردی را که دوست دارد الله را و رسول او را و دوست میدارد او را و الله و رسول او*

یفتح الله علی یدیه و این حدیث بسیار صحیح و قوی

*نسخ خواهد کرد الله بر دست های او* الروایت د اهل سنت

از اعلی الراس العین نهند و در کتب خود برای رفع مقال

نواصب و خوارج بکار بریند لیکن مدعی شیعه ازین حاصل

نیشور زیرا که در میان محبت خدا و رسول و محبوبیت مردم در میان

امامت ملافصل ملازمی نیست و تیز انبات این دو صفت برای

سختی کلامی نفسی آن دو از دیگران نمیکند کیف و قافال

*بگوید تحقیق گفت*

الله تعالی فی حق ابی بکر

و در فقا ئه جهم *در حق ابی بکر* و در فقای او دوست می آید

مجموعه



والعم اوقب من ابن العم عرفا وشرعا و اگر گویند عباس را  
 درم نزدیک تر است از پسر عم عرفا و از جهت مجرم ماندن از نور انبیا  
 امانت حاصل شد زیرا که نور عبدالمطلب منقسم شد در عبدالمطلب و ابوطالب  
 و کبرسران او را نصیبی رسید گوئیم اگر چه در تقدم در امانت بر قوت و کثرت  
 نوزب پس حسین اولی و احق باشند با امانت از حضرت امیر بر دو جهت  
 قوت و کثرت نقل شد و اگر گویند که حسین بعد از وفات رسول صغیر  
 بوده و امانت را بلوغ شرط است گوئیم نزد امامیه شرط نیست زیرا که امام  
 محمد تقی نیز بعد از وفات امام علیه صغیر السن بودند و صاحب الزمان  
 نیز بعد از فوت پدر خود دو ساله بود ۱۲۰ صفا **صفا** اما وقت پس از آنجهت  
 که جبن انقسام نور واقع شد و حصه بنی مبرک صلی الله علیه وسلم رسید  
 از میان **صفا** اشعاب حسین هم شد بخلاف حضرت امیر که در اصل نور  
 شریک بودند در حصه بنی مبرک و بر روشن است که حصه بنی مبرک صلی الله علیه  
 وسلم از نور اقوی است از حصه عمراء و اما کثرت پس از آنجهت  
 که حسین جامع بود در میان نور مصطفوی و نور مصفوی  
 و الاثنان اکثر من الواحد قطعاً حدیث کفهم

در زیاده است از یک مطلق

ولما سئل من أحب الناس إليك قال عائلته قبل و  
*ببره و هو اول من كرمه كرمك دوست ترين او همان طرف تو كرمت عائلته گفته شده*  
 من الرجال قال ابوها واكر شيك لو نيه كرمب و محبوب بودن خدا  
*و كرمت از مردان گفت ببرا او* و رسول در ويران هم يافته شده پس تخصيص  
 حضرت امير نماز و لا بد در جمعا تخصيص مي بايد كرم تخصيص اعتبار مجموع صفات  
 يعني با ملاحظه لفتح الله على يديك و چون فتح قلوه بر دست حضرت امير و علم  
 الهي مقدر بود *گفت و الله بر دست او* مجموع صفات من حيث المجموع مخصوص  
 حضرت امير شده كوز ادي فراوي در ويران هم يافته شود و در ويران صفت كه در ويران  
 تيز تر مشترك بود و درين تمام گفته دارد پس عيق و آن آنت كه اين الله يوئل  
 هذا الدين يا الرجل الفاجح حديث صحيح است *كحقيق الله هو جوازه*  
*این دين را ببرد فاجحه* نقل شده نزد اماميه نيز جاي نيز قاضي  
 سوزنده در و سما عن در دفعه شك اهل است بايه من بيدي منكم و  
 سهتد عون الي قوم اولي باس شديد كمي كه از او ميكند از ما  
 غفور طلبه و جوازه طرف قوم خوف است *ذكره كرمه ۱۲۰ نقل شده*  
 حديث صحيح است پس ذكره نيز فتح بر دست حضرت امير بيان ميگردد و در فضيلت

و سبب



و یحیونه و قال فی حق اهل بدس ان الله

*دوست میدارد و گفت در حق اهل بدس تحقیق است*

حجب الذین یقاتلون فی سبیلہ صفًا

*دوست میدارد آن کسانی را که مقاتله میکنند در راه او صف هستند*

کالضم بنیان من صلو ص و لا اشک ان

*کویا که از آن بنیاد میگویند و از بزرگی آن تحقیق است*

من حیبه حیبه رسوله و من حجب الله

*کسی که دوست دارد او را و دوست دارد او را و کسی که دوست دارد او را*

المؤمنین حجیب رسوله و قال فی ثمان اهل

*سزشتن دوست خواهد داشت رسول او گفت در شان اهل*

مسجد قبا فیه رجال الحیون ان یتطهروا

*مسجد قبا در وقت مردان دوست میدارد آنکه ظاهر باشند*

والله یحب المطهرین و قال التبی صلی

*و الله دوست میدارد پاکانی را و گفت نبی صلی الله*

علیه وسلم لمعاذیا معاذا انی احد و قیل

*علیه وسلم برای معاذا آن معاذا که من تنها دوست میدارد آنرا گفت*

ان یجمع اصحابه علی محبتہ علی الی اخرها سبق و در حق عمر  
*امکن جمع کنی محمد بن عمر بر محبت علی تا آخر آنچه که گزشت لفظ بعدی*  
بیز افزوده اند که بوی از صحبت امام است او با صحبت امامت کسی که او را عمر امام اند  
از ان شنبه پیشتر و مذہب اہل سنت است کہ کسی غیر نبی معصوم دانند الا بقرائن  
شعبه این حدیث اول و علی است بر عصمت عمر چون شنبه درین مقام مشک  
بر روایات اہل سنت و الزام انبیان منظور دارند لابد جمیع روایات انبیان را  
قبول باید کرد و بعضی از اخبار اہل سنت در تعارضه شیعہ بحیث ادراغی است  
مشکونہ اند بر عصمت خلافت ابوبکر و عمر لان علیا کان معہم  
حیث با یعیہم و تابعہم *او که در هر بر آینه تحقیق علی بود براه او شان*  
*جایگزین است که او شان را از تابع بود* و صلی معہم فی الجمع و الجماع  
و نصیحتہم فی امور متعلقہ *و تا که براه او شان در جمع و جماعت*  
*و نصیحت میکرد او شان در امور که تعلق بریاست تمام پس قیاس مساوات*  
درست میشود کہ الحق مع علی و علی مع *برایت او شان* ای بر او عمر و متقدمه حسنیہ  
کہ در صحبت نیتہم درین قیاس میشود صادق است لان تقارن المقارن بقارن  
و فی تحقیقت این است لال غایت متن مذکور است کہ قابل آن در مقام ظرافت



و بزرگی حضرت امر نمیشد لهذا تقدیم این صفات تیر در نمود جواب دیگر آنکه  
 آنکه در کلام عرب بگفته در کلام جمیع طوائف جنبه تمهید کنند بخبر حق و مقصود و اعاده  
 باشد بخانه لفظ در این حدیث و مانند آنکه گویند زید مرد عاقل است حال آنکه  
 اثبات رجولیت برای او مقصود نیست اثبات عاقلیت است فقط پس در اینجا هم  
 مقصود باخصیص مضمون نفع اسم علی بدست و رجلا و بحمد الله و رسوله و بحمد  
 در سوره محض تمهید است **حدیث دهم** **رحم الله علیا اللهم ادر الحق**  
**معده حیت داسما** **رحم کند علی را** **بار خدا یا ادر الحق**  
**مراه او چنانکه دار** این حدیث را نیز اهل سنت علی الراسین و العین  
 قبول دارند لیکن باید عاقل شیعه که امامت بلافضل است مسامی ندارد در حق عمار  
 بن یاسر نیز آمده الحق مع عمار حیت دار و در حق عمر نیز صحیح بگفته مشهور شده الحق  
 بعدی مع عمر حیت کان بگفته در حدیث عمر اخبار است ملازمت حق با عمر و در حدیث  
 حضرت امیر دعاست ما دراهم همراه او و در اخبار دو عاقل است غیر حنفی  
 خصوصا بطریق زرار و او شیعه که استجابت و عمار نبی را لازم نمیدانند دومی  
 ابن بابویه القمی ان النبی صلی الله علیه و سلم **روایت کرد**  
**این با بویه منی** **تخصیص نبی صلی الله علیه و سلم** **دعای دله**  
**و عمار را**

من الاسلام مكان النظام من الخزي مجمعه

*از اسلام و مكان نظام از شمار جمعه كند او را*

وليصمد فان انقطع النظام تفرق وذهب تعلم

*و ضم كند او را پس اگر قطع شود نظام استغرق شود و فروز بازند*

يجمع ابداء والعرب وان كانوا قليلا فهم كثيرون

*جمع شود كافي و عرب و اگر باشند قليل پس اولاد زياده*

بالسلام عزيزون بالاجتماع فكن قريبا واستند

*با سلام عزيزتر با اجتماع پس بيش قريب استند*

الرحا بالعرب كصاحبهم وذاك نار الحرب وذاك

*عرب و اصل العرب قريب تو آنست جنگ و اگر تو*

ان شخصت من هذه الارض انتقصت عليك

*و جزو تو از اين زمين است نقصش خواهد كرد بر تو*

العرب من اطرافها واقطارها حتى يكون ما تدع

*عرب از اطرافها و اقطار او تا اينكه باشد آن جزو كند مسيله*

وسراةك من العورات اهم ما بين يدك وان

*و پاره اي تو از عورات اهم است آن نزد تو در زمان بيستانت و كجاست*

الحاج



مذکور کرده باشد زیرا که موافق روایت شیخ در نهج البلاغه است که نزد ایشان  
 اصح الکتاب متنوا از سب ثابت است که چون عمر بن الخطاب برای دفع  
 فتنه نهادند حواست که خود حرکت نمایند و صحابه در مسوره این کار مختلف  
 شدند بعضی خود نیز کردند و بعضی نماندند عمر بن الخطاب با این مسوره نمود  
 ایسر و نمود که ات هذ الاصل لم یکن نصره ولا خذلانه  
*تحقیق این امر نبود نفی او در کلمه ای او*

بلکنه ولا بقله و هو دین الله الذی اظهره جمیع  
 کثرت و زلفت او و بن اعدای الخطاب کرده او را و گفتند

الذی اغرهم حتی بلغ ما یبلغ و طلع حین ما طلع  
 آنکه غرت را دور آید تا آنکه رسیده باشد آنچه بر کوه رسیده و طلع که چنانچه در خبر کوه طلع کرد

و نحن علی موعود من الله و الله منجز و عدا و بنا صا  
 و با برید و ایم از اسیر و الله عادی خواهد بود و عده و عدا و عدا خواهد بود

حبک قال الله تعالی و عد الله الذین امنوا  
 لکن عدا کتف الله و عده کرده است الله آنکه آن را که ایمان آورده است

منکم و عملوا الصالحات الی قوله امنا و مکان القیم  
 از شما و عمل صالح کرده از طرف قول امنا و مکان القیم

حين استتارها في غمها والروصته تسي الى

*وقت مشوره او در غم او دم*  
هذا العدو وبنفسك فتكسر وتنبك لانك المسلمين

*من بعدو بغير حزم*  
كانفه دون اقصى بلادهم وليس بعدك مرجع

*جاي پناه قريب نهايت وويت اونا ونيته بعد ترمج*  
يرجعون اليه فارسل اليهم رجلا محبا واحضرمعه

*كرايم كنه طرف او پس بوقت طرف اونا مرد مجرب و حاضر كن كرايه*  
البلاغة والنصيحة فان اظلم الله فذلك ما

*بدايت و بيقينت پس از ظاهر كرايه او را اندلس پايه*  
تجد وان تكن الاخرى كنت ردع الناس ومثابه

*جهد كنه او را با بد اخبر خواهي بود آيز آدمي و مشايخ*  
المسلمين و طرفه است كشيوا ينقسم روايات را كه در اصح الكتاب

*براي سلفين*  
بتواتر نزو الشيان رسیده دیده و شينده تا دیده و تا  
شينه مي انكارند و روايات موصوعه اقراميه جدي از كنه امين كان محام

كانفه و كيف  
صبي ناه

رسالت



الاعاجم ان ينظروا اليك غذا يقربون هذا  
 عجمان ايند بر بيند طرف تو صحیح خواهيد گفت که اين  
 اصل العرب فاذا قطعتموه استرحم فيكون  
 اصل عرب است اين را قطع کرده و او را راحت خوايد کرد و شما را  
 ذلك اشهد كلهم عليك وجمعهم فيك كذا  
 اين است بر بهي سکن آنون بر تو و طبع فرمايد و او را در تو جين  
 ذكره الرضى في فتح البلاغ پس صريح معلوم شد که حضرت امير  
 در کرده او را رضى در نهج البلاغه از ته دل ناصر و معين و واضح است  
 عمر بن الخطاب بود و اگر سعاده سعد نفاقى فيما بين سيود از من بهتر و قبي خود  
 که عمر بن الخطاب را مستوره رفتن بسوى عجم مباد و چون او را لشکر ياشن  
 در جنگ مى اوختند يا شکست بر اينها مى افتاد در حجاز که در السلطنت  
 اسلام بود مستصرف ميشد و مردم با چار شده اتباع او ميگردند و تتر معلوم  
 که حضرت امير خود را در زمره ابوبکر و عمر داخل ميدانست از اينجا سقيف که  
 و سخن على موعود من الله و تتر در نهج البلاغه نه که دست  
 و ما على موعودم از الله که حضرت امير عمر بن الخطاب را

حق همرا و در بنابر بان عظمی هوائی اصول شیعه قیام است که عهد کرد  
حق **عزت** همین بود زیرا که اگر امامت حق حضرت مرتضی میبود و حضرت  
اورا وصیت بترک مبارعت میکرد با شیخین با وجود کثرت اعران و انصار  
که ازین روایت صحیح مستفاد میشود لازم می آید که پیغمبر وصیت کرده باشد  
حضرت امیر سبطیل امیر الهی و محمود داشته باشد امت را از لطف و وصیت  
کرده باشد حضرت امیر را اتباع اهل باطن معاذ الله من ذلك

قال الله تعالى يا ايها النبي **بنا و میجویم الله را ازین**  
حرض المؤمنین علی القتال

در زمانی که یک سنان و ده کافز باسیم **نزد کن مؤمنین را بر قتال**  
تقابل میشدند جناب پیغمبر باین تاکیدت تکلیف جماد میداد و در زمانی که  
دین تمام شده و انعام نعمت متحقق گشت همچو شیر خدا را از زمین و خوف بزرگ  
تسلیم احکام و تکریم نشسته و فساد و تحریف کتاب الله و تبدل دین نماید  
حاشا و کلاشان عزت و رسالت کمال منافعات دارد با این وصیت  
توله تعالی ای ایا صی که یا لایضی بعد اذ انتم مسلمون  
تول او تعالی **ایا هم سینه مبارک بکفر** الله که شاه باشد سمانان



و ساقفت قبا میں می نمایند با این روایات صحیح را دیده دست و پا کم  
 میکند گاهی میگویند که اینهمه متابعت و متابعت اجتناب باستخین محض  
 بنا بر قلت اعوان و انصار بود باز خود ملزم میشوند بر روایات ثقات خود که صحیح  
 دلالت بر قوت و علیہ حضرت امیر و کثرت اعوان و انصار از میکند حدیث  
 این روایت دوی ابان بن ابی عیاش عن سلیم بن قیس  
 روایت کرد ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس

الهلالی وغیره عن عیبه ان عمر قال العلی و الله  
 چالی وغیره از عزان مخصوص گرفت رای علی <sup>نعم خدا</sup>

لان لم تسایع ابابکر لقتلک قال له علی و لا  
 بر اندازد نسبت خوی کرد تا با بکر را راستی نقل خوام کرد و گفت رای او علی اگر میشود عهد

عهداً الی حلیلی لست اخواته لعلمت ایتنا صغفه  
 عهد او طرف من و دست من میشود من برادر او بر این عهد است که امر من صغفه

ناصرًا و اقل عدد الس این روایت صحیح دلالت میکند که مسکوت  
 از روی بود رای بود <sup>بسیار</sup> حضرت امیر بنا بر چیزی بود که از جناب میفرماید

شنده بود و مو ان الخلافه حتی الی بکر یا افضل ثم  
 روایت است که خلافت <sup>من الی بکر یا افضل</sup> بعد

في صلاح عباده المتعجلين اولئك ليسا عنون

*در معنی صدگان تشای کشدای اگر و یا فی کشتای میکند*

في الخيرات وهم لها سابقون ولهذا مثل مشهور است

*در غیرت و روشن برای آن سقت کشد کالی در کار خیر حاجت پیشگاه*

و امام را که منصب برایت خلق و ارشاد مکرر است چگونگی جایز مانده

که از درین تالی واجبات کثیره فوت میشود و نیز تالی را هم حدیث است بیست و پنج

سال کسی در تالی نمیکند از آنرا گویند که تالی حضرت مرتضی با بر البری بود پس

ترک واجبات لازم سایه گویم پس معلوم شد که امامت حضرت امیر و زمان وقت

مستحق نبود و الا لقب امام و او را امر کردن تالی و ترک ادای لوازم امامت

بایم مناقضت دارد و در آن میماند که شخصی را با دشمنه قاضی کند و بگوید که تالی است

بچ سال بر کز اطمان قضا خود کن و بی قضیه را کعبه خود آمد نه در کز میان و در کس

تکم کن صرح و کالات دارد بر آنکه ما لبقول و عدّه قضاست بنزد قاضی نگردیده است

بعد بیست و پنج سال قاضی خواهد کرد و اگر حاکم بر ظاهر مایم مناقض صرح و تقویت

عرض که از لفظ قاضی لازم خواهد آمد و آن عین سفاکت است قاضی آن بگوید

بنت تعالی الله عن ذلك علوا كبيرا و نیز چون حضرت امام



و کاهی میگوید که این ترک نماز عبت و اظهار موافقت و منا صحت  
 حضرت امیر با خلفا تلمذ محض بنا بر اتمه بود بافعال الهی که تائی و ترک  
 عجلت است و این توجیه را ابن طائوس سبط ابو جعفر طوسی استخرج کرده  
 و دیگران بغایت بسزیده اند و طرفه توجیهی است که نروین ندارد  
 زیرا که اتمه بافعال الهی واجب بلکه جایز هم نیست امثال او امر الهی  
 در کار است الله تعالی در بعض اوقات کافر از انصرت میدهد مسلمان  
 صالح را می مراند و حکمیس انصرت کافر و قتل مسلمان جایز نیست نشان  
 بندگی همین است که فرمان خداوند خود را قبول نماید و موافق آن کار کند نه آن که  
 اتمه بافعال مالک خود نماید که در علاقه بندگی و خاوندگی دنیا که سر اسیر  
 مجاز در مجاز است نیز ایمیعی محبوب مطعون است چه جایی علاقه بندگی و خاوندگی  
 حقیقی و آنچه گفته است که تائی و ترک عجلت محبوب است پس در امور غیر محبوب  
 زیرا که رسولان خود را و عباد خود خود را خاوندان ایشان هر گاه بتخیل امر فرماید  
 و ایشان تائی نمایند صحیح و انحصار بر خود دیگرند قوله تعالی  
 وان منکم من لیطعن  
 و بعض از شما را بی خبر بماند و در کتب  
 و قول او تعالی است





از جانب خداستاتی نامور شد و اطهار و عوامی ماست کرده بگلفین در رگشتن او  
 معذوره خواهند بود و اگر بنا بر حفظ دین و دنیای خود و کار و ابوی مهمات خود  
 درین مدت دیگر بر انصاف مایند محل عتاب و عقاب نخواهند بود **اداکر الله**  
**نفسا الا و سمعها** حدیث یازدهم روایت ابو سعید خدری **تکلیف الله**

**نقی را که نقد طاعت** **ان التبی صلی الله علیه وسلم**

**قال لعلی انک** **نقی بی صلی الله علیه وسلم**

**کفت رای علی تحقیق** **تقابل علی تاویل القران** **کما فالت**

**علی تنزیله** **تویحان کسوی** **بر تاویل قران** **نخاسته تاویل کرمش**

**بر زود آمدن او** **داین خبر ما بد جا مساس** **مبارزه** **زیرا که مفاد حدیث است**

**که تو در وقتی از او فایز تاویل قران** **تصال** **خواهی کرد** **همین است** **پس**

**اینست** **که حضرت امیر در مقامات خود** **در حق بود** **و مصیبت** **و محال** **فان**

**او بر غیر حق و غلطی او** **درین حدیث** **بگام** **و جود** **دلالت** **ست** **بر آنکه** **حضرت**

**امیرانام** **ملا فضل** **ست** **زیرا که** **ملازمی** **نیت** **در** **مفاد** **تاویل** **قران** **و دور**

**است** **ملا فضل** **برای** **تو** **جس** **الوجه** **سین** **حدیث** **را** **در** **مفاد** **تاویل** **است**

**آوردن** **کمال** **مادانی** **ست** **ملکه** **اگر** **این** **حدیث** **را** **دلیل** **بر** **توبه** **است**

فان لم يكن مني سنة ما صنية فما قال اصحابي

*پس اگر نباشد از من سنت تلاوت پس چه میگوید اصحاب من*

ان اصحابي بمنزلة النجوم في السماء قائما اخذتم به الهدى

*نقش اصحاب من منزله ستاره نام در آسمان قائم بگیرد شما به هدایت خواهید رسید*

واختلاف اصحابي لكم رحمة اخرجتكم البهيمى

*و اختلاف اصحاب من برای شما رحمت است از آنکه در راه راهم می*

لسبغك في المدخل عن عباس فان قلت اجتهد

*سبغ خود در داخل از عباس پس اگر کوشش اجتهاد*

بعض الصحابة خطاء تبين فكيف وعد الهداية في

*بعض صحابه خطا بود تبیین پس چگونه وعده هدایت در*

اتباعهم جميعا قلنا محل اتباعهم ما كان غير منصوص

*تبعیت ایشان جمیع کلام محل اتباع ایشان نباشد غیر منصوص*

في الكتاب والسنة ولا شبهة ان تنقض الخطاء

*در کتاب و سنت و در شبهه نیست تحقیق بر نفس خطا*

انما يكون في المنصوصات وهي ليست محلا لانتها

*جرات که باشد در منصوصات و این نیست محل انتها*

والحاصل



اعظم من الاخر كتاب الله وعترتي نقل عليه

*برکت است از دومی کتاب خدا و عترت من*

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقتدوا

*گفت رسول الله صلى الله عليه وسلم اقتدائید*

بالذين من بعدي ابي بكر وعمر فانهما حبل الله

*بآن که بکشید بعد من ابي بكر و عمر پس آن دو راس هستند*

الامم و من تمسك بهما فقد تمسك بالحرمة

*و راز کلمه تمسك بآن دو راس شخص تمسك كوه حرمه*

الوفاقى لا انفصام لها اخرج به الطبراني عن ابي الدرداء

*الوفاقى لا انفصام لها بر او رواه الطبراني از ابي درداد*

وله طرق اخرى وقال رسول الله صلعم هما اوليتي

*و در ايات اراده هم و گفت رسول الله صلعم هما اوليتي*

من كتاب الله فالعمل به لا حد له احد في حركته

*از كتاب الله پس عمل بآن باو نه حد است براي كمي و زياد كردن او*

فان لم يكن في كتاب الله فليس بدينه مني ما صنية

*پس اگر نه باشد در كتاب الله پس بدينه مني ما صنية*

التمسك بالنقيضين في الواقع لا اختلاف العدة  
*مك* *در نقیض* *در واقع* *برای حذف عزت*

في ما بينهم في اصول الدين كما امر مفصلا وعلى  
*در این حرکت معانی اول است* *در اصول دین* *چنانکه گذشت* *مفضل* *در*

التأني بلغوا الكلام لان التمسك بما اجمع عليه  
*دوم* *مرسد کلام* *برای تحقیق* *میزان* *باین* *چیز* *بنا* *بر* *الم*

كلهم لان عمده فوقة ولا الجدي لققا اذا  
*بجهت این بر آنست تحقیق از او فواید است* *و بنا بر تمیز نفع* *بهرگاه که برای*

في المسائل الخلافية وعلى الثالث يلزم أصوات  
*در مسائل خلافت* *و بر سومی* *لازم شود راستی*

الطرفين المتخالفين. ويلزم على الامامية تصورات  
*مخالفین* *متخالفین* *و لازم شود بر امامیه* *راستی*

الزبدية والكيسانية وبالعكس على الرابع يلزم  
*زیدیه* *و کبسانیه* *و بالعکس* *در چهارم* *لازم شود*

التجهيل والتلبس في التبليغ اذ البعض المراد  
*جهالت* *و کرا* *در رسانیدن* *بهرگاه بر بعضی مراد*



و الحاصل ان اتباعهم دليل الهداية ماله  
 و الحاصل انهم اتباع اوشان و نقل جابيت <sup>المنيت</sup>  
 يظهر خطابهم لمتقضي الكتاب والسنة  
 ظاهر خطاب اوشان <sup>رأى مقتضى كتاب</sup> و سنت  
 فلا اشكال اصلا <sup>اشرح اوشان و نقل منه</sup> الحاصل  
 من نيت اشكال اصلا <sup>شرح اوشان</sup> الحاصل  
 ان المراد بالعتق اصحاب جميع اهل بيت المسكن  
<sup>نفي مراد بعتق</sup> <sup>يكن بمه ابيت</sup> <sup>ان ساكن اوشان</sup> علي  
 او جمع بني هاشم او جميع اولاد فاطمة و  
<sup>بتمام بني هاشم</sup> <sup>باي جمع اولاد فاطمة</sup> <sup>و علي</sup>  
 كل تقديرا فالتمسك ما موديه اما لكل منهم  
<sup>بم تقدير</sup> <sup>بمن سمع</sup> <sup>ما موديه</sup> <sup>يكن رأي بمه اوشان</sup>  
 اولئك لهم او البعض المنتم اذنا البعض المعين  
<sup>يا براي بمه اوشان</sup> <sup>يا بعض اوشان</sup> <sup>بركاه بعض معين</sup>  
 و اشقوق كلها باطلة اما الا اول فلانه يستلزم  
<sup>و من ياي بمه او</sup> <sup>باطل</sup> <sup>ممكن اول</sup> <sup>بمن ياي بمه اوشان</sup>

بصرا

بعض العلماء ابراهيم علي بن يحيى بن كاحه وانما انه كل امرئ  
*بعض عل* رحم كروي بر کسی که حرام کرده باشد او و الله اعلم بالصواب

منسبته وان بعدد نومد مارد و او علی بن ابراهیم و تفسیر  
*بیت نور* و او بنی شاد و در است آن جز که در وقت که او را علی بن ابراهیم و تفسیر

قوله تعالى قبل عسیة ان تولیتهم ان تفسدوا فی الارض  
*قول او* گفته شده تا بیکر کشا ایند و وقتی گفته شد ای کفر آینه از زمین

و تطعوا امر حاکم آنها نزلت فی بنی امیه و ما صدقوا  
*و قلی* گفته شد امر حاکم خدا گفتن این نازل شد است در بنی امیه و بخیر نیت شد

منهم بالنسبة الی ائمتهم اهل البیت علیهم السلام  
*از ایشان* نسبت طرف امه البیت علیهم السلام

عنفتاح تن و نیز در حدیث صحیح وارد است خدا و اشطر دینکم  
*عالم* ب عن هذه الحیراء *بیرید حصه دن عذرا*

و اشارت به بجهت فرمود از این حمیرا و اهتدوا بهدی عمار  
*و اهدا* بکنند بهدایت عمار

و تمسکوا بهجد ابن ام عبد و سر ضنیتکم ما رضی لكم  
*و تمسک* بفرمود بهجد ابن ام عبد *در اضنیتم را می گماند که از هر که را می گماند*



غير هذا كغيره في الكلام فيقضي على التزاع

*غير هذا كغيره در كلام پس يقضي مؤذون نزل*

في نفسه كما هو الواقع *الارشاد* و این حدیث هم

*در نفوذ خود چنانکه در واقع است* بدستور احادیث سابقه

باید عامسا مسمی ندارد زیرا که لازم نیست که متمسک بصاحب زعامت

کبری باشند سلما لیکن این حدیث هم صحیح است علیکم بسنتی

و سنة الخلفاء الراشدين *برسنت است*

*و سنت خلفاء راشدين* المهديين من بعدی

تمسكوا بها و عضو اعلمها *که بابت گفته اند از بعدین*

*متمسک بر اینها و عضو بر این* بالمو اجد سلما لیکن عزت

در لغت عرب یعنی اقارب است پس اگر *مندان پیشین* دلالت بر امامت کند

لازم آید که جمیع اقارب آنحضرت اتمه باشند واجب الاطاعت علی الخصوص

شمل عبد الله بن عباس و محمد بن الحنفیه و زید بن علی و حسن بن علی و اسماعیل

بن جعفر الصادق و ائمه الاثنی عشر *نقل است* قال الشیخ

بها و الذین عاملی فی الجبل الملتین قصه *گفت شیخ*

*بها و الذین عاملی در جبل الملتین قصه*

ست

سوره

مقبولا <sup>۱۱</sup> اشع مواقف <sup>۱۲</sup> واکراین حدیث را املت عترت نماید  
 مقبول حدیث مروی از حضرت امیر که نزد شیعه متواتر است <sup>۱۳</sup> **اما** الشوری  
 للمهاجرین و الا انصار چگونه درست شود <sup>۱۴</sup> **جواب** است که نه  
 برای مهاجرین و انصاریت <sup>۱۵</sup> و بین قسم حدیث مثل اهل بیتی  
 فیکه مثل سفینه نوح من رکتها <sup>۱۶</sup> **مثال** اهل بیت  
 در <sup>۱۷</sup> **مثال** کشتی نوح است کسی که از شناور است و هر کس که از آن  
 غرق و لالت نمیکند مگر بر آنکه فلاح و هدایت مروط <sup>۱۸</sup> **و** کسی که تلف کرده اند  
 غرق کرده بر بستی ایشان و مروط با اتباع ایشان است و خلف از دست  
 ایشان و اتباع ایشان موجب بلاء و این معنی بقض الله تعالی محض نصیب  
 اهل بیت است و پس از جمیع فرق اسلامیه و خاص است بپدر اهل بیت  
 لایو جاد فی غیرهم زیرا که انسان متمسک از کجیل و داد جمیع  
 یافتن <sup>۱۹</sup> **در** <sup>۲۰</sup> **در** <sup>۲۱</sup> **در** <sup>۲۲</sup> **در** <sup>۲۳</sup> **در** <sup>۲۴</sup> **در** <sup>۲۵</sup> **در** <sup>۲۶</sup> **در** <sup>۲۷</sup> **در** <sup>۲۸</sup> **در** <sup>۲۹</sup> **در** <sup>۳۰</sup> **در** <sup>۳۱</sup> **در** <sup>۳۲</sup> **در** <sup>۳۳</sup> **در** <sup>۳۴</sup> **در** <sup>۳۵</sup> **در** <sup>۳۶</sup> **در** <sup>۳۷</sup> **در** <sup>۳۸</sup> **در** <sup>۳۹</sup> **در** <sup>۴۰</sup> **در** <sup>۴۱</sup> **در** <sup>۴۲</sup> **در** <sup>۴۳</sup> **در** <sup>۴۴</sup> **در** <sup>۴۵</sup> **در** <sup>۴۶</sup> **در** <sup>۴۷</sup> **در** <sup>۴۸</sup> **در** <sup>۴۹</sup> **در** <sup>۵۰</sup> **در** <sup>۵۱</sup> **در** <sup>۵۲</sup> **در** <sup>۵۳</sup> **در** <sup>۵۴</sup> **در** <sup>۵۵</sup> **در** <sup>۵۶</sup> **در** <sup>۵۷</sup> **در** <sup>۵۸</sup> **در** <sup>۵۹</sup> **در** <sup>۶۰</sup> **در** <sup>۶۱</sup> **در** <sup>۶۲</sup> **در** <sup>۶۳</sup> **در** <sup>۶۴</sup> **در** <sup>۶۵</sup> **در** <sup>۶۶</sup> **در** <sup>۶۷</sup> **در** <sup>۶۸</sup> **در** <sup>۶۹</sup> **در** <sup>۷۰</sup> **در** <sup>۷۱</sup> **در** <sup>۷۲</sup> **در** <sup>۷۳</sup> **در** <sup>۷۴</sup> **در** <sup>۷۵</sup> **در** <sup>۷۶</sup> **در** <sup>۷۷</sup> **در** <sup>۷۸</sup> **در** <sup>۷۹</sup> **در** <sup>۸۰</sup> **در** <sup>۸۱</sup> **در** <sup>۸۲</sup> **در** <sup>۸۳</sup> **در** <sup>۸۴</sup> **در** <sup>۸۵</sup> **در** <sup>۸۶</sup> **در** <sup>۸۷</sup> **در** <sup>۸۸</sup> **در** <sup>۸۹</sup> **در** <sup>۹۰</sup> **در** <sup>۹۱</sup> **در** <sup>۹۲</sup> **در** <sup>۹۳</sup> **در** <sup>۹۴</sup> **در** <sup>۹۵</sup> **در** <sup>۹۶</sup> **در** <sup>۹۷</sup> **در** <sup>۹۸</sup> **در** <sup>۹۹</sup> **در** <sup>۱۰۰</sup> **در** <sup>۱۰۱</sup> **در** <sup>۱۰۲</sup> **در** <sup>۱۰۳</sup> **در** <sup>۱۰۴</sup> **در** <sup>۱۰۵</sup> **در** <sup>۱۰۶</sup> **در** <sup>۱۰۷</sup> **در** <sup>۱۰۸</sup> **در** <sup>۱۰۹</sup> **در** <sup>۱۱۰</sup> **در** <sup>۱۱۱</sup> **در** <sup>۱۱۲</sup> **در** <sup>۱۱۳</sup> **در** <sup>۱۱۴</sup> **در** <sup>۱۱۵</sup> **در** <sup>۱۱۶</sup> **در** <sup>۱۱۷</sup> **در** <sup>۱۱۸</sup> **در** <sup>۱۱۹</sup> **در** <sup>۱۲۰</sup> **در** <sup>۱۲۱</sup> **در** <sup>۱۲۲</sup> **در** <sup>۱۲۳</sup> **در** <sup>۱۲۴</sup> **در** <sup>۱۲۵</sup> **در** <sup>۱۲۶</sup> **در** <sup>۱۲۷</sup> **در** <sup>۱۲۸</sup> **در** <sup>۱۲۹</sup> **در** <sup>۱۳۰</sup> **در** <sup>۱۳۱</sup> **در** <sup>۱۳۲</sup> **در** <sup>۱۳۳</sup> **در** <sup>۱۳۴</sup> **در** <sup>۱۳۵</sup> **در** <sup>۱۳۶</sup> **در** <sup>۱۳۷</sup> **در** <sup>۱۳۸</sup> **در** <sup>۱۳۹</sup> **در** <sup>۱۴۰</sup> **در** <sup>۱۴۱</sup> **در** <sup>۱۴۲</sup> **در** <sup>۱۴۳</sup> **در** <sup>۱۴۴</sup> **در** <sup>۱۴۵</sup> **در** <sup>۱۴۶</sup> **در** <sup>۱۴۷</sup> **در** <sup>۱۴۸</sup> **در** <sup>۱۴۹</sup> **در** <sup>۱۵۰</sup> **در** <sup>۱۵۱</sup> **در** <sup>۱۵۲</sup> **در** <sup>۱۵۳</sup> **در** <sup>۱۵۴</sup> **در** <sup>۱۵۵</sup> **در** <sup>۱۵۶</sup> **در** <sup>۱۵۷</sup> **در** <sup>۱۵۸</sup> **در** <sup>۱۵۹</sup> **در** <sup>۱۶۰</sup> **در** <sup>۱۶۱</sup> **در** <sup>۱۶۲</sup> **در** <sup>۱۶۳</sup> **در** <sup>۱۶۴</sup> **در** <sup>۱۶۵</sup> **در** <sup>۱۶۶</sup> **در** <sup>۱۶۷</sup> **در** <sup>۱۶۸</sup> **در** <sup>۱۶۹</sup> **در** <sup>۱۷۰</sup> **در** <sup>۱۷۱</sup> **در** <sup>۱۷۲</sup> **در** <sup>۱۷۳</sup> **در** <sup>۱۷۴</sup> **در** <sup>۱۷۵</sup> **در** <sup>۱۷۶</sup> **در** <sup>۱۷۷</sup> **در** <sup>۱۷۸</sup> **در** <sup>۱۷۹</sup> **در** <sup>۱۸۰</sup> **در** <sup>۱۸۱</sup> **در** <sup>۱۸۲</sup> **در** <sup>۱۸۳</sup> **در** <sup>۱۸۴</sup> **در** <sup>۱۸۵</sup> **در** <sup>۱۸۶</sup> **در** <sup>۱۸۷</sup> **در** <sup>۱۸۸</sup> **در** <sup>۱۸۹</sup> **در** <sup>۱۹۰</sup> **در** <sup>۱۹۱</sup> **در** <sup>۱۹۲</sup> **در** <sup>۱۹۳</sup> **در** <sup>۱۹۴</sup> **در** <sup>۱۹۵</sup> **در** <sup>۱۹۶</sup> **در** <sup>۱۹۷</sup> **در** <sup>۱۹۸</sup> **در** <sup>۱۹۹</sup> **در** <sup>۲۰۰</sup> **در** <sup>۲۰۱</sup> **در** <sup>۲۰۲</sup> **در** <sup>۲۰۳</sup> **در** <sup>۲۰۴</sup> **در** <sup>۲۰۵</sup> **در** <sup>۲۰۶</sup> **در** <sup>۲۰۷</sup> **در** <sup>۲۰۸</sup> **در** <sup>۲۰۹</sup> **در** <sup>۲۱۰</sup> **در** <sup>۲۱۱</sup> **در** <sup>۲۱۲</sup> **در** <sup>۲۱۳</sup> **در** <sup>۲۱۴</sup> **در** <sup>۲۱۵</sup> **در** <sup>۲۱۶</sup> **در** <sup>۲۱۷</sup> **در** <sup>۲۱۸</sup> **در** <sup>۲۱۹</sup> **در** <sup>۲۲۰</sup> **در** <sup>۲۲۱</sup> **در** <sup>۲۲۲</sup> **در** <sup>۲۲۳</sup> **در** <sup>۲۲۴</sup> **در** <sup>۲۲۵</sup> **در** <sup>۲۲۶</sup> **در** <sup>۲۲۷</sup> **در** <sup>۲۲۸</sup> **در** <sup>۲۲۹</sup> **در** <sup>۲۳۰</sup> **در** <sup>۲۳۱</sup> **در** <sup>۲۳۲</sup> **در** <sup>۲۳۳</sup> **در** <sup>۲۳۴</sup> **در** <sup>۲۳۵</sup> **در** <sup>۲۳۶</sup> **در** <sup>۲۳۷</sup> **در** <sup>۲۳۸</sup> **در** <sup>۲۳۹</sup> **در** <sup>۲۴۰</sup> **در** <sup>۲۴۱</sup> **در** <sup>۲۴۲</sup> **در** <sup>۲۴۳</sup> **در** <sup>۲۴۴</sup> **در** <sup>۲۴۵</sup> **در** <sup>۲۴۶</sup> **در** <sup>۲۴۷</sup> **در** <sup>۲۴۸</sup> **در** <sup>۲۴۹</sup> **در** <sup>۲۵۰</sup> **در** <sup>۲۵۱</sup> **در** <sup>۲۵۲</sup> **در** <sup>۲۵۳</sup> **در** <sup>۲۵۴</sup> **در** <sup>۲۵۵</sup> **در** <sup>۲۵۶</sup> **در** <sup>۲۵۷</sup> **در** <sup>۲۵۸</sup> **در** <sup>۲۵۹</sup> **در** <sup>۲۶۰</sup> **در** <sup>۲۶۱</sup> **در** <sup>۲۶۲</sup> **در** <sup>۲۶۳</sup> **در** <sup>۲۶۴</sup> **در** <sup>۲۶۵</sup> **در** <sup>۲۶۶</sup> **در** <sup>۲۶۷</sup> **در** <sup>۲۶۸</sup> **در** <sup>۲۶۹</sup> **در** <sup>۲۷۰</sup> **در** <sup>۲۷۱</sup> **در** <sup>۲۷۲</sup> **در** <sup>۲۷۳</sup> **در** <sup>۲۷۴</sup> **در** <sup>۲۷۵</sup> **در** <sup>۲۷۶</sup> **در** <sup>۲۷۷</sup> **در** <sup>۲۷۸</sup> **در** <sup>۲۷۹</sup> **در** <sup>۲۸۰</sup> **در** <sup>۲۸۱</sup> **در** <sup>۲۸۲</sup> **در** <sup>۲۸۳</sup> **در** <sup>۲۸۴</sup> **در** <sup>۲۸۵</sup> **در** <sup>۲۸۶</sup> **در** <sup>۲۸۷</sup> **در** <sup>۲۸۸</sup> **در** <sup>۲۸۹</sup> **در** <sup>۲۹۰</sup> **در** <sup>۲۹۱</sup> **در** <sup>۲۹۲</sup> **در** <sup>۲۹۳</sup> **در** <sup>۲۹۴</sup> **در** <sup>۲۹۵</sup> **در** <sup>۲۹۶</sup> **در** <sup>۲۹۷</sup> **در** <sup>۲۹۸</sup> **در** <sup>۲۹۹</sup> **در** <sup>۳۰۰</sup> **در** <sup>۳۰۱</sup> **در** <sup>۳۰۲</sup> **در** <sup>۳۰۳</sup> **در** <sup>۳۰۴</sup> **در** <sup>۳۰۵</sup> **در** <sup>۳۰۶</sup> **در** <sup>۳۰۷</sup> **در** <sup>۳۰۸</sup> **در** <sup>۳۰۹</sup> **در** <sup>۳۱۰</sup> **در** <sup>۳۱۱</sup> **در** <sup>۳۱۲</sup> **در** <sup>۳۱۳</sup> **در** <sup>۳۱۴</sup> **در** <sup>۳۱۵</sup> **در** <sup>۳۱۶</sup> **در** <sup>۳۱۷</sup> **در** <sup>۳۱۸</sup> **در** <sup>۳۱۹</sup> **در** <sup>۳۲۰</sup> **در** <sup>۳۲۱</sup> **در** <sup>۳۲۲</sup> **در** <sup>۳۲۳</sup> **در** <sup>۳۲۴</sup> **در** <sup>۳۲۵</sup> **در** <sup>۳۲۶</sup> **در** <sup>۳۲۷</sup> **در** <sup>۳۲۸</sup> **در** <sup>۳۲۹</sup> **در** <sup>۳۳۰</sup> **در** <sup>۳۳۱</sup> **در** <sup>۳۳۲</sup> **در** <sup>۳۳۳</sup> **در** <sup>۳۳۴</sup> **در** <sup>۳۳۵</sup> **در** <sup>۳۳۶</sup> **در** <sup>۳۳۷</sup> **در** <sup>۳۳۸</sup> **در** <sup>۳۳۹</sup> **در** <sup>۳۴۰</sup> **در** <sup>۳۴۱</sup> **در** <sup>۳۴۲</sup> **در** <sup>۳۴۳</sup> **در** <sup>۳۴۴</sup> **در** <sup>۳۴۵</sup> **در** <sup>۳۴۶</sup> **در** <sup>۳۴۷</sup> **در** <sup>۳۴۸</sup> **در** <sup>۳۴۹</sup> **در** <sup>۳۵۰</sup> **در** <sup>۳۵۱</sup> **در** <sup>۳۵۲</sup> **در** <sup>۳۵۳</sup> **در** <sup>۳۵۴</sup> **در** <sup>۳۵۵</sup> **در** <sup>۳۵۶</sup> **در** <sup>۳۵۷</sup> **در** <sup>۳۵۸</sup> **در** <sup>۳۵۹</sup> **در** <sup>۳۶۰</sup> **در** <sup>۳۶۱</sup> **در** <sup>۳۶۲</sup> **در** <sup>۳۶۳</sup> **در** <sup>۳۶۴</sup> **در** <sup>۳۶۵</sup> **در** <sup>۳۶۶</sup> **در** <sup>۳۶۷</sup> **در** <sup>۳۶۸</sup> **در** <sup>۳۶۹</sup> **در** <sup>۳۷۰</sup> **در** <sup>۳۷۱</sup> **در** <sup>۳۷۲</sup> **در** <sup>۳۷۳</sup> **در** <sup>۳۷۴</sup> **در** <sup>۳۷۵</sup> **در** <sup>۳۷۶</sup> **در** <sup>۳۷۷</sup> **در** <sup>۳۷۸</sup> **در** <sup>۳۷۹</sup> **در** <sup>۳۸۰</sup> **در** <sup>۳۸۱</sup> **در** <sup>۳۸۲</sup> **در** <sup>۳۸۳</sup> **در** <sup>۳۸۴</sup> **در** <sup>۳۸۵</sup> **در** <sup>۳۸۶</sup> **در** <sup>۳۸۷</sup> **در** <sup>۳۸۸</sup> **در** <sup>۳۸۹</sup> **در** <sup>۳۹۰</sup> **در** <sup>۳۹۱</sup> **در** <sup>۳۹۲</sup> **در** <sup>۳۹۳</sup> **در** <sup>۳۹۴</sup> **در** <sup>۳۹۵</sup> **در** <sup>۳۹۶</sup> **در** <sup>۳۹۷</sup> **در** <sup>۳۹۸</sup> **در** <sup>۳۹۹</sup> **در** <sup>۴۰۰</sup> **در** <sup>۴۰۱</sup> **در** <sup>۴۰۲</sup> **در** <sup>۴۰۳</sup> **در** <sup>۴۰۴</sup> **در** <sup>۴۰۵</sup> **در** <sup>۴۰۶</sup> **در** <sup>۴۰۷</sup> **در** <sup>۴۰۸</sup> **در** <sup>۴۰۹</sup> **در** <sup>۴۱۰</sup> **در** <sup>۴۱۱</sup> **در** <sup>۴۱۲</sup> **در** <sup>۴۱۳</sup> **در** <sup>۴۱۴</sup> **در** <sup>۴۱۵</sup> **در** <sup>۴۱۶</sup> **در** <sup>۴۱۷</sup> **در** <sup>۴۱۸</sup> **در** <sup>۴۱۹</sup> **در** <sup>۴۲۰</sup> **در** <sup>۴۲۱</sup> **در** <sup>۴۲۲</sup> **در** <sup>۴۲۳</sup> **در** <sup>۴۲۴</sup> **در** <sup>۴۲۵</sup> **در** <sup>۴۲۶</sup> **در** <sup>۴۲۷</sup> **در** <sup>۴۲۸</sup> **در** <sup>۴۲۹</sup> **در** <sup>۴۳۰</sup> **در** <sup>۴۳۱</sup> **در** <sup>۴۳۲</sup> **در** <sup>۴۳۳</sup> **در** <sup>۴۳۴</sup> **در** <sup>۴۳۵</sup> **در** <sup>۴۳۶</sup> **در** <sup>۴۳۷</sup> **در** <sup>۴۳۸</sup> **در** <sup>۴۳۹</sup> **در** <sup>۴۴۰</sup> **در** <sup>۴۴۱</sup> **در** <sup>۴۴۲</sup> **در** <sup>۴۴۳</sup> **در** <sup>۴۴۴</sup> **در** <sup>۴۴۵</sup> **در** <sup>۴۴۶</sup> **در** <sup>۴۴۷</sup> **در** <sup>۴۴۸</sup> **در** <sup>۴۴۹</sup> **در** <sup>۴۵۰</sup> **در** <sup>۴۵۱</sup> **در** <sup>۴۵۲</sup> **در** <sup>۴۵۳</sup> **در** <sup>۴۵۴</sup> **در** <sup>۴۵۵</sup> **در** <sup>۴۵۶</sup> **در** <sup>۴۵۷</sup> **در** <sup>۴۵۸</sup> **در** <sup>۴۵۹</sup> **در** <sup>۴۶۰</sup> **در** <sup>۴۶۱</sup> **در** <sup>۴۶۲</sup> **در** <sup>۴۶۳</sup> **در** <sup>۴۶۴</sup> **در** <sup>۴۶۵</sup> **در** <sup>۴۶۶</sup> **در** <sup>۴۶۷</sup> **در** <sup>۴۶۸</sup> **در** <sup>۴۶۹</sup> **در** <sup>۴۷۰</sup> **در** <sup>۴۷۱</sup> **در** <sup>۴۷۲</sup> **در** <sup>۴۷۳</sup> **در** <sup>۴۷۴</sup> **در** <sup>۴۷۵</sup> **در** <sup>۴۷۶</sup> **در** <sup>۴۷۷</sup> **در** <sup>۴۷۸</sup> **در** <sup>۴۷۹</sup> **در** <sup>۴۸۰</sup> **در** <sup>۴۸۱</sup> **در** <sup>۴۸۲</sup> **در** <sup>۴۸۳</sup> **در** <sup>۴۸۴</sup> **در** <sup>۴۸۵</sup> **در** <sup>۴۸۶</sup> **در** <sup>۴۸۷</sup> **در** <sup>۴۸۸</sup> **در** <sup>۴۸۹</sup> **در** <sup>۴۹۰</sup> **در** <sup>۴۹۱</sup> **در** <sup>۴۹۲</sup> **در** <sup>۴۹۳</sup> **در** <sup>۴۹۴</sup> **در** <sup>۴۹۵</sup> **در** <sup>۴۹۶</sup> **در** <sup>۴۹۷</sup> **در** <sup>۴۹۸</sup> **در** <sup>۴۹۹</sup> **در** <sup>۵۰۰</sup> **در** <sup>۵۰۱</sup> **در** <sup>۵۰۲</sup> **در** <sup>۵۰۳</sup> **در** <sup>۵۰۴</sup> **در** <sup>۵۰۵</sup> **در** <sup>۵۰۶</sup> **در** <sup>۵۰۷</sup> **در** <sup>۵۰۸</sup> **در** <sup>۵۰۹</sup> **در** <sup>۵۱۰</sup> **در** <sup>۵۱۱</sup> **در** <sup>۵۱۲</sup> **در** <sup>۵۱۳</sup> **در** <sup>۵۱۴</sup> **در** <sup>۵۱۵</sup> **در** <sup>۵۱۶</sup> **در** <sup>۵۱۷</sup> **در** <sup>۵۱۸</sup> **در** <sup>۵۱۹</sup> **در** <sup>۵۲۰</sup> **در** <sup>۵۲۱</sup> **در** <sup>۵۲۲</sup> **در** <sup>۵۲۳</sup> **در** <sup>۵۲۴</sup> **در** <sup>۵۲۵</sup> **در** <sup>۵۲۶</sup> **در** <sup>۵۲۷</sup> **در** <sup>۵۲۸</sup> **در** <sup>۵۲۹</sup> **در** <sup>۵۳۰</sup> **در** <sup>۵۳۱</sup> **در** <sup>۵۳۲</sup> **در** <sup>۵۳۳</sup> **در** <sup>۵۳۴</sup> **در** <sup>۵۳۵</sup> **در** <sup>۵۳۶</sup> **در** <sup>۵۳۷</sup> **در** <sup>۵۳۸</sup> **در** <sup>۵۳۹</sup> **در** <sup>۵۴۰</sup> **در** <sup>۵۴۱</sup> **در** <sup>۵۴۲</sup> **در** <sup>۵۴۳</sup> **در** <sup>۵۴۴</sup> **در** <sup>۵۴۵</sup> **در** <sup>۵۴۶</sup> **در** <sup>۵۴۷</sup> **در** <sup>۵۴۸</sup> **در** <sup>۵۴۹</sup> **در** <sup>۵۵۰</sup> **در** <sup>۵۵۱</sup> **در** <sup>۵۵۲</sup> **در** <sup>۵۵۳</sup> **در** <sup>۵۵۴</sup> **در** <sup>۵۵۵</sup> **در** <sup>۵۵۶</sup> **در** <sup>۵۵۷</sup> **در** <sup>۵۵۸</sup> **در** <sup>۵۵۹</sup> **در** <sup>۵۶۰</sup> **در** <sup>۵۶۱</sup> **در** <sup>۵۶۲</sup> **در** <sup>۵۶۳</sup> **در** <sup>۵۶۴</sup> **در** <sup>۵۶۵</sup> **در** <sup>۵۶۶</sup> **در** <sup>۵۶۷</sup> **در** <sup>۵۶۸</sup> **در** <sup>۵۶۹</sup> **در** <sup>۵۷۰</sup> **در** <sup>۵۷۱</sup> **در** <sup>۵۷۲</sup> **در** <sup>۵۷۳</sup> **در** <sup>۵۷۴</sup> **در** <sup>۵۷۵</sup> **در** <sup>۵۷۶</sup> **در** <sup>۵۷۷</sup> **در** <sup>۵۷۸</sup> **در** <sup>۵۷۹</sup> **در** <sup>۵۸۰</sup> **در** <sup>۵۸۱</sup> **در** <sup>۵۸۲</sup> **در** <sup>۵۸۳</sup> **در** <sup>۵۸۴</sup> **در** <sup>۵۸۵</sup> **در** <sup>۵۸۶</sup> **در** <sup>۵۸۷</sup> **در** <sup>۵۸۸</sup> **در** <sup>۵۸۹</sup> **در** <sup>۵۹۰</sup> **در** <sup>۵۹۱</sup> **در** <sup>۵۹۲</sup> **در** <sup>۵۹۳</sup> **در** <sup>۵۹۴</sup> **در** <sup>۵۹۵</sup> **در** <sup>۵۹۶</sup> **در** <sup>۵۹۷</sup> **در** <sup>۵۹۸</sup> **در** <sup>۵۹۹</sup> **در** <sup>۶۰۰</sup> **در** <sup>۶۰۱</sup> **در** <sup>۶۰۲</sup> **در** <sup>۶۰۳</sup> **در** <sup>۶۰۴</sup> **در** <sup>۶۰۵</sup> **در** <sup>۶۰۶</sup> **در** <sup>۶۰۷</sup> **در** <sup>۶۰۸</sup> **در** <sup>۶۰۹</sup> **در** <sup>۶۱۰</sup> **در** <sup>۶۱۱</sup> **در** <sup>۶۱۲</sup> **در** <sup>۶۱۳</sup> **در** <sup>۶۱۴</sup> **در** <sup>۶۱۵</sup> **در** <sup>۶۱۶</sup> **در** <sup>۶۱۷</sup> **در** <sup>۶۱۸</sup> **در** <sup>۶۱۹</sup> **در** <sup>۶۲۰</sup> **در** <sup>۶۲۱</sup> **در** <sup>۶۲۲</sup> **در** <sup>۶۲۳</sup> **در** <sup>۶۲۴</sup> **در** <sup>۶۲۵</sup> **در** <sup>۶۲۶</sup> **در** <sup>۶۲۷</sup> **در** <sup>۶۲۸</sup> **در** <sup>۶۲۹</sup> **در** <sup>۶۳۰</sup> **در** <sup>۶۳۱</sup> **در** <sup>۶۳۲</sup> **در** <sup>۶۳۳</sup> **در** <sup>۶۳۴</sup> **در** <sup>۶۳۵</sup> **در** <sup>۶۳۶</sup> **در** <sup>۶۳۷</sup> **در** <sup>۶۳۸</sup> **در** <sup>۶۳۹</sup> **در** <sup>۶۴۰</sup> **در** <sup>۶۴۱</sup> **در** <sup>۶۴۲</sup> **در** <sup>۶۴۳</sup> **در** <sup>۶۴۴</sup> **در** <sup>۶۴۵</sup> **در** <sup>۶۴۶</sup> **در** <sup>۶۴۷</sup> **در** <sup>۶۴۸</sup> **در** <sup>۶۴۹</sup> **در** <sup>۶۵۰</sup> **در** <sup>۶۵۱</sup> **در** <sup>۶۵۲</sup> **در** <sup>۶۵۳</sup> **در** <sup>۶۵۴</sup> **در** <sup>۶۵۵</sup>



ابن ابي عمير وعلمه بالاحلال والحرام معاذ بن

*ابن ابي عمير ورواه ثورثان بن جلال وعوام معاذ بن*

جبل وامثال ذلك كثيرا خصوصا قوله اقتدوا

*بجبلت ما تذا لبي ائت خصوصا قوله لو اقتدوا*

بالذين من بعدي ابي بكر وعمر كما برره شهرت ورواه

*ابن ابي عمير . ابي بكر وعمر رسيد ليس لازم ان يكون*

اشخاص امام ما تشد نقل عابته قالت الشيعة هذا خبرنا

واحد فلا يجوز *كقوله شعله ابي بكر*

التمسك به فما اطلب فيه المتقين *واحد ليس بخيار*

قلنا ليس اقل *تمسك به ابي بكر ما طلبه من المؤمنين*

من خبري الظاهر والا من خبر المتزلة *مكون ما شئت كثر*

وهم يدعون *ارز خبر قوله ونبت اذ خبر فزله*

فيما يوافق مذهبهم الهواء *واو ان يطلبت*

وفيما جالفة الاحاد *وراه خبره موافق غيب اوسان جابن*

يحكى ولا يكون هذا *ووجه مخالفت ابي بكر*

*حكيات كثره ورواه ابن ابي عمير*

س

از صحابه باید گرفت و طریقت را از اهل بیت بزرگ که خوض در بحر حقیقت و معرفت  
مردن اعمال طریقت و محافظت شریعت محال است چنانچه سفر در بانی ظاهر مردون  
را کوب گشتی و اینها بنوع محال است و فقط سوار شدن بر کشتی بر چند نجات گشتن  
از غرق است اما وصول بمقصد به این مراعات نمود محال است چنانچه فقط مراعات  
بنوع مردون گشتی می اثر و باطل درین نکته تامل باید کرد که بسیار عمیق است **انتقاع**  
**متن** و الحمد لله اهل سنت درین جواب او دیده و چه سخن دارند اول بطریق نقص گفته  
درین صورت امام را باید که زیدیه و کینسانیه و باو سید و تعلقه را که راه ندانند  
و باجمعی و منکر انکارند زیرا که هر یکی ازین فرق مذکوره و امثال ایشان گنجی ازین  
گشتی وسیع گرفته و در آن گنج جای خود ساخته و یک گنج گشتی برای نجات از غرق  
کافی است بلکه درین صورت حقن الله انما عشره نیز محمد و شش گشت بزرگم گنج  
گشتی در نجات نبخشدن از سوج در با کافیت یعنی امام حسین است که آنرا او موجب  
نجات آخرت باشد و تمام مذاهب انما عشره بلکه امامیه بر هم شد و اگر این حکم زیدیه  
کویند همین حرف در مقابل امام گفته خواهد شد پس همین تزیی رای خود می فرقه را از  
فرق نشیند و درت میت بلکه جمیع مذاهب را باید که حق دانند و صواب انکارند حال آنکه  
در میان مذاهب اینها ناقص در تقاضا و اقص است و هر دو جانب ناقص را حق دانستن



و کفران نمی ورزند بخلاف شیعه که هیچ فرقه ایشان جمیع الهیت را دوست  
 ندارد بعضی یک طایفه را محبوب میسازند و بقیه را میغرض میدارند و بعضی طایفه  
 دیگر را و همین است حال اتباع که اهل سنت یک طایفه را حاضر میکنند از هر چه  
 روایات دین خود می آرند و بدان متمسک می جویند چنانچه کتب تفسیر و حدیث  
 و فقه ایشان بر آن کواهد است و اگر کتب الهیت را اعتبار نکنند مر وایات شیعه را  
 که از عقاید الهیه گرفته تا فروع فقیهیه موافق الهیت درین رساله نقل کرده اند  
 چه جوایب است و درین تمام بعضی از خوش طبعان شیعه تقریری در رد جمعی دلغریب  
 را بدو در آن تقریر و حل آن تزیور نموده اند گفته است که تشبیه الهیت درین  
 حدیث بسببیه اقتضای نماید که محبت جمیع بت و اتباع کل ایشان در محبت و فلاح  
 ضروریست زیرا که اگر شخصی در یک کج گشتی خاک گرفت باشد او از عرق محبت  
 حاصل شد بلکه دوران گشتی و کاهی کجی نشستن و کاهی کجی دیگر معمول و عادی است  
 پس شیعه چون متمسک بعضی الهیت شدند و اتباع بعضی از ایشان بسبب گرفتند  
 ملائمه ناجی باشند و طغنی که اهل سنت بر ایشان بابت انکار بعضی الهیت می نمایند  
 دفع شد **قول** **عالم** ملا یعقوب **نیشابوری** که از علماء اهل سنت است گفته است که در  
 حدیث بنوعی تشبیه اهل بت بسببیه و تشبیه صحابه بنجوم اشاره میکند که شریعت را

تقدیر

منها بر نفس عده و منها جا صریح مخالف ابن جوزست و ضرورت و سینه  
از نشانه شیخ ما در او بهما استعمال آن ثابت و هیچ فرقه از فرق شیعه

از عمده جواب این ضمیمه آن استقیما نمیتواند برآمد الا چون روشل است  
اختیار کنند اما دلائل عقلیه شیعه پس بیش از حد احصاست چنانچه العین و دیگر  
کسب ایشان کافل استیفاء آن دلائل است اما در اینجا قاعده مذکور است  
و اینگونه شود که هر دلیل ایشان را مانع حل توانند نمود اول باید دانست  
که دلیل عقلی برین مدعا حالی از سه حال نیست یا جمیع مقدمات او عقلی است  
چنانچه دلیل پنجم از پنجم درین رساله مذکور است یا بعضی مقدمات او عقلی و بعضی نقلی  
چنانچه دلیل اول است یا جمیع مقدمات آن نقلی است مثل دلیل دوم و این اصطلاح  
در این اصطلاح مشهور کلام است که دلیل عقلی بر آنچه از عقلیات حدیثی است و دلیل  
نقلی بر آنچه که مقدمه او موقوف بر نقل بود استعمال کنند بالجمله هر سه قسم دلائل عقلیه لابد  
مانند از شرط ایمان است با سوانع آن یا طرق یقین آن پس اصل اینهمه دلائل است  
ایمان است و مباحث ایمانست فرع مباحث نبوت است زیرا که نبوت است  
و مباحث نبوت فرع الهیات زیرا که نبوت رسالت خداست پس جز این اصول شیعه  
و مقدمات ایشان را در هر سه مباحث کرده اند مخالفت کتاب و عزت و عقل کلام



در غیر احتیاد است قابل اجتماع تقصیرین شدن است که بدیهی الاستحاله است  
 دویم بطریق حل آنکه جا گرفتن در یک کسب گشتی و قبیح گشتن از غرق در ماست  
 که در کسب دیگر از آن گشتی رخصه کند و چون در یک کسب گشتست و در کسب دیگر رخصه کرد  
 آغاز نماید بلا تشبه غرق خواهد شد و هیچ فرقه از فرق شیعه نیست الا در یک کسب  
 این گشتی گشته و در کسب دیگر رخصه پیدا کرده آری اهل سنت هر چند در کسب نامحلی مکلف  
 میزد و در می نمایند اما گشتی ایشان سالم است در هیچ کسب رخصه نکرده اند اما از آن  
 طرف هیچ در میادید و غرق گندوا کجند و با اختیار روش اهل سنت الزام  
 توان داد و نواصب را در اینجا این دو حدیث تکلیف متمسکات تخصیص است  
 که بالبداهت محال است زیرا که اگر تکلیف بجمع اهل بیت نموده آید و بلا تشبه در عقاید  
 و فرقه ایشان اختلاف و تناقض رود ادعی می باید که امت مکلف باشد  
 بجمع بین التقصیرین و بموجب بالبداهت و اگر تکلیف بجمع ایشان کرده آید یا تعیین  
 خواهد بود یا غیر تعیین در شش اول ترجیح بلا مرجع لازم خواهد آمد و در روایات تعیین  
 حق بجانب خود نیز اینها را اختلاف واقع است باز همان اش اجماع التقصیرین  
 در کاسه می آید یا ترجیح بلا مرجع و اگر شش ثانی مراد باشد لازم آمد که هر عقاید  
 مختلفه در اربع تمهات در یک دین واحد از خود تسارع حال که **لعل جعلنا**  
**ویرای میزدانیم**

ند که گوینیم تا آنکه کی از بسیاری دوستی نمونه خرداری باشد و حال بقیه دلائل ایشان  
 که زعم خود ایشان مان مرتبه قوت رسیده واضح گردد و آن همه شش دلیل است  
**دلیل اول** آنکه امام را واجب است که معصوم باشد و غیر از حضرت امیر و صحابه  
 معصوم نبود پس او امام باشد نه غیر او و هوالدعی و درین دلیل صغری و کبری برود  
 ممنوع اند اما صغری پس رای آنکه حضرت امیر رض فرموده است بلکه ائمه الشریعین  
**للمهاجرین و الاضمار الی اخرها** و دیده است **حراست** که **کثرت**  
**برای مهاجرین و انصار است تا آخر او** که در آن جماعه که مهاجرین و انصار  
 آنرا اخلیفه ساختند معصومی بود و ترحین نشینند که خوارج میگویند **لا اصرق**  
 فرموده که **لا بد للناس من امیر** و او فاجسی **اللمخیر** است **کثرت**  
**مقرر میاید برای او میان امیر خواهد میاید تا آخر**  
 کذا فی فتح البیان سلیمان سلیمان علم با آنکه این شخص معصوم است حاصل نشود  
**حاکم و روح البیاض** در غیر نبی زیرا که اسباب علم همگی به خیر است حواس سلیمه  
 و عقل و خیر صادق ظاهر است که عصمت مطلقه است مانع از صدور ذنوب و تقبیح  
 در حسی نمی آید **نقل شد** حد ثنا علی بن حشمت **عن المشائی عن**  
**عبد الله** ذکر میکنم **علی بن حشمت از ساق از**



و لای الشیخ را در سر مرتبه زیر منج گرفته شد و در نسب شهبات ایشان نامه  
 نیست قریح مکره آید و این را مثالی روشن کنیم مثلا ایتمده ایشان که در دو لای  
 با خود نسبت الامام حیب ان بکون منصوصا علیه اصلن انت که  
**امام است که واجب است اینها باشد نصی برادر**

نصب الامام و واجب علی الله و اصل این اصل که لعنت النبئی  
**نصب امام واجب است بر الله و نور سار زنی**

واجب علی الله و اصل این اصل که التکلیف واجب علی الله  
**واجب است بر الله و اصل این اصل که تکلیف واجب است بر الله**

اللطیف واجب علی الله و چون در هر چهار مرتبه محبت ایشان را  
**لطیف واجب است بر الله** تا بدین حد یعنی کتاب و عزت اصل بل

کردند و کرد سلطان ایمنه هر چه استیاه مانند پس باین فاعده حالت جمع و لای  
 ایشان من محبت المقدمات و المواد عاقل معلوم و روشن شد و باقی مانده که صورت  
 اشکال که در رنگ شمشیر جوین لجمه اطفال و بدستوشیر قالمین پامایل بر پیر زال است  
 و لهذا از ذکر و لای غفلیه ایشان درین رساله بفضله تعالی استغنا ی کلی حاصل است  
 اما چند ی از دلائل ایشان که بر عم خود عروقه الوتقی و عمده واقوی قرار داده اند

الى اجله وانكم ستعمر ضون على شئى وعلى الميرة

*طرف اجل او وخصيها عن قرب متوض مما يندرج في در برات*

منى فمن سنى فهو فى حل من شئى ولا تبراوا من

*ازين برتار سنت من پس او در حل از شئى و در تيرارى و امان*

دينى فانى على الاسلام مصنف ابو بكر بن ابى سبه الكوفى

*دين بر پس بخت من بر اسلام و عقل نيز آن ملك را ميتواند و بايقت*

كربطريق استند لال بافعال و آثار و ليكن راه استند لال بافعال و آثار درين جا

مسد و دست زيرا كه اول اطلاع بر جميع افعال و آثار شخص مخصوص خصوصيات

قلوب و مكنونات الصمير از عقايد فاسده و حسد و بغض و عجب و رياء و ديكر و بايم

اخلاق ممكن نميت كه حاصل شود و اگر بفرض حاصل شود حسن جميع افعال و آثار

حاضره او معلوم خواهد شد ماضى و مستقبل را كه ضامن ميشود اندرند و معاليتى آدم

مكر شيطان و اعراض نفس *نقل شد* و في وصايا امير المؤمنين لابنه

*و در وصايا امير المؤمنين باى فرزند* الحسن عليه السلام و اياك و مجالس التمامة و املو

مظنون به السوء *و اينكه و مجلسى كه گفت با و مكان باى*

*كه كان كرده بود به او مرمى*



بن الخطاب بن سليم عن ابيه عن علي عليه السلام

*بن الخطاب بن سليم از پدر خود از علی علیه السلام*

انه قال التي لا اري مقولا القوم الا ظاهرا عليكم

*تحقیق آن نیست گفتن از من بنیم آنجاست قوم را که ظاهرین بر نسبت*

لتفرقكم عن حقلكم واجتماعهم على باطلهم وان

*براندستفوزان از حق شما و جمعیت ایشان بر باطل اندن شما و تحقیق*

الامام ليس شاق شعرا و انه لخطي و لصيب

*امام در نسبت شاق شعران و سخن آن است که خواهد خطی باشد و او مشک*

فاذا كان عليكم امام بعدل في الرعية و تقسيم

*پس برگاه پذیرش امام عادل باشد در رعیت و تقسیم کند*

بالسوية فاسمعوا له و اطيعوا و ان الناس لا يصلحون

*عادل را برابر پس بشنویند او را و اطاعت کنند محقق و چندان در اصلاح خواهند کرد*

الامام برفو فاجرا فان كان برفا لراعى و للرعية و انما

*امام نیک و فاجر پس اگر باشد نیک پس برای رعیت و رعیت و اگر باشد*

فاجرا عبد المؤمن فيه ربه و عمل مقبلة الفاجرا

*فاجر ندهد مؤمن است در ربه و عمل مقبول است از فاجر*

صن

یا ستواتر یا خیر خدا و رسول طاهرست که ستواتر را در اینجا و طلی نیست زیرا که آنها  
ستواتر بحسن شرط افاده علم ضرورت و در غیر محسوسات مثل ما کن  
فیه غیر مفید و الا خبر فلاسفه *از چهره ما*

*در دو قسم غیر مفید و الا خبر فلاسفه* *دقلم عالم مفید*  
علم ضروری بود و بواسطه بالاجماع و خبر خدا و رسول برین باب

موجب علم نمیشود بر اصول شیعیه اول آنکه بدو اخبار جایزست پس جایزست  
که در وقتی خبر از عصمت شخص دهند و در وقتی دیگر خبر از فسق یا شخص  
نمایند و احدی بجز این نزد ما رسیده باشد و خبر دیگر رسیده و بدان فی الایاره  
باجماع شیعیه جایزست پس در وقتی از او متعلق شود عصمت شخصی و در وقتی  
فسق او پس اطمینان رخاست و در توفیق و اعتماد مانده که این شخص عصمت  
باقی باشد تا آخر عمر دویم آنکه وصول خبر خدا و رسول مکلفین یا بواسطه مقصود  
یا بواسطه تواتر در شن اول دور صریح لازم می آید زیرا که عصمت او را همین خبر  
ثابت میکنند اگر این خبر را بعصمت او ثابت سازیم توقف الشی علی نفسه است  
و در شن ثانی حرق است زیرا که تواتر مفید علم قطعی نیست نزد شیعه مثل تواتر  
سخ حنف و غسل جنین در وضو و الی المرافقه و امة هم ادنی

۴  
لموافق

*و اما این در اندیشه*  
*و تا ارجح*

صفت



فان توبه السوء يغير جليسه ۱۱ رواه شيخ الطائفة

*بر کس نمی آید توبه کند هم محبت خود را رواست که او را هیچ طایفه*

محمد بن الحسن الطوسي عن سجد الشيخ المفيد باسنا

*محمد بن اسنا طوسی از سجد شیخ المفید باسناء*

هذه الوصية لا يليق بالمعصوم ۱۲ وقرنا سور ودم

*این وصیت نه را حق نیست بمعصوم در لغت است*

يصبح الرجل مؤمنا ومسي كافرًا ومسي مؤمنا

*صبح کرد مرد مؤمن و مسی کرد کافر و مسی کرد مؤمن*

و يصبح كافرًا قصه رصصا وبلغ ما عورادین باب کافی است وبار

*صبح کرد کافر مانور و یا مقلب القلوب ثبت قلی*

على ديك وطاعتك ای که دانسته و لها ثابت کن دل مرا

*بر دین خود و طاعت خود از مرض اشتباه درین امر دو استانی*

و اگر اینهم فرض کردیم که معلوم شد اما حقیقت عصمت که اشباع صدور و ثبت

به قسم توان دریافت مایه السی التی که عدم حد در معلوم کنیم که مرتبه نحو عصمت

و انقدر در حصول عصمت کافی نیست تا اشباع باشد و خبر صادق در قسم است

من

اشقى الا واين والاخرين شقيق عاقر تمود  
*اشقى اولين والاخرين شقيق بي كرمه تمود*

فصريك ضرابه على مراد فخصب منها كحيتك  
*بين نوابه زده حضرت بر مراد بين خصه فلهذا انوار من نور*  
فقلت يا رسول الله وذلك في سلامة من  
*لن نقم يا رسول الله وان در سلامتي از*

ديني فقال صلى الله عليه وسلم في سلامة  
*ديني ان كنت رسول الله صلى الله عليه وسلم*

من دينك انتمى بلفظه وقد اوسر هذا الحديث  
*از دين خود تمامه بلفظ او و تحقيق وارث اين حديث*

الطويل الشيخ زها والدين العاقل في الاوعين  
*طويل شيخ زها والدين العاقل در اوعين*

وتشرحه وهذا سوال والحديث يدلان دلالة  
*وتشرح او وان سوال حديث دلالت ميكنه دلالت*

ماضه على ما ذهب اليه الشيعة الاولى  
*ماضيه بر الجوه كرمه راين حرف اول*

منها



التحيات

مرامه في الفاظ القرآن وصيغة التحيات في

*لهذا تروى في الفاظ القرآن وصيغته*

قعدة الصلوة وامثال ذلك *تقال في* ومن خطبة

*لشأن نازة ولما ذكرنا*

رسول الله صلعم من فضائل رمضان طويلا

*رسول الله صلى الله عليه وسلم از بزرگمای رمضان در اینست*

رواه الشيخ الصدوق بسندك الى علي بن موسى

*روایت کرده اند از شیخ صدوق بسند خود طرف علی بن موسی*

ايضا عن ابائه عليه السلام انه لبي قال

*اینهم از پدران خود علیه السلام تحقیق بیان نمائید گفت*

امير المؤمنين قلت له ما تبكي يا رسول الله

*امیر المؤمنین گفتن من را ای اوج بزرگم که ترا یا رسول الله*

فقال لبي لما سئمتي منك في هذا الشهر كاني

*گفت که من ترا برای چه گفتم که از تو در این شهر*

بك وانت تصلي في هذا الشهر لربك وقد

*تو نماز میخوانی در این شهر برای پروردگارت و تحقیق*

من قبائله ومحامله انتهى نقلا من فتح البلاء

*روى في كتابه او تمام بن نقل في فتح البلاء*

ومن الضحايا يليق بالمعصوم مفتاح نقل حاشية

*واو ايضاً في كتابه في معصوم امام كتاب*

الضحايا في فتح البلاغة في قصده امير المؤمنين

*ابنهم وفتح البلاغة ووقفه امير المؤمنين*

المتي اوصى بها قبل وفاته غفر الله لي ولكم

*الرواية في كتابه امير المؤمنين اذ وصى به في كتابه*

وهذا الدعاء لا يليق بالمعصوم مفتاح نقل حاشية

*وان دعاءه لا يليق بمعصوم امام كتاب*

روى الشيخ الجليل محمد بن يعقوب في الكافي

*رواه الشيخ جليل محمد بن يعقوب في كتابه*

عن الامام ابي عبد الله عليه السلام قال قال

*ابن امام ابي عبد الله عليه السلام كلفني*

رسول الله صلى الله عليه وسلم لا امير المؤمنين

*رسول الله صلى الله عليه وسلم امير المؤمنين*

كافي



من اهل السنة والجماعة ان الائمة محفوظون

*از اهل سنت و جماعت تحقیق امان محفوظ اند*

لا معصومون نقل ما نريد ومن خطبه طويله

*سینه معصوم و از خطبه طویل*

له عليه السلام واحدرا كره ونفس هذه

*برای او علیه السلام و حدیث کیدنا و نفس این*

المتزلة فليقع امره بنفسه الى اخر الخطبة

*نزولت را بر این دفع تحت نفس او تا آخر خطبه*

لذاني نج البلاغة نقل ختم المتزلة مفعلة من

*حاشا که در پنج البلاغت جای نقل است از*

النال شرح في البلاغة نقل في الضافي صدق

*زال شرح البلاغت و لایضا در صدق*

خطبة اخرى له عليه السلام واسمعه على

*خطبه دوم برای او علیه السلام و سینه او را بر*

مداخر الشيطان ومزاجها والاعتصام

*و خیر شیطان و مزاج او و استمکن*

عور

ه

وخلق الاولياء والسالكين وهذا لا يوجد في

*وخلق الاولياء والسالكين وان نورانيت شود در*

ما في الاحصاء شرح كهنی نقله یعنی المفرد في السائر

*دران جزو در احصاء تمام است یعنی احوال و در سیر*

شرح كهنی لحدیث حانون نقله الزم الصمت تسلم انتهى

*نام کتاب*

وهذه الوصية لا يلبق بالعضوم كما لا يخفى

*ش* پس لابد تواتر في فاص ما تعين بايد کرده و اينهم مفيد زيرا که حصول

قطعي از تواتر محض بيا بر کثرت ما تعين بود چون در يك دو ماده کذب برانند

اقتضا و از همه اقسام او بر حاست و با کبري پس براي آنکه حضرت امير باران

خود فرموده که لا يلفوا عن مقالة الحق او مشهوره بعدل

*بزرگواران کينه از مقالة مراد است ما شوره بديل*

فاني لست بقوي ان اخطئ ولا امن من ذلك

*لرخصت من شتم تنبوق اگر خطا کنم در اين مهم از اين*



یا علی ان هذا الذکر متین فاوغل فيه يرفقلا  
 ماعلی تحقیق این دین حکم است پس تو غل کن ترا و عملت  
 تبغض الی نفسک عبادة ربک ان المنيبت لا ظهرا  
 نبغض کن طرز نفس خود عبادت رب خود را تحقیق حالی رو بگردان ظاهر  
 البقی ولا ارضا قطع فاعمل عمل من يرجوان يموت  
 باقی و ذرا عیب قطع را پس کن عمل از امید ایندی میرد  
 هر ما واحد من يتخوف ان يموت عدس و الزم  
 سپرد و ترس از رس الهی میرد عاود و لازم کن  
 الصمت تسلم انتهى وهذه الوصية لا يلق  
 خاموشی تسلیم را تمام شد و این وصیت زلال است  
 ما لم يصوم ما لا يخفى افتقار نقد ماس ای من  
 سبب صوم خوار نیست بوسه نام کتاب ای از  
 أفات اللسان والمعاصي الناسية منه وهي  
 آفات زبان و گناه نسیه کننده از او و این  
 منك حلا او ما من موجود ومعدوم وخالق  
 مستزاد است مقدری پایه از خود و معدوم و خالق

ان الشراء لظلم عظیم و غیر امیر مہبت پرست بود پس  
 تحقیق *شرکت بر آن ظلم عظیم* غیر امیر امام نباشند پس امیر متعین  
 مانند برای امانت جواب آنکه این شرط در امامت کسی از شیعه و سنی در وقت  
 کلامیه نوشته آری در وقت نفی خلافت خلفا ائمه علماء شیعه این شرط را  
 تراشیده اند و در هیچ آیه و حدیث مذکور نیست و ظاهر است که در هیچ امر از امور  
 شرعیہ و دینیہ عدم سبق کفر را اعتبار کرده اند بلکه بعد از این کار ضد مسلم  
 و کسی که مقتاد است او در اسلام گذشته است برابر اند درین امر چرا اعتبار  
 این شرط باشد و منسک باید که *این* **عهدی الظالمین**  
 در اینجا صحیح و معتدل نیست *نحوه بر رسید* **عهد ظالمین**  
 زیرا که مفاد آیت اعمیت که ریاست شرعیہ بطالم نمیرسد زیرا که عدالت در صحیح  
 مناصب شرعیہ از امامت بکبری و قضا و احتساب و امارت و غیر ذلک شرط است  
 تا فایده آن منصف متحقق شود و لکن ظالم در هر ریاست موجب فساد آن  
 ریاست است پس در میان کفر و ظلم و در سانی امامت تنافی است و متناقضین  
 در یک وقت جمع نشوند نه در یک ذات فی وقتین و همین است ندب صحیح اهل  
 که در وقت امامت امام باید که مسلمان و عدل باشد نه آنکه قبل از امامت هم



فی فعلی کذا فی نبح البلاغة و ظاهرست که این قول از معصوم  
 در منزل خود حکایت در نوح البلاغة است *نمی آید خصوص در آخر کلام این عبارت*  
 واقع شده الا ان یلقى الله فی نفسی ما هو مالک  
 که مالک آنرا کند *اسم در نفس من آنچه خود او مالک تراست*  
 به معنی که دلیل صریح بر عدم عصمت است زیرا که معصوم را حقیقتاً  
 مالک نفس خودش میکرد و اند چنانچه در حدیث وارد است که  
 کان املكکم لا یدله وزیر در دعای حضرت امیر مروتی اللهم  
 یا بئذ مالک ترشمانه ربنا *ای بزرگوار*  
 به الیک تمخالفه *بخشش تو برای من که متقرب قلبی*  
 به طرف تو بجز مخالفت کردم *دل من*  
 فی کبح البلاغة *حاکم وارد کرد در ارضی دلیل دوم*  
 در نوح البلاغة امام باید که سجده کفر کرده باشد  
 لقوله لا ینال عهدی الظلمین و الکافرین *برای او قول آمدن نخواهد رسید عهد ظالمین را و کافرین را*  
 لقوله تعالی و الکافرین من هم الظلمون و لقوله تعالی  
 برای قول اولی و کافرین اولی ظالم اند *و برای قول اولی*

المعصوم

لوقوع هذا الاصرار و به اخصيص المطالب ونحن نقول

اي وان شئت ان امر *واما بت فصل مطلوب* وما سلكم

هذه التثبيقة بحسب في *المعصوم* وغير المعصوم

اي شئت يا *موجب* *زاد لفظ* *وغير معصوم*

ايضا وصل دونه من ذلك اما غير المعصومين

ايهم *مراد او ازان* *غير المعصومين*

فيلزم حمل الخليل بشرط العصمة من الامة و

ليس لازم *ثبوته حمل دليل* *بشرط عصمت* *از امامت*

طلبها بغير المعصوم والمعصومين يلزم كون

*وطلب او بغير معصوم* *ومعصومين* *بر ان يلزم*

الجواب لغا والخل ان مراد الخليل طلب الاما

*حواش* *ومل تحققت* *مراد خليل* *طلب امامت*

وطلبها بغير المعصوم فبعض المنتمين من ذلك

*بغير ازان* *از قرب او*

فا الجواب ورد في تخصيصها بغير الظالم فلا العونية

*وحواش* *وارتد* *بمقتضى او* *اي من ظالم* *ليس تلوها*

مخ



کفر و ظلم کرده باشد و کسی را که سابق کفر کرده است یا ظلم نموده بعد از ایمان  
 و توبه باز و ظالم نفس هرگز در لغت و عرف و شرع جای نیست *نظراً* تبعیضیه  
 قال بعض الفضلاء الشيعة من في قوله ومن ذمها  
 کتفد بعض فضلاء شیعه از قرقر قول او و از ذمیه ک

وح ان كان مراد الخليل من ذلك البعض الظالمون  
 اگر چه مراد دوت از آن بعضی ظالمین

لزم تقض منصب الخليل بحيث طلب هذا المنصب  
 لازم شود تقض منصب دوستی چنانکه طلب این منصب

الخليل للظالمين وان كان مراده غير الظالمير كان  
 خلق ظالمین را و اگر باشد مراد او برای ظالمین باشد

الجواب لغو الحت ربه الله تعالى عنده معين  
 جواب نشود که بتیته او را انداخته تعالى از او الهی معین کند

ان يكون مراده من كان ظالماني وقبحه الا وقلة  
 این که بگوید مراد او کیسکه باشد ظالم در وقت از جهت قلة

عمه تم صاعد لا و على هذا لكون الجواب لعماء  
 عماد ما برسد بعد از این باشد جواب ما برسد

كما تقر في مجله ان المجاز لا يطر دو الا لحاز

*حكيك نقره زياره و محل عقد تحقيق مجاز نه صمط و نوبه*

تخله لطويل غير السنان و صبي لشيخ و سوسه سفسطة

*نخل براي طوالت نيز انسان و طفل براي بزرگ و او مخرجات*

قبیحة و كذا التائه المستيقظ و الفقير للغنى

*بقيت و خيانت و زاندين براي بديار و فخر براي غنى*

و الجائع للشيعة و الكمي للميت و الميت للمحي

*و كونه براي كس و زنده براي مرده و مرده براي زنده*

و قد روي القاضي البواكسني الزاهد

*و تفق روايت كذا قاضي البواكسني زاهدي*

من الخفية في معالي العرائش الى موالي الفرائش

*از خفيه در معالي الفرائش الى موالي الفرائش*

في حديث طويل ان ابا بكر رضي قال للبي صلى الله

*در حديث طويل تحقق اين كفت براي صلى الله*

عليه و سلم بحضرة المهاجرين و الانصا

*عابده و هم در از طولي و حاضر بود از مهاجرين و انصار*

و عنك



في الجواب اصلا فافهم ۱۲ افتح نقل ششم كان اليهودي

در جواب اصلا پس بفهمید آن را که است  
نوزدهم یهودی

والتصرا في عليم فيقال له بعد ذلك يا ليهودي

و نصرانی پس بگویند برای او بعد از این  
با یهودی

او يا نصراني فهو عن ذلك وانزلت قوله تعالى

یا نصرانی پس سخن کرده اند از این و نازل شد قول او تعالی

ولا تتأخروا بالآلقاب وقيل هو جعل الشان شيئا

و نه تاخیر کنید با القاب و گفته شد او عمل کند شایشی

من الفتح تقربت منه فمخبر فما سلف منه ۱۲

از فتح نزدش تو را نزدیک شد پس تو را نیت آن هر که بیشتر بود از او

مجمع السالطین سن وقد تقررت في الاصول المستحق

نام کتاب و تحقق تقررت در اصول محض شتی

فيما قام به المبدأ في الحال حقيقة وفي غير

در هر که قیامت باز آمد ا حال حقیقت و در غیر او

مجاز و مجازهم مطروبت جا یک متعارف شد با مجاز باید گفت

مجاز و مجاز اویان

ششم  
که اسلام آوردند

لو وجد النص في علي فاما في القلان والحدوث

*اگر یافته شود نص در علی پس بکن در قرآن ماحدث*

وقدم الامان جميعا ولا نه لو وجد النص

*و تحقیق حکم گوشت از حکم تحقیق نه و براینه تحقیق اگر یافته شود نص*

لكان متواترا ولا عبرة بالاحاد في الاصول ولا

*بر اینه باشد متواتر بر کاد نماند عبرت برای یکی در اصول و نه*

اقل من ان يعرفه اهل بيته وهم قد انكروا ولا

*گفت برای کسی که او در اینست که اهل بیت با او نشان تحقیق انکار کرده اند*

لو وجد النص في الامام لو وجد في كل الايمة

*اگر یافته شود نص در امام بر اینه یافته در هر امام*

وقد اختلف اولاد كل امام بعد موته في دعوى

*و تحقیق اختلاف است اولاد امام بعد موت او در دعوی*

الامامة ولو وجد النص لما وقع الاختلاف

*امامت و اگر یافته شود نص هر کجا که واقع شود اختلاف*

بينهم ولا نه لو وجد النص فاما ان يبلغه النبي

*در میان آنان و بر اینه تحقیق اگر یافته شود نص پس بکن تحقیق رسیده است از پی را*



وعاشيك يا رسول الله اني لاصجد لضم

*تم زنه کی تو یا رسول الله تحقیق سجده کردم برای ضم*

قط فترل جبرئیل علیه السلام وقال صدق

*برگزین نماز شد جبرئیل علیه السلام وقت راست گفت*

ابوبکر و اهل سیره و تواریخ تیره در احوال ابوبکر صدیق رضی الله عنه نوشتند

ابوبکر که **السیب لضم** قط پس صحت امامت ابی بکر صدیق

*ملاحظه کرد سجده کرده برای ابوبکر این شرط تراجمی شد و الحمد لله*

و دلیل سوم آنکه امام باید که مینصوب علیه باشد و رضی و غیر حضرت امیر

باز نمیشود پس خیر او امام نباشد و در نجایم صفوی و کبری ممنوع اند اما صفوی

فاما حضرت عن امیر المؤمنین رضی الله عنه قال انما الشوری

*پس بکن صفی از امیر المؤمنین رضی تحقیق ما داشت تحقیق شریعت است*

للهما جبرئیل و الا بصار فان اختار و ارجلا و سمعا

*برای نمازین و انصارت پس اگر اختیار کند مرد بر او امام او کند*

اماما کان لله رضی و اما الکبری فلان

*امام باشد برای خدا است و حقین کبری پس نمازشان است*

وما ذلك الا الغصب الامامة عنه فيكون

*وثبت ابن كبر راى غضب کردن امامت از او پس بايست*

الامامة حقه دون غيره اذا امير المؤمنين صادق

*امامت حق او مسموای غير او برکاو باشد امر المؤمنین جهاد*

ناي الاجماع جواب از اين دليل منع صحت اين روايات است زیرا که نزد اهل سنت

*باجماع* صح روايت درين باب ترسيده بلكه روايات موافقت

و مناصحت و تناو و دعا در حق محمد ميكرد و معاونت و امداد بتواتر كاهن ميده

*رابعي* باران پيغمبر بودند كمي در الفت و اتحاد شدن نسبت سبكي كوتيد كه

داستند خصمي با هم من ميگويم چو چار مغز اندكي *رابعي* ربط خلفار اربعه

بست از لي كفتن ز خلاف شدن بود شرک جلي و اند اين مگر طفل كج *عوان*

كرد و عمل سه مفروضه تركيب علي نور و ايات اماميه را مختلف يافته شد

اگر زي موافق روايات اهل سنت كه حضرت اميرالبايعان موافق و مناصح بود

صحيح الحيات و منقوره نك سيد ارجان پنج در قصه عمر بن الخطاب ثم از الحج *السلام*

منقول شده و تر بعد از موت برائت نشا و نمود و اعمال الشيا ز البنديه

و شهادت بخرت و بجات و اد خا نجه بيه ملا د ابى بكر الى اخر الخطبه تر از

*بج*



الى عدد التواتر اولا وعلى الاول امانا ان يكتموه

*تا عدد تواتر اول وعلى اول بيت لكن اكر نوبته كره او را*

عند الحاجة الى الظاهرة او يظهر وجه لا سبيل الى

*وقت حاجت تا اطعمارو يا طاهر كره او را و نه را اي دارد خط*

الثاني بالاجماع والاو يرفع الايمان عن التواتر

*دوم باجماع واول زنجنه امان از تواتر*

ولست يلزم كذب المتواترات وان لم يبلغه النبي

*ولا زم شود از زنجنه تواترات و اكر نرسيده او را*

صلى الله عليه وسلم الى عدد التواتر لم يلزم الحجة

*صلى الله عليه وسلم تا تواتر حيث لازم حجت*

فيه على المكلفين فينتفي الفايده المضاهي يلزم ترك

*در او بر مكلفين استغنى نه قيامه بعض بلكه لازم ترك*

التبليغ في حق النبي صلى الله عليه وسلم واصل حاشا

*بماندن در حق نبي صلى الله عليه وسلم*

انما حضرت امير مهدي تسلم و تساكى از خلفاء ملته ماته و عدد اسطوم و مقهور بيان

من اوله الى قوله والذي جاء بالصدق عهد وصدق

*از اول او طرف قول او و قسم انكست كه در خدا ما بصفتي محمدا و تصدق*

به النبي بكره ارياض نضرة المحي الطبري نقل شيخ وعين

*ما ابو بكره ارياض نضرة المحي الطبري نقل شيخ وعين*

اسيد بن صفوان وكان قد ادمرك النبي انفتاح

*اسيد بن صفوان و بود تحقيق در زمانه نبوتش را تا كه*

من روى الحافظ ابو سعد ابن السمان وغيره

*روايت كرد حافظ ابو سعد ابن السمان وغيره*

من المحدثين الضاحك بن عجيل بن ابي طالب

*از محدثين اينهم محمد بن عجيل بن ابي طالب*

انه لما قبض ابو بكر الصديق وسجى عليه ارجحت

*تحقيق است كه ابو بكر كه قبضه كرد ابو بكر صديق و سيج كرد بر او ارجحت*

المدينة يا لبيك يا يوم قبض فيه رسول الله صلى الله

*ابن عربيه بگوييد يا لبيك يا يوم قبض فيه رسول الله صلى الله*

عليه وسلم فحجاء علي باكيما مسترجعا وهو

*عليه وسلم لس ايه حضرت علي كه گفته ترشح خواندن و او*

نصحا



شرح البلاغت منقول شده و اکثر روایات شیعه مخالف این تیر یافته است  
 پس البته متفق علیه را اخذ نمودند و مختلف غیره را که محض شیعه با وصف  
 معلوم بودین حال روایة ایشان روایت میکنند طرح کرده اند **لان العا**  
**یاخذ بالمتفق علیه و یترک المختلف الفیه** *بر این سخن ملاحظ*  
*سکبره متفق علیه را و ترک کنند مختلف غیره را* روایات شیعه  
 درین باب از هیچ البلاغت و کشف القمه و صحیفه کامله تفصیل تمام سابق است  
 در روایات اهل سنت خود درین باب بیش از حد خص و قیاس است کتاب الموعظ  
 ابن السمانی برای همین امر صرف شده یک روایت ازین کتاب در حق ابوبکر رض  
 که سخن فیه کتب امامت اوست بطریق نمونہ میاریم و اگر ما برمی در عزت  
**ما نحن فیه** این عبارت حضرت امیر را با عبارتی که در هیچ البلاغت مروی  
 سوا از نه نماید و حکم تفاوت کند ذمه داریم و حق آنست که کلام حضرت امیر را  
 کسی تصنیف حکایت نمیشود کرد و لیکن مهابت و رعوبت و سلیقه شناسی هر  
 مکتب شرط است از آنکه لغات غریبه و خشنیه را بی نام و مواقع بلاغت شنیده و حفظ  
 گردد و ما نیز فقه و تمیزنداشتند تا بنده **نقل** **منه الامام ابوبکر**  
**محمد بن عبدالله الجوزی** *از وقت امام ابوبکر*  
**محمد بن عبدالله جوزینی**

مناقب و افضالهم سوابق و ارفعهم درجة و اسمهم

*از روی توفیق و افضل از آن از روی سابقه و بنده ترین او تا از روی برهمناسبت*

برسول الله صلى الله عليه وسلم هديا و سميت

*برسول الله صلى الله عليه وسلم از روی هدایت و راه*

و رحمة و فضلا و خلقا و انتم فهم عندك منزلة

*و رحمت و فضل و خلق و انتم فهم عندك منزلة از روی مرتبت*

و اكرمهم عليه و اوقمهم عندك جزاك الله عن

*و اكرمهم عليه و اوقمهم عندك جزاك الله عن از روی بزرگترین ایشان را و بمرتبه ترین ایشان بزرگوارتر از همه ایشان*

الاسلام و عن رسول الله و عن المسلمين

*اسلام و از رسول الله و از مسلمانان*

خيرا كنت عندك بمنزلة السمع والبصر صدق

*خيرا كنت عندك بمنزلة السمع والبصر صدق از روی نوبت بزرگی او بر مرتبه کوچکش و چشم و بصر*

رسول الله صلى الله عليه وسلم حيا كذبه الناس

*رسول الله صلى الله عليه وسلم حيا كذبه الناس از روی رسول الله صلى الله عليه وسلم حيا كذبه الناس از روی حیات او*

فبسمك الله في تزيده صدقيا فقال عمر من

*فبسمك الله في تزيده صدقيا فقال عمر من از روی بسمت خداوند در تزیین او صدقیا گفت عمر که*

صفت کامل



يقول اليوم انقطعت خلافة النبوة فوقف

*مکلف امروز منقطع شد خلافت نبوت پس اولش باد*

على باب البيت الذي فيه ابوبكر مسجى فقال رحمة الله

*بر دروازه خانه که آن دروازه کوه و ابوبکر مسجی پس گفت رحمت کند خدا*

ابا بکر كنت الف رسول الله وانبية و همسرة وحده

*ابوبکر تو ای نوازش رسول الله بر منم او و استراحت او*

وثقتة وموضع سره ومثنا وثقة كنت اول قومه

*و اعتماد او و مکان الاسرار او و مشاورت او و جزوی اول قوم*

اسلاما وخلصهم ايمانا وانشدتم تقيية ولبخا

*که اسلام دادند و خلاصه ایشان از روی امان و شکر ایشان از روی تقوی و سوره*

ليله واعظمهم غناء في دين الله عز وجل واحطهم

*برای خدا و برترترین ایشان بر نفس رساندن در دین الله عزوجل و کمترین*

لرسوله وانشفقهم عليه واحدمهم على الاسلام

*برای رسول خدا و در شفق بر من نمودن با او و یکی با او دانستن بر اسلام*

وايمتهم على اصحابه ولحيمهم صحبتته والذرية

*و امانت در ارادگان بر اصحاب او و دوستداران او صحبت او را و ارکان او را*

وانبئيه  
)

ما لم يقم به خليفة نبي من نصرت حين وهن

*باین چیز که ثابت و پایدار خلیفه نمی باشد*

اصحابك و برنت حين استبكا نوا و قويت حين

*اصحاب خود و ظاهر کرد وقت است بر روی و تقویت دادی وقت*

ضعفوا و لم تمت منهم ارج رسول الله صلى الله

*ضعف و لازم رفتی راه رسول الله صلی الله*

عليه وسلم في اصحابك اذ كنت خليفة حقا ولم

*علم و هم را در اصحاب او برگاه که بودی تو خلیفه برحق و نه*

تنازع ولم تقدر برهم المناقذين و كتب الكاذب

*منازعت کردی و نه زدی بر بنی برهم مناقضین و کتبه کاذب*

و كره الحاسدين و صغر الفاسقين و ربيع الدارين

*و اگر او حاسدین و خوروی فاسقین و ربيع دینها*

فهمت بالاصحاب حين فتنوا و رطقت حين دعت

*استادی تو بکلم وقت غضب ایشان و کوبیدند بر وقت تقوی*

و مضيت بفواد اذ وقفوا افاستعواك و فهدوا

*از گم شدن بفرودا اذ وقفوا با که گاه که توقف کردند بر تو چون که در راهی ساری*

والفدع من القهر على انفس  
التور و الجمل الملقا  
من الصديق و من الشق

و کتبت



من قائل والذی جاء بالصدق وصدق به

*که میگوید و قسم آنست که آمد بصدق و تصدیق کرد با او*

اولئك هم المتقون فالذی جاء بالصدق محمد صلی الله

*که روی کرد ایشان بود متقین پس قسم آنست که آمد بصدق محمد صلی الله*

عنده وسلم وصدق به ابو بکر و اسیتة حین

*علیه وسلم و تصدیق کرد با او ابو بکر و مسوات کرد او را و شسته*

لجلا و قمت معه عند المکاره حین عنه قعدا

*نخل میگرداند و اتقو همراه او تزد و یک سنجی و قتی از او نشست*

وصحبة فی الشدة احسن الصحبة نالی الانین

*مزدوست او بود در شدت خوب یطدی ثانی الاثنین*

وصاحبه فی الغار والمنزل علیه السکينة وبقه

*و مصحاب او در غار و منزل بر او بود و قاری و زنی او بود*

فی الهجرة و خلیفه فی دین الله عنما وجل وامته

*در هجرت و خلیفه زدنی الله صفا عن وصل و امته او*

احسنت الخلافة حین اتقوا الناس و قمت لولا

*که بود خلافت تو حکم بر منتره ازین امر الهادی بجم*

ورحبنا رستد براتك فظفري واونالواك مالم

*در جمع کرده از روی ریش بقل تو پس ظفرها بکنند و در سینه بتوان برود*

لجنتسوا و حلیت عنهم فالصها و الكنت علی الكافون

*نه حساب انگشتر در بر کفن از ایشان پس دیدند بودی تو بر کازان*

غدا یا صبا و للمومنین رحمة و النساء و حصبا فطرت

*غدا بر سینه و برای مومنین رحمت و انس و حصبا طایران*

والله لعباها فونت یجناها و ذهبت بفضائلها و آتت

*تم خدا لعاب او در سینه نجاب او در ذوق نفعی او در دانی*

سواقیها لم تفلل حجتك ولم تضعف بصیرتك

*سوازی او را نه باقیست حجت ترا نه ضعیف شد بینای تو*

ولم تجبن نفسك ولم یزع قلبك كالجبل لا تزل

*و نه ترسیدی نفس خود را و نه گراهان دل تو مانند کوهی که نه حرکت درم*

العوا صیف و لا یریه القوا صیف و كنت كما قال رسول

*باد و صحر و نه زاری کننده او را تو صیف بودی تو خدا که گفت روان*

صلی الله علیه و سلم آمن الناس علیه و حجتك

*صلی الله علیه و سلم ایمان آوردند از ایشان بر او در حجت تو*

بیت



و من بعض المشخوخ المسمى  
 و من موضع القوس المسمى  
 انتم هم من اعظم النساء  
 و من بعض ما يقع في الفخاء  
 و من اقرب الى موضع العلى  
 لانه صدق الحشر

و كنت اخفضهم صوتا و اعلاهم قوتا و اقلهم كلاما  
 و هو اى تربيت تربي او شانا اواز و غنچه تری او نا نا از ای سابقه و اگر کسی تری او نا  
 و اصوبهم منطقا و اطولاهم صمتا و ابليغهم قولا و  
 و در است تری او نا از ای کوی و در او تری او نا از ای کوی و طبع تری او نا از ای کوی  
 الیهم رأیا و استجهم و اعرفهم یا کلاموار و انتم فهم  
 از تری او نا از ای کوی و در او تری او نا از ای کوی و در او تری او نا از ای کوی  
 عملا کنت و الله للدين یعسوبیا او لا حین نفس المنا  
 از ای کوی و در او تری او نا از ای کوی و در او تری او نا از ای کوی  
 عنده و اخر حین فتسلوا کنت للمؤمنین ابدا رحیما  
 از ای کوی و در او تری او نا از ای کوی و در او تری او نا از ای کوی  
 اذ صار و اعلیک عیالا لملت انتقال ماضعوا عنده  
 بر کاه رسید بر تر حال تحمل تری او نا از ای کوی و در او تری او نا از ای کوی  
 و رعیت ما اهلوا و حفظت ما اضاعوا و علوت  
 بر رعیت او ای بار کوی و در او تری او نا از ای کوی و در او تری او نا از ای کوی  
 اذ هللوا و صلت اذ حین عفا و ادرسکلت اوطار ما طلبوا  
 بر کاه رسید بر تر حال تحمل تری او نا از ای کوی و در او تری او نا از ای کوی

الحق والصدق والرفق وتوكل حكم وعزم وامرك

*خبرت وصدق وبلایت و قول تو حکمت و عزم او امرت*

علم وعزم وسراياك علم وعزم فابغيت والله

*علمت وعزمت و فكرت و علمت وعزمت اين صبي تو قسم الله*

بهم السبيل وسهلت العسير واطفقت المنان

*باشون از راه راست و سهل كرده سختي را و ذوق ندی آتو را*

واعمد اليك اللدني فتوى الايمان وبتت

*واعمد اليايت تو دين و فتوى شد ايمان و بتت شد*

الاسلام والمسلمون وظهر امر الله ولو لم يكن

*اسلام و مسلمين و ظاهر كردى امر الله و اگر چه بركه كرده بودى*

فصبرت والله سدا عبدا واتعت من بعدك

*بس صبورت كرده ام الله از روزى سابقه دور و صبورت كردى بعد تو*

انعا يا سيدنا وفوت باختر فتر صينا فحلبت

*انعام سخت و در صيدى بخير رسيدنى ظاهر پس بزرگى است*

عن النكاء وعظمت انتم بئيك وهدت مصيبتك

*از كره و بزرگت زردى تو و بدى است مصيبت تو*

الله اعلم



و ذات يدك ولما قال ضعيفاني بدانك تو باي الله

*درد دست تو و حاکم گفت ضعیف بودی در میان خود و قوی بودی*

متواضعانی تقسک عظیم عند الله جلیلانی

*متواضع در نفس خود عظیم منتهی نزد یک الله - نزدیک بودی*

اعین المومنین لم یسأل فی القسوم له لیکن لا احد

*حیثهای مومنین نزدیک بودی در تقسیم ایشان نیاند برای کسی*

فیک صغیر و لقاتل فیک صغیر الا احد فیک

*در نزد غلغله و برای کویزه و تو برایت و نیت برای کسی در تو*

مصطع الضعیف الذلیل عندک قوی غیر حتی

*جایی طمع ضعیف ذلیل نزدیک تو قوی و غیر حتی تا اینکه*

تاخذ جفقه و القوی العزیز عندک ضعیف جلیل

*بگیری بحق او و قوی و عزیز است نزدیک تو ضعیف ذلیل*

حتى ناخذ منه الخن القریب و البعید عندک

*تا بگیرد از او حتی نزدیک و دور نزدیک تو*

سواء اقرب الناس الیک اطعمهم و اقنمهم الله

*برابراند نزدیکتر از میان طرف را اطعمه از آن و برای اقنم از آن*

*برای اقنم از آن*

تم بگو احتی علی اصواتهم وقال صدقت

ما ذکر استند تا اینکه علیه کرد اول از ایشان *و گفته است کنفی السماء*  
یا خیر رسول الله ص کذا فی کتاب الملوك فضل ابن

ای داماد رسول الله *چنانکه در کتاب تواقف بر او است*  
صفتح *من* این خطه آنجا است بر سائش او بگر اگر جمع خطه کلمات

ما کتیب طیبات آنجا را که در شان ابوبکر و عمر واقع اند در کتب اهل سنت  
بطریق مؤلفه و معوله موجود بلکه متواتر و مشهور بر سائیم کتابی حاصل شد که از یاد

پرداخت و ذقری بالمتقلال تعالی شرح اللغات رضی باید ساخت سوال اگر کوئی  
بروایات شیعه و باب نظم و شکایت در کتب اینها در دست اگر همه موضوع و مخرج

رو ساری اینها باشد در بار عقل نماید که این همه کرده کثیر مراجع را بقر اینها  
ایر نمونه باشند پس لابد اینها را مستعار غلطی خواهد بود آن متعارف غلطی است

جواب سابق مذکور شد که در راه انبیا بیصرفه در روایات تقسیم وید او غیر ذلک دروغ  
برایم نیست اینها و آنهم آنها را کذب و نموده حال آنکه زبیه عقاید الیه بسیار در دست

از زبیه اعتقاد صحابه عاید مانی الداب آنکه کذب آن روایات نیز بطریق شیعه  
باینها رسیده و روایات مطاعن صحابه را کذب می از طرف شیعه با ایشان رسیده ما رسیده



لانا فاما الله وانا اليه راجعون نقل شده و مراد

برای حق پس بحسنی رای ایدیم و بحق طرف ابرویم کسکه کنیم در باره

فی رواية اسيد بصغوان رضينا عن الله

در روایت او اسید بن صفوان راضیستم ما از خدا

فضاء ه و سلمنا له امر فوا لله لبعيد المسلمين

قضای او را مسلم در شیم ما برای او حکم او را پس چشم خوارتره نصیبت رسیده

بعيد رسول الله صلعم بمثلك ابد كنت للدين

بعید رسول الله صلعم مانند تو بمثلت بودی تو را از دین

عنا و خير و انفعوا للمؤمنين و حصينا

عز و خیر و دجایی امن در رای مؤمنین جماعت و قلمم

و غينا و على المنافقين غاطه و غيظا فالحقك

و ستولی در پنهان کردن غیظ و غضب پس حق کرد از ترا

بنيك و لا اجر من اجرك و لا اضلنا بعدك

بنی تو و اگر از منی اجرتی و نه گمراه کنده ما را بعد تو

قال و سكت الناس حتى القضي كلامه

گفت و ساکت بودند آن مردمان تا آنکه جاری شد کلام او

الذين حاربوه من فرئيس وغيرهم من اقباء الخزي  
*دين حد كروند اورا از قوايش وغير آون از بزرگان عرب*  
 في ايام صفين وهم الذين نقلوا النبأ وهو النسب  
*در ايام صفين و آون كه نقل كروند بنار و حديس لب*  
 ووصلوا غيرهم الى اخيه قال كعمرو ابن العاص والوليد  
*ووصل غيرهم تا آخر آنچه كه گفت مانند عمر بن العاص و وليد*  
 بن عقبه و حبيب بن مسلمة و بشير بن  
 الطاه و عبد الله بن الزبير و سعيد بن العاص  
*الطاه و عبد الله بن الزبير و سعيد بن العاص*  
 و حوشب و ذى النكلاء و شرجيل بن السمط و ابى  
*و حوشب و ذى النكلاء و شرجيل بن السمط و ابى*  
 الاعور السلمى وغيرهم ممن تقدم ذكرنا له  
*الاعور السلمى و غير آون از كسى كه تقدم كروند ذكره راى اورد*  
 الفصول المتعلقة بصفين و اخبارها فان كان  
*فصول المتعلقة بر ايام صفين و اخبار او بر كسى كه يفت*

و بعد از اين شصت و سه نفر از اهل الجاه  
 بنامه بن كعبه

تفصلاً



و در فهم ایشان کذب صریح آن روایات کرده چنانچه از صحیفه کامله در شرح البلاغ  
 سفول شده نقل صاحب قال ابوالحیاء الحدید شارح شرح البلاغ  
 کتبت ان ان الحدید شارح شرح البلاغ  
 فی شرح قوله علیه السلام رجوع و مده علی الاعتقاد  
 در شرح قول او علیه السلام رجوع کرد و قوم او بر اعتقاد  
 و عالم السبیل و اکتلو علی اللؤلؤ و وصال علی  
 و غلو کرده گوشه راهها را و اعتماد کرده بر این ظاهرش او و جعلت کرمه  
 الرحم و هجره و السبب الذی امر الامم و نزلوا  
 رحم را و صراحتند بر آنکه امر میکرد بدوستی او و نقل کرده  
 النبأ عن رض اساسه فنبوه فی غیر موضع  
 سایر از خویشی و اسرار او پس میگردند او را در غیر موضع او  
 فان قلت الیس هذه الفضل صریحا تحقیق مذهب  
 پس اگر گفته شود این نیست این فضل صریح صحیح مذهب  
 الامامة قلت لا فانه عنی علیه السلام اعدا  
 را میگوید که این سخن از من است علیه السلام پس بدان او

امیر المؤمنین عقل ورشد نامفصّل پدید آورده در امور عظام در آمدند و فحاشی حضرت  
 امیر و یاران و دوستان از بعضی ظلمه زبر سیر و ام المؤمنین شکر کجیهای و ماحوشیهها  
 احداث کردند و باعث فساد عظیم گشتند و بار در حضرت امیر و معاونت آن کتاب  
 و اطاعت او امر و نوای آن قدوة الاحباب تیر تقاعد و تجامل می ورزیدند  
 تا آنکه معاویه باغی و لشکرهای او مریاد مسلط شدند و غیر از انواع کوفه و عراق  
 و خراسان در حیطه تصرف حضرت امیر ماند و در روایات صحیحین ثابت است که چون  
 حضرت امیر در کشتان حرب جل سر فرموده و عبدالرحمن بن عتاب بن اسید را یافت  
 که از جانب ام المؤمنین مقبول شده بود تلفهف بسیار فرمود و گریه نموده و گفت  
 هَذَا عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ قَالَ جَدَعْتَ الْغُفَى وَتَنَقَّيْتَ  
 اَنْبِيَاءَ يَسُوبُ تَرْتِيبًا *لكن كُفَّتْ سَائِلَتُ بَنِي نَسْرٍ وَتَوَسَّوْا*  
 نفسی نقل حاشیه او سر حد الرضی فی نبع البلاغة الله  
 نفسی *دارد کرده است و بعضی در بعضی السلامه محض است*  
 ثماص بطله و عبدالرحمن بن عتاب بن اسید  
*برگاهه گشت بطله و عبدالرحمن بن عتاب بن اسید*  
 و هما قتیلان يوم الجمل قال لقد اصبح ابو محمد جهنما  
*کوان مرد و گشته نموده در روز جمل گفت بر این سخن جمع کرد ابو محمد بن*



نقلوا الامامية عنه عليه السلام الى المعوية

*نقل کرده اند از اماميه از او عليه السلام طرف صحابه*

فمنقلوا النبأ عن رض ابيه الى غير من ضوعه

*پس نقل کرده اند نه بار از خویشی اصل او تا غیر موقع او*

تن و چون اینهمه فرقه اجماع دارند بر بعض صحابه و اعتقاد بدو در حق ایشان  
 کذب آن روایات را جبار و ایت کنند و اظهار نمایند برورش دروغ او اهل خود  
 بر همه را منسوخ کرده اند از جهت این دروغ اجماعی این فرقه کرده و دروغها  
 دیگر را مثل تحسیم و بر بعضی روایت کنند و بعضی کذب بودند و معتقد در اصل  
 منشاء غلطی هم دارند و آن آنست که جناب امیر و خطیب خود که در نهج البلاغه است  
 رضی الله تعالی عنهما را جمع نموده و خطیب دیگر که امین مراد حضرت امیر و مذهب بکان شیعه  
 میرد استقاط و حذف نموده مثل آنچه در سالیان او بر کرده است شکایت فرستاد  
 بآن سمرقانی و دعای بد به ایشان سفیر مایه و دعای بد بر ایشان میکنند این فرقه  
 بنا بر سب و ظنی می فهمند که مراد از آن خلفا بلکه داعی ان ایشان باشند حاسد  
 و کلاه بگه مراد حضرت امیر نوجوانان فرستادند که در زمره صحابه بودند بلکه امام  
 خلیفه اول و ثانی را هم در سبش تیز و تشویر پذیر یافته بودند بلکه در ایام خلافت

لستوع لم يقم عنك متفق من اصل دار عضال شيعه مين است

نوه نخواست زنهاست در نو که کلام حضرت امیر را معتقدات خود و مزعمات جدیدی که از وسای ضلال ذکر کرده اند حل نماید بلکه آیات

و احادیث را نیز همین طریق می فهمند و این دار عضال را علاجی نیست و آنچه حکما که جایه کرام متفقان در وصف این نیر میاید الزهم کلمة التقوی

و كانوا احب بها و اهلها لازم شد او نشا را کلمه تقوی

و بودن او تیر و و اهل او و نیز در حق شان فرماید استلاء

على الكفار حمل بنهم و نیز می نماید سخت تر از اند

بر کفار و در صحت ترین اند در میان حباب الیکم الایمان

وزینه فی قلوبکم و کفر و نیزینه دادم در دهان او و اگر دادم

و العصیان مصداق قسم حرف نشا کفر را و فنی

و عصیان را مخالفت رسول صلی الله علیه و سلم و ایندای خاندان او

توانند اگر کسی را این عقیده باشد که بکنند و این توان و احادیث سواتر

مؤونه باشند و العباد و باید و بسلی نعم که حضرت امیر اعمار امامت نمود و اطهار



امکان غریباً اما والله لقد كنت ان كل الدنيا  
 سجان مسافر *ولكن قسم خدا بر امر نفس فرود ما ایستد باندگرم*  
 فرست قتل تحت بطون الكواكب انتهى وقال ابو الجليل  
*ترتیب کمان زیر بطون کواکب از آنها و کشف آن الی الله*  
 في شرح نبح البلاغة وعبد الرحمن هذا هو الذي  
*در شرح نبح البلاغة وعبد الرحمن ابن ادریس است*  
 قال امير المؤمنين افيد وقد مر به قتيلا ولم حل  
*گفت ايرالرضن علیه السلام درو و محمی کزت ما و کزت شد بود روزی*  
 انفي هذا اللبائس الخوض من بني عبد مناف استفتت  
*انفي ابن ابی باب محض است از بنی عبد مناف ترصد*  
 نفسي وقيلت معشرى الى الله اشكوا عجرى  
*نفس من و قتل شد گروه من طرف الله شکره کنده ام عجرى*  
 ويجرى فقال له قابل لبيد ما طرب الفتى يا  
*و جری پس گفت زای او کوننده نیکو آن جرعه طرب انفي ما*  
 امير المؤمنين منذ اليوم قال انه قام عني وعنه  
*امير المؤمنين امروز گفت همچنان است از بنی ازو*

عليك عيسى زينى هاشمى الصفيان  
 صحت منى انما ان عزانى  
 ابو

خلفا را ننگه کذب محض و اقرار کذب است که روایات امامیه هم کذب است  
 و وجوب تقیبه بسطل آن و وصیت آنحضرت صلی الله علیه و سلم حضرت امیرالمؤمنین  
 صرح منافی آن و این همه امور زوایا میسر که لوحی الملائک من السماء  
 سیوم که ظهور خوارق و عادات **مانند** و می که نازل می شود از آسمان  
 و کرامات از انجباب مسلم البشیرت است لیکن خلفا اولثه و صحابه دیگر و صلحار است  
 نیز متواتر و مشهور است و قطع باب خیمه در زمان حیات پیغمبر صلی الله علیه و سلم بود  
 اسیان دعوی امامت در الوقت کجایش ندارد و اما محاربه جنس و کتبت الهنت  
 از آن از نبی است محض روایت نبوت که چون آنحضرت در غزوه بنی المصطلق  
 برآید خیمه بسطل در راه خبر رسانید که در فلان چاه جیان جمع شدند و بنوا نهادند بر سنگ  
 شما کدی کتبت بس آنحضرت صلی الله علیه و سلم حضرت امیرالمؤمنین و امیرالمؤمنین را  
 نقل رسانید **نقل** که اگر کوهی که در شواهد النبوت مه لانا بعد الرحمن عامی این  
 این قصه ما واقع اند و مه لانا می مذکور از اهل سنت است گوئیم مراد از اهل سنت نخستین  
 معتبرین الهنت اند و الا بر کس از اهل سنت از کتبت نبوت این قسم روایات نقل می کنند  
**نقل** که اعلی ان اصل که کاذب فی احادیث الفضا  
 مدان تحقیق اصل و در فرع کرمیان در احادیث فصائل



معجزه بوقت دعوی که مثل طلوع ماه خیر در آستان محزه عظیمه و مبارک جن  
 در پنجم سن در دعوی خود صادق باشد پس امام باشد و این روش کلام  
 ما خود است از استدلال الهی در انبیا نبوت پیغمبر خود و لیکن مشابست در  
 اسلوب سخن است نه در صیغه مقدماتی که اول وصیت انبیا است معجزه  
 است چه معجزه برای انبیا نبوت است نه برای انبیا امامت و دیگر مناصب  
 شرعیه مثل قضا و افتاء و اجتهاد و سلطنت مایه و امارت لشکر و وزارت و امثال  
 ذلك و وجهش آنست که چون لغت نبی بلا واسطه از جانب خداست پس انبیا  
 او در وقت مدتی خدا بخلق معجزه نموده اند مختلف این مناصب که بلفظ نبی و بعضی  
 او با امامت ثابت میشوند و نیز در دلالت معجزه بر صدق نبی بعضی حیای عادت  
 الهی است و چون این عادت در حق انبیا علیهم السلام جاریست نه در حق غیر  
 پس دلالت نیز منحصر در حق انبیا باشد شاید این سخن اگر آنرا شخصی بر شخصی دعوی  
 کند و معجزه انبیا دعوی نماید بر کز در شرح معجزه نخواهد شد زیرا که طریق انبیا دعوی  
 در شرح شاید و بینه است نه اظهار معجزه و علی بن ابی طالب در جمیع دعا و  
 معاملات و چون امامت تیره و الله یقین پیغمبر صلی الله علیه و سلم یا با اختیار اهل  
 صل و عقد کردید معجزه در ان صل نموده اند که است و دیگر آنکه او عار امامت در صلا

بالاصح و علی بن عیسی الاربدلی در کشف الغم آورده است که این بخار با بر سر خود  
پس بلایب مجزوه بچرخند و در حوض عظیمه نزد کتبت ایل است موجود است  
در کتبت شیعه امامیه فریبه دیده شد و اخطب خوارزم که زید است در کتبت خود  
چنین آورده که چون توجه حضرت امیر لیبی صفین شد بایران آتشلی هم رسید  
و آب نمایفت شد پس امیر فرمود تا موهبی را بجاود نزد یک دیر را می که در آن  
وادی سیو پس در آتشی کافتن سکی طلائی ظاهر شد و در نقل آن سنگ عاقلند  
خبر با بر رسانید پس خود فرود آمد و از زار داشت و تا مسافت دراز رفت  
و در آن سنگ چشمه آبی ظاهر شد شیرین و گد بود مردم لشکر از آن آب خوردند و  
سیر شدند و چون راهب دیر این امر را مشاهده نمود اسلام آورد و گفت ما  
در کتبت قدیمه یافته ایم که شخصی چنین و بیان نزد این دیر نزول خواهد کرد و این  
صخره را خواهد برداشت و آن شخص بر دین حق خواهد بود با بحکم اکر این کتبت  
هم ثابت نشود مثل سایر کرامات اجتناب رضی الله عنه خواهد بود دعوی اما  
در اینجا مذکور نیست موند در مقابل انعام این قصه بوقوع آمده و اگر در مقام  
تحریر ایل تمام این قسم مجزوه با ظاهر نیست موجب حکمی چشم اله است میگردید  
و با دعای شکر و مسامحه است زیرا که در سبقت بالاجماع امامت



كان من جهة الشيعة فانهم وضعوا في مبداء الكلام

*بانه از جهت شيعة بر بعض اوشان واقع اند در استدای امر*  
احاديث مختلفه في صاحبها هم حملهم على وضعها

*احاديث مختلفه در صاحب اوشان روئند اوشان بزوجه کردن او*

عداء و خصوصاً متهم نحو حديث البطل وحديث

*دستمال بنی او دشمن اوشان استند حدت بطل و حدت بن*

الرمانة وحديث غزوة البير التي كانت فيها الشيا

*الرمانة و حدت غزوة جایی انکه بودند در وسط بن*

ويعرف كما زعموا بذات العلم وحديث عل سلمان

*و منساخته نه چگونگی علم سکونذ بذات علم و حدت عل سلمان*

الفارسي وطى الارض وحديث الجمل ونحو ذلك

*فارسی و طى الارض و حدت جمل و مانند آن*

نشرح نبع البلاغة از ابن ابي الحديد اگر اين روايت صحيح باشد

*شرح مع البلاغة پس سحرة بنجر خراب بود و کرامت امير و چون در وقت*

امامت نبود شايد امامت چگونه تواند شد که تعارضت سحرة با دعوى شرط است

آنکه اگر آفتاب برای علی گردیده باشد بر آینه علی افضل از نبی معلوم شود برای آنکه در  
خندق نماز عصر از آن حضرت فوت شد و آفتاب برای او بر پشت او است  
ازین جهت جواب گفته اند که نبی در کار خدا بود و خدا خود صاحب حق است و مقاربت  
او را و سوره و علی در کار غیر بود و غیر صاحب حق بود لاجرم دعا خود تا آفتاب  
بازگشت و نماز او اگر در این **مصلحت** **توجه** مواجب گفته اند چه حکم الله در اینجا قیاس کنند  
و گویند که اگر علی و آن بود که در حالت سدر نشسته نماز کند ازین جایز است و نماز که از او  
نارک فرض شد و نارک فرض خاصیت خاصه ترک صلوة عمدا که گریه است و اگر نماز که از او  
نشسته پس حاجت بر او ستمس چه بود و اگر جعل بود میان مسلم لائق امامت باشد  
جواب ازین اشکال آنست که محمد و ائمه بر این است لازم نمی آید و قابل عصمت هستند  
**مصلحت** **نقل** **حاشیه** هشتم در کتب خود در دهمس از حضرت امیر در ایام خلافت خود  
وقتی که از فرات عبور می نمود و وقت عصر رفته بود که از عبور فرات نماندند نزد اوست  
کرده اند و الله اعلم بالصواب **تن** درین دلیل طریقه خطی و اوقست زیرا که کسی که  
بایست خلفا را نموده قابل آن یعنی ائمه است و معتزله هرگز قواعد ایشان را رعایت  
نکرده اند از آن جهت که بعضی معتزلی که با خلفا ائمه وارد بعضی خبر را  
مطالعین فرار داد و از او در مصحف آن خبر نماند قبیل مطاعین باشند چنانچه



حق حضرت امیر رضا بود و جانب نانی باغی و خلاف حق و امام است  
بس اگر چنین ابلست طحاوی و غیره تصحیح آن کرده اند و از صفحات غیرست  
ملاحظه که وقت نماز عصر از حضرت امیر بدعی آنجاب واقع شد نماز عصر  
ادافرمود و در آن وقت دعوی امامت بجا بود و مقابل و منکر که امام **دلیل ششم**  
آنکه گویند و حضرت امیر سبک از مخالف و موافق پیغمبر که موجب طعن و تفریق  
روایت کرده و بخلاف خلفا آمده که مخالف و موافق یار در ایشان روایت کرده اند  
که صلب استخفاف امامت آنهاست پس حضرت امیر که سالم از قواغ امامت است  
سعیکن یافته برای امامت **نقل نموده** لیکن مواضیب خدایم بعد طعن کرده اند درین  
نقصه بود و در جواب آنکه اگر این صحیح میبود برای آنکه ایمان بیشتر در اقطا عالم میدیدند  
و پیوسته روایات میگردید که بس عجیب و غریب بود و با بگویند که در کتاب  
الفضول ازین دو وجه جواب گفته که این واقعه مثل استخفاف قرمت برای پیغمبر  
که کفار دیدند و اعتراف کردند گفتن درین جواب خجل است زیرا که همه استخفاف  
واقعه است بود و شب هم می گذشته بود و اگر مردم در جواب بودند و واقعه هم نمی  
بجای رفت شمس که موجب طول زمان آنها شد و باید ماند که باز نماز کرده باشد مردم  
پس بر سر بار در آمده وقت مشغول ازین امر عجیب غفلت ممکن نیست و چه دویم

قدر کافی از آن در الهاب سابقه که شد و آنچه گفته اند که در حق حضرت امیر  
 به چنگ از مخالف موافق قدحی روایت کرده خطی دیگر است زیرا که اگر مراد  
 از مخالف الهنت اند پس که بر سر است زیرا که الهنت معتقدین صحت است  
 آن جناب از هر انواع روایت گفته و اگر مراد خوارج و نو اصب اند پس ایشان خود  
 ذوات طویل و طوایر که کثیره مثل چهرهای طمانی خود در پی باب بسیار کرده اند  
 و ایراد آن خرافات درین رساله بر چند مورد است اما بنا بر صورت نقل لغوی  
 گفته اند نسخه خبری از کتب ایشان بطریق نمونه نقل میگردد باید دانست که مسطرا  
 حضرت امیر در کتاب عبد الحمید مغربی یا صمدی و غیره یافته میشود قسمی است  
 که نواصب میفرمودند روایت آن و الهنت و تبعه که جمعی از جناب اند بخار  
 آن میکنند و این قسم را اعتبار نیست زیرا که فرمودند همان الهنت الزامی آن  
 عاید نمیشود **نقل شد** گفته اند که او عثمان را کشت میگوید از اخبار و آثار بصیرت  
 پیوسته که آنوقت در قتل عثمان دخالت بلایک سیر خود حسن را فرستاد و مدتی  
 که از زبان داشته بودند و ایشان بود آب نوبی رسانید و آنحضرت گفته است  
**که والله ما قتل عثمان ولا مالات و قتل**  
 هم ذات که من شتم عثمان را **وز میل کردم من در قتل او**

این روایت از کتب معتبره  
 است و در کتب معتبره  
 نیز آمده است



در باب مطاعن میاید انت براسد تعالی و اگر آن چیزها از قبل مطاعن باشند  
 در انبیا و ائمه تر مطاعن خواهند بود **نقل حاشیه** و نیز حافظ گفته است که رایج علی  
 درست نبود زیرا که در مرتبه بر خطا که الهیت در جواب گفته اند که او خود خدا  
 فرموده که **لولا اللدین لکننت ادهی العرب** و مردم در

**اگر میشد دین میبودم من ندان تر من عرب**

زمان او بدینت پر قسا و منده بودندی که در چند سیاحت در شمار لوبه سگلاب  
 زمان پیغمبر انس و جان و زمان شیخین هم که کس نیست مردم جنبه ای استیجاب  
 کرد و جیل نبود **نقل حاشیه** حافظ گفته که او بگرد زاهدتر از علی بود از دنیا  
 و شتر می و غلامی که داشت و بسیاری فتوح و غنایم او را بود و او هر روزی داد  
 و نه بای کثیری و علی از عالم رفت و از فرار و کجکشان و زمان و مسرت تا  
 ماند تا الهیت در جواب گفته اند که ای ارباب بسیاری زمان تو نصرت لبید السیر  
 که پنجاه صفت زین که داشت و صفیان من عبده گفته است که زن بسیار داشتن  
 از دنیا نیست چه تحقیق هیچ احدی از صحابه در وقت خود شش زاهدتر از علی بود  
 و او را سعه سریت و چهار زن بود **نقل حاشیه** من بلکه اگر گفت شیوه کسی نیک  
 مطاعن از مطاعن انبیا و ائمه تر مطاعن خواهند بود و معلوم شود که یا به خدا چشمه

له عذاب عظیم قسم دوم آیت که در کتب شیعیه داخل است  
 برای اوست عذاب الهی بطریق صحیح ثابت است و این قسم البته جواب  
 طلب است چنانکه شیعه و اهل سنت هر دو مستفیدی جواب آن شده اند شریف  
 مرتضی در تفسیریه الانبیا و الائمة از علماء شیعه و این جزم در کتاب الفیصل  
 از علمای اهل سنت بسیاری را از آن مطاعن نموده اند از آن جمله آنکه سلاح و مال  
 عثمان را بعد از قتل او مستغرق شد حال آنکه مال مسلمان بهیچ وجه حلال نمیشود **نقل حاشی**  
**ولا یجوز ذر او لهم ولا ینسأهم ولا یمالک اموالهم**  
**در اول آیتان و در ثان آیتان و در ثالثه آیتان**  
 الغایة از ایشاد علامه حلی **نقل حاشی** علماء شیعه جواب داده اند که مال باغی تا  
 نهایت ایشاد علامه حلی بیاضی نباید داد و انتظار باید کرد که ائمه توبه نمایند  
 پس و از آن عثمان چون رفیق بغایه بودند باغی بودند و نواصب چند مرتبه کرده  
 که آن مال را تقسیم کردن و منتفع شدن در آن نمیرسد و علی اثر تقسیم نمود و بیان  
 منتفع شدن ایشاد **من** و هر چند و از آن او طلبیده اند باینسان عداد حیانت  
 و لیدن عقیده درین باب شعری چند گفته است **الاصحاب الکیلی لا تغور**  
**کواکبه اذا عارجم لاح** **اگاه باش نیست بر آن کس که تغور کند**  
**سوره او بر گاه که عارتم ترا و ساره خار نمود**



و سچکس را درین روز روی ممکن نشد باز گفته اند که طلیحی وزیر را که بیعت نمود  
میگویم کلامی حاشا بله آنحضرت بیعت از مردمان نمودت ما از خود و کلان بود  
الحاج کرده و خود خطبه فرمود فتدالی الناس کتدابی الی اهل

علی صاحبها *پس در لاکت کرده اند و بیان عاقله و لالت اسباب*

*بر صاحب او* و در جای دیگر فرمود نیالون الی الکعب الصنع

و عامه از وی روایت کنند *رسانند طرفین مانند غرض متع*

*و عامه* که طلیحی وزیر را گفت که در از کنید دست خود را ما شما

بیعت کنیم چه آنکه من وزیر ششماه بود و با ششم رای من شترست از آنکه امیر ششماه است

انوار العرفان معنی ترویجی اما عشری نقل شده حافظ معزلی نیز صاحبی است کنایی

در آن کتاب تانقص حجاب امیرالمؤمنین را درج نموده و بیشتر زواریت او

از نظام و ابراهیمت نضاح نقل شده و این یونس خوار می که مجتهد امامیه است

که در صراط المستقیم اکثر را تعوض نموده گفتن جوابهای باصواب او را امیر ششماه

و ترجمان کتاب موجود است و سوزنیت با نوار العرفان از حسین الدین بن

صفی ترویجی اما فی المنقح متن شمل شرکت در قتل عثمان رض و شرکت

در ذرف عایشه رض و نزول و الذی تولی امر منه *و مازل و انکس که تولی کرده برکت او از دشمن*

یوماً بکلیسای صرا زبده **نقل شده** گفته اند که مسامانی نامی از ازیغ

**روز یکشنبه** مرزب او **امهات** اولاد بر سید گفت رای من و رای

عمر فروختن آنها بود اکنون رای من اینست که فروخته نشود مسکوم نزد من میایم که سخن

حیدر در زمان عمر برای تقیه و خوف فتنه باشد در سوخته در سال جدید اقتضای

احکام برای مصلحت نمود ۱۲ انوار العرفان معنی ترویجی **نقل شده** درین جواب

حل ظاهرست زیرا که این کلام را حضرت امیر در ایام خلافت خود فرموده اند در زمان

عمر تقیه مستقیم بود این وقت مسکیت که رای من همینست در زمان عمر تقیه گفته بودم

و این چرا میفرمود که رای من و رای عمر فروختن آنها بود اکنون رای من تبدیل نشود

این خود دلیل صریح است بر اجتهاد و رجوع از اجتهاد سابق ۱۲ منتهی **نقل شده**

و حافظ ماصی گفته است که تقیه منسوب باین عباس است و نشا کردانی او که مجامد

و عکرمه و مختار اند و وصیت منسوب بیا ابو بریره و این عمر و نشا کردان نشان که

زبری و مانع اند و وجه منسوب باین مسعود و نشا کردان او و لغت سیسویه

و انقض و عروض و کلایل و اصول کلام با مانی آن و آنچه در افزه رخصه است

که همه دانش از علی بر آمده در صحیح کتابی یافته شده در متغایله شریف است

بر سنابر ادعای باطل نموده اند ۱۲ خلاصه صراط المستقیم لابن یونس الامامی البرازی



۱  
هی نصیحت حکمه  
بنت عبد المطلب  
خان عثمان که ازادی  
خود شون را با دارا دارد

خیمه پراگنده: بنی هاشم رد و اسلح ابراحتکم

شماره پنجمانی او بنی هاشم برید سلاح بر حور و در

ولا تهنون لاخل مناهبه بنی هاشم لا تخجلوا

و نه بشیرید او را نیت حلال مناهبه او بنی هاشم نیت که درها

فانك سواء علينا قاتلوه وسألهمه وانا وایالكم

بر تهنون او برست بر ما قاتل او و غارت کشته او و ما و شما

وما كان منكم كصدع الصف الا يرا الصدع

و انکه نیت از شما مانند صدع صف مانند یاب جمع

نشا عيه بنی هاشم كيف التعاقد بنينا وعند

ت عی او بنی هاشم چگونه متعاقد شود در میان ما و نزدیک

على سيفه وحس ابئه لعمر كالا السنی ابن

علی شمشیر او و سلاح او بر آنه عمر تو زناش حوید گرفت فرزند

اروی وقتله وهل سنین المماء معاش

اروی وقتل او و آیا فراموش کردید ای را که باش زندگی می کرد

سأربه هم قتلوه کی باکی نوامكانه كما فعلت

در سحر و دورا ایشان قتل کرده او را کی که نوزده ممکن او خدا کند

و از آنچه است که در نجابت ان علیا اتی بزادوة فحرقم

بالنار و ابن عباس را بفرموده *تحقیق پیش آورده نزد یحیی بن یسار* سر زلفت ایشان *بانش* انکار عظیم کرده و حضرت امیر تزیلان مدامت در نمود و قصه احراق بنار در

شیخ نیز سوجه دست شرف مرضی در تفسیر الانبیاء و الامم روایت کرده که ان *تحقیق*  
علیا احقر و جلای غلاما فی دین و حدیث صحیح

*علی سوزش بر آید آید عظام در در او* جمع علیه است که لغز او

بالنار و از آنچه است که شخصی را در هر نشا و زمانه زرد و چون آن شخص مرد است و *بانش* داد و گفت انما و دیته لان هذانتی فعلنا

بر اننا *بر اینست که دیت او بر اینست تحقیق اینست را که دم او را* حال آنکه خود در عهد عمر رضی الله عنه در حدیث مشهوره داد که نشا و زمانه مقرر *تعلیل خود*

با پر و باین طبع الله اذا سکل هدی و اذا هدی اقرح *س در اجتهاد خود که بر که که مگر نشود اینست* و بر که که آنرا بکنند اینست

نشک داشت و از آنچه است که ولید بن عقبه را اجل از زمانه زرد و بس کرد پس بداشت *نقل* کرد در حدیثی بر رواری عثمان *نقل* میگویم که او را قسمی از خردانم که در

داشت پس نشا و شد و ان را از آیه کریمه و خذ بیدک ضعتا و اکره *و بر که در حدیث خود روایت*



**نقل شده** و حافظ نیز مانند قول اول گفته که نسبت داده شد حفظ قرآن رسد و انور  
 و غیره آنها را علی در ایشان نگذرد شده و اصحاب حروف الهجاء این سه و غیر آنها را مدعی  
 با آنها نگذردند **۱۲** انوار العرفان **تتم** از آنکه است که در حق امهات الاولاد مذکور است  
 مختلفه اختیار نمود و بر جزئی قرار گرفت اول قایل بود بصحبت بیع آنها جز بعد عمر رضا  
 چون اجماع بر سلطان بیع شد در اجماع داخل شد باز در خلافت خود بصحبت بیع فتوی  
 داده لهذا فاضل شرح بالمشافه با ایشان سخت کرد و گفت **لأنك في**

**الجماعة احب اليك من رائك و جدك**

*برای تو در جماعت دوستتر بود طرف من از برای تو و تنها تو* حال آنکه خود گفته است

**الا ان يد الله على الجماعة و غضب الله على من خالفها**

*آنکه باشد تقویت دست الله بر جماعت و غضب خداست بر کسی که مخالفت کند*

**و تزدن قرآن موجود است و ممن يتبع غير سبيل المؤمنين**

*و کسی که اتباع کند غیر راه مؤمنین*

**الایه** پس هیچ مخالفت اجماع نمود و از آنکه است که در مسکه نور است

**نات** در بعضی مای مختلفه فرمود و بر هیچیک قرار گرفت حال آنکه خود فرموده

**من اراد ان يتقم حرجا اثمه حرمه فليقل في الحد**

*سنگار او کند ایستد اگر اثم حرمه برساند بکند در حد*

ادی دکان البکلی و المولایة و تقسیم میراث

*اداکتة بجزایر سنه برای مولات و تقیم میراث او*

بین المولی و ورنه بالنسبة و لجد مرحد الاحل

*و زمان مولاد و در آن او به نسبت و در آن حد اجراء*

بنسبة الحرایه و مرحد المولی بالنسبة الرقبه

*بنسب حر باو و آنرا مالیک به نسبت سنه*

حان زنی همبا المولی سقط بصدده و حدیه الباقی

*حقان گفته زنا باو مولی بریزد مهادی شدن او و حد بیاتی*

ارتداد و علامه علی نقل *شبه* مسکوکیم تبعی صاحب کاذب و فاسق است و کذب

ازین که گفته که در حرب عمل خراجها تین از صحابه حاضر بودند و شعبی سوگند کند

باید کرده که علی بگوید رفت تو قرآن را ما بگرفته بود کمال بضعش ازین سخن ظاهر است

انوار الوفان معنی خردی *شبه* فصل مستقم گفته اند که در خرد آمده که او در

تکسیم کوهای بخاطر سوره داده و بسکامی که اختلاف مردمان را بر خود دید گفت

لقد عشت عشره الخ و وارد شده خبرند امت علی بر سوزن

*برانه گفتی عشرت غرت تا امر غالیان و چون سخن ابن عباس در آن*





خارج زرع و سبب البقرة

نفل **شبه** سبکو کم که او دانا تر است ملغبت عرب میداند که اگر از این بگوید  
 انوار العرفان این جواب را الواصی کی قبول میکنند زیرا که شمیر نزد ایشان  
 دانا تر است از امیر المؤمنین و او از بند دست بریده است **من** حال اکبر صحیح  
 خلاف شرع است البین بالبین و از آنکه است که در سزاوی برضی مبالغ  
 اقامت نمود جانچه در کت شیعه موجود است حال آنکه خود روایت فرمود  
 زرع القلعة عن ثلثة عن الصببي حتى يبلغ الخ  
 نمی نویسد گناه از سه کس **از عقل** تا اینکه مبالغ خود را گوید  
 و از آنکه است که روي محمد بن بابويه القمي في العقيدة  
 روایت کرده **محمد بن بابويه قمي در فضیله**  
 انه جاء رجل الى امير المؤمنين واقربا للشرقة  
 گفتن آن **که مردی بگفتن امیر المؤمنین** و از او کرد بزرگی  
 اقربا ليقطع به المذلة ليقطع يدك و صداهندة  
 از او کردی که قطع شود با دست **پس نه برید دست او** و او نیز  
 در اقامت حد کرده بگفته است و از آنکه است که چون نجاشی خاری ساعرا  
 گرفته آوردند که در ماه رمضان شراب خورده بود میت تا زمانه در عهد اقرند



باب باور سیده و این همه منافی عصمت است ۱۲ انوار العرفان معین الدین  
قرنی که ترجمه صراط مستقیم تصنیف علی بن محمد ریس مجتهد امامیه است متن  
و از آنجا است که اول حکیم حکم کرد و بعد از آن میفرمود لقا عتقت

عترة لا تجزى سوف الیس بعدها بر آیه محقق عتقت  
عترة لا تجزى را نیت و بعد از و استفسر

واجع الاصر السبب المنتشر  
واجع حکم سبب برین حال که نقض حکم جاریست

و از آنجا است که شعبی روایت کرده که ادب علیا قطع ید السارق  
من اصول الاصابع کف علی قطع کرده است سارق را

بسیار قامت حد سارق نه انت و جای اقامت  
بسیار سخنمان

حد و لایق امامت نیست و از آنجا است که شهادت صبیان بعضی را بعضی  
قبول نمود حال آنکه بالبداهت کفایت صبیان را اعتباری نیست و خدا تعالی مقرر

و ایستشهدوا شهیدان من رجالکم الایه  
و طلب کند که از آن را در کوفه و مردان شود تا آخر

و از آنجا است که اقد نصف و نیم ختم از تفصا کسینه العور معر فرمود

حالا که ظهور نجای است و حرام صرف اند و از آنجا است که در دراهم سود  
صرح مخالف امر رسول حکم کرد و ما قول الله صلی الله علیه وسلم

لا تتبعوا ذمیرهم *و او قول اوست صلی الله علیه وسلم*

*بیت کتبه یعنی نفرین است بر ذمیر* *بمیرهم* *کما ثبت عند ذلك*

بانی شترت بدجوی الویت *حاکم بایست ثقه از روان*

فی الخطبة البیان اللتی *در خطبه البیان* *رواه عنده اصبح بن*

بکثرت من رجال الشیعة *روایت کرد او از ابو اصبح بن*

انا اخذت العمد علی *ناسته از مردان*

الارواح فی الازل انا *من بودم که رفتم عهد*

المنادی لهم السبت بیکم *ارواح در ازل من*

و کذا قوله ایا منشی *نه اعلامم برای او ایستم من را*

الارواح وقوله فی خطبة *و چونکه قول او من شد کثرت*

الا فتیما ر کما رواه *ارواح ام و قول اوست در خطبه*

الاقحور حاکم روایت کرد او را *رحب بن محمد بن زین*



زوهكارواه محمد بن بابويه القتي وزاده درصالحى جايز<sup>نبت</sup>

*چنانكه روايت كرده او را محمد بن بابويه قمى*

واما الخاشى فانه نتم الحشر فى رمضان فاقام

*ولكن الخاشى لم يمتنع من شراب حار و در رمضان پس قلم كرد*

على عليه السلام الحد وزاده عشرين رجلا فقال

*على عليه السلام عدوا وزياده كرهت نبت نازبايه پس گفت*

الخاشى ما هذه العلاوة فقال لئن بك على الله

*نخاستى چه بخرت از زيادى پس گفت براى خراى ت بر الله*

فى شهر رمضان فهدى الخاشى الى معويه<sup>السلامة</sup>

*هواص رمضان پس كرهت كجاشى طرف موهوب*

من واز الجملة انت كتر لى مرفى و تفرية الانبيا والاسمه آورده

انه عليه السلام اتى بمال مرمون والغبايا

*تحقيق نشان آت عليه السلام آورده از مال مهور نسايا*

فقال ارفعوه حتى ليجب عطاء غنمى و باهله

*پس گفت برادر اين تا كه بيايد عطاشى غنمى و باهله*

تفوق

حدثنا عبد الله بن ادریس عن ابي عبد الله

*سكن كروم عبد الله بن ادریس از بيت ابو عبد العزیز*

الحرز بن رفیع قال لما سار علی الی صفین استخلف

*بن رفیع گفت هرگاه سیر کرد علی طرف صفین حلیفه کرد*

ابا مسعود الانصاری البدوی علی الناس

*ابا مسعود انصاری بدوی را بآدمیان*

فجعلهم فی یوم جمعة وای فهم فقله فقال ایها

*بنی که در این روز جمعه پس دیدم آیتان کی پس گفت ایها*

الناس اخرجوا من خراج فهو امن انا والله نعلم

*آدمیان بر اشد از خانه پس کی که بر آمد پس آیت آن لیکن خراج از سیر آن*

ان منکم انکاب لهذا الاصل والمتافل فخرجوا

*انچه از شما انکار است برای امتیاز و کزانی پس بر آمد*

فهو امن انا والله ما نعد عافیة ان یلیقی هذا ان

*پس آیت آن لیکن قسم خدا من خود خواهم که عاقبت را امید داشتیم من این روز*

الغار ان یلیقی احدهما صاحبه ولكنما نعد عافیة

*عاقبت ندم برود و کما ان صاحب خود را بکن آن روز خود را احدهما*

فمن خرج  
پس کسی که بر آمد

مخرج



البرسي الحلبي في كتابه مشارق انوار اليقين  
*برسي الحلبي در كتاب خود مشارق انوار اليقين*  
 في الكشف عن امر المؤمنين انا صاحب الصور  
*در كشف از امير المؤمنين من نفع كننده صورام*  
 انا خارج من في القبول وقوله انا حي لا يموت  
*من جواب او كه من در زمانه و قول او كه من زنده ام كه تمام مرد*  
 انا حاو زت بموسى الجبري واعترفت نوعه  
*من بخاورد كردم بموسى را بدريا و غرق كردم و غرق او*  
 جنوده انا ارسيت الجبال الشاهحات وفخره  
*سنگها را من محكم كردم كه بهاي بلند را و نطق كردم*  
 العيون الكاريات انكذلك النور الذي اقلبس  
*چشمه هاي حاري را من ام اينچه نور از كس اقتباس*  
 موسى صند الهدي و از آنچه است كه اقارب خود را در بين وعظ  
*موسى از وهدايت يافت و غير آن مستقر ساختن در ارضي لشكر مابرت*  
 طلحه وزير بر لوف و بصره حالانكه اينها حق و اولي بود به قبوليت امارت

بعضی از این نقطه بوضع  
خاندان زینب روایت کرده اند  
در وضع

نمود و از آنجا که آنایت ابو موسی اشعری را و تهنیت اموال و عراق  
دار او فرمود و نیز آنست که ابو سعید انصاری و از آنجا که در قصه آنک  
از مسلمان بود بدلیل روایت بخاری که و کان علی مسلما فی نشاها  
حال آنکه خدا تعالی میفرماید *و لود علی مسلم در شان خود*

و لولا اذ سمعتمون ظن المؤمنون الخ نقل حاشیه نم  
و اگر بنا شد برگاه لشکر او با کان مؤمنین تا آخر

ان الواهب قیمم الله تعالی قد طعنوا فی حسن  
تحقیق الواهب حرامی بدی زید گون ما الله اعلم محقق طعن کنند در حسن  
سیاسته علیه السلام ما مؤمنین اقول لهم لو کان  
سیاست او علیه السلام ما مؤمنین اقول لهم لو کان

حین یویع له بالخلافه یا لمدينة اقول معوله علی  
وقت بیعت برای او خلافت در مدینه معظمه آنچه که در ابتدا معویه را از امام

الی ان یستقر له الامر و ستوجه حتی بیایه  
یا ایها اشقر ای که در وقت علم

واهل الشام اعزله بعد ذلك لکان قد کفی ما حری  
باز برای عزال بعد از آن که آنقدر کفایت کرد آنچه را که

بعضی



ان ليصلح الله انه محمد ويلجع الفتى فلم قدم

*اينکه اصلاح کند الله محقق اوست محمد و جمع کند الفتى آن زود پس نيابد*

علي من صفين قال له انت القائل ما بلغني عنك

*علي از صفين گفت بر او تو گوينده هستي ز رسيد ما از تو*

ما فصح انك شيخ قد وهب عقلك قال لقد لي

*نيت صحيح محقق تر برستي محقق زنده است عقل تو گفت بر ايش محقق هستي*

احي باسموا حسن من هذا وهب عقلی

*با دهن بنام اوست بختر از اين رفت عقل من*

وقد وجدت لي الحجة من الله ومن رسول

*و محقق و احبش براي من حجت از خدا و از رسول او*

تعلمه انت وما بقي من عقلي ما انك اتحد

*اين سخن او را تو در آنچه گفته باشي تا چنانکه از عقل من مانده گويا که من سخن محقق*

بان الاخر فاذا الاخر شرا ۱۲۰ اليك من ابي شيبة الكوفي

*محقق دوم پس دهمي شتر است و از آنچه گفته باشي تا چنانکه توقف نمود در آنجا*

مصاص رفاقتان عثمان حاله انك از موثبات قتل رعيان بهج ما است

قلوب اصحاب والرعية ومنها شبهه المراج

*قلب اصحاب در عيت واره شبه خراج*

في الحكيم وقد يفتح به على انه اعلم ما يجوز

*در بكم وفتح جت كرتش باو على كس او اعاكزه مان جركوتيت جاز*

في التسرع وقد يفتح به على انه اعلم ما ليس

*در شخ وفتح جت ارباب على كس اتمامه مان جركوتيت*

لصواب في تدبير الامم املا اول فقولهم

*براي صواب در تدبير امر بكتبه اول من قول اوان*

انه حكم الرجال في دين الله والله سبحانه يقول

*بمحي لانت حكم مردان در دين خدا والله سبحانه يقول*

ان الحكم الا لله واما الثاني فقولهم انه قد كان

*محقق حكم براي خدا وكنش ثاني من قول اناست محقق بانش كوله*

له لاح له النص وظهرت امارات النظر بمعويه

*براي اظهار معرفت وظهار شد باماناي طرف براي معويه*

ولم يبق الا ان فوخذ ببقية فترك التصميم

*والباقى مانه فكر الحكيم بسايب سلطان خود پس ترك كرد اراده را*

عاجل



بنیصهارم الخلب ومنها تعلقهم بتولية محمد بن ابي بكر

*ویرسان آن بود از جهت و از آنست قتل او را می توان کردن محمد بن ابی بکر*  
مبصر و عزل قیس بن سعید عنها حتی قتل محمد و استیو  
*بر صحر و مرزول آن قیس بن سعید از او تا آنکه قتل شد محمد و سوزنی*

معویه علیها و منها قولهم ان جماعة من اصحابه هم  
*معویه بر او و از آنهاست قول او ان محسن جماعت امر اصحاب او*

فارقوه و صاروا الى معویه كعقيل بن ابي طالب  
*مستعارت کرده اند و رسیده طرف معویه مانند عقیل بن ابیطالب*

اخيه و الخناثي تساعه و قتيبه بن مصلحه احد  
*برادر او و خناثی تساعه وقت بن مصلحه یکی*

الوجه من اصحابه و لولا انه كان يوحسنهم  
*از مردان اصحاب او و اگر نبود تعلق بود که در حق میکردند آنها*

ولا يشمئذهم لم يفارقوه و نصير و الى عدوه  
*و نه شام نمند او را از مستعارت نکردند او را و رسیده طرف دشمن او*

و هذا الخلف حكم السياسة و من لا يحب من تالف  
*و اینست مخالف حکم سیاست و آنست که هر که از مخالف*

فعمد وعن المدينة نكارة ابعاد من ودهام اياه نيل الك

*فعمد واز مدينة نكارة الله من قههم ابن باين*

ومنها قولهم كان وجب بمقتضى الالهي حيث قتل

*وازيوت قول او ان لو وواجب مقتضى بغيره من حاكم صلوات*

عثمان ان تعالوا بانه ويمنع الناس من الازول عليه

*عثمان انما صلوات بر وازوه او وبعه كوا ومان از واول بر او*

فان العرب كانت يضطرب اضطرابه ثم يودن اليه

*بن تحقق عرب بر او و مضطرب ما مضطرب هو پس از او در طرف او*

لانته تعديلا من حكم الحال على رعم عجنه فلما لم

*بما هو حق او تنقذ منه بر حكم حال بر زعم محبت او پس برگاه*

يفعل وترشح الاصر وسط يدك للبيعة اتم لقتل

*كرد و ترشح شدن بر او هم در همان دست او بر او بعثت محبت او و اتم لقتل كره*

عثمان وثنقتضت عليه العرب من اطرافها

*عثمان را و تنقضت كره بر او عرب از اطراف او*

شرح نهج البلاغه من ابن ابي الحديد من خلاف مقتضاي ايمان بل آورد



٢٠٤

على ذلك واجلد الى التخييم وربما قالوا ان تخييمه

*براني وصدى اذ طرف تخييمه وكما في بيوتكم المسمى تخييم*

يدل على شريك منه في امره وربما قالوا كيف رضي

*دلت بغيره ارضه وارضه وكما في بيوتهم بكونه راضيه*

بحكمه ابي موسى وهو فاسق عند سبطه اهل

*بجورته ابي موسى واذا فاسق بود نه او سبط اهل*

الكوفه عنه في حروب اناك ليضرم وكيف رضي

*كوفه ارضه بغيره تخييمه تو راى لغت خود وكوفه راضيه*

بالتخييم عمر بن العاص وهو افسق الفاسقين

*بجيمه عمر بن العاص واوت فاسق تر فاسقين*

ومنها قولهم انه ما اصاب حيت اقام بالمدينة

*واذرت قول اوان تخييمه است كز سيد المكنه اقامت كدور مده*

وعثمان محصور وقد كان يجيب في الراي ان يخرج

*وعثمان محصور بود و تخييم بود واجب دور راى ايكو اريد*

عنها فانه لو كان يجيب لامره به دمر عثمان

*از انجا كه تخييم است از سوي كه نه دوت دوت كوت عثمان*

إلا ان تبغزق عنك احكامك قلما عا دالو المنبر

*انما عاقت که تغزق نشوند از تو احباب تو پس برگاه که عدد که در حرف نبر*

قال من كان سائلا عن دم عثمان فان الله قتله

*گفت کسی که باشد سوال کننده از خون عثمان پس بحق است که قتل او را*

و اما بعد مصنف ای بکین ای شیبه *من* باین قاش است

*من همراه اولم مطاعن نو اصعب در علم و دیانت انجذاب اما تنبهاست آن*

اشقیاء در ابطال امامت پس طولی دارد که درین رساله مختصره ایبرادان شها

مع الاویبه باطناب میکنند و معینا از موضوع این رساله خارج است و بفضل

تعالی در کتب مسبوته است بتفصیل و اشباع استیصال آن حرافات

موجود است و جواب اجمالی ازین مطاعن مذکوره بر اصول اهل سنت بر ظاهر است

زیرا که سلام و مال عثمان که حضرت امیر از آن تصرف نمود از آن قبیل خواهد بود که تعلق

به بیت المال داشت و از لوازم خلافت بود که هر که خلیفه شود مستصرف بر او گردد

چنانچه تحت و حرم ذخیلان و اسپان و تونجه در زمان مایه خاص ملک عثمان و

قسم مال بعد از فوت خلیفه اول بتصرف خلیفه ثانی میرسد نه بوارثان اول چون

وارثان عثمان یعنی زلفیه بوده در خواست میکردند و نیز اهل سنت



دارا که از قتل عثمان یکبار تیری نمود و چون قاتلان عثمانی آرزو داشتند  
که در نزد خداوند بکشند و ان الله و ان الله و ان الله لیس لسان است  
*قتل کند او را اندوخته همراه او که بت برای من لسان*

بعد

که خلاف حدیث و احوال است *نقل شد* گفته اند که احداث معاویض مستهود  
و تدلیس منکر از بیک گفت برگاه شما حدیثی از رسول خدا که می پس آن نجی  
که برای شما میگویم و هرگاه شخصی میان ما و شما باشد پس مردی مجازیم و عرض  
و حرب خدیجه است پس بنیاید که گفته او که ما مورد تقابل ناکشیده و فاسقین  
عربانقتن و گفته او در باب ذوالیدیدیم برای خودش باشد برای خدیجه الی الخ  
در انوار العرفان معین قزوینی *نقل شد* حدیث ابو اسامه عن

بعد

عوف عن محمد بن سمران *نسخه کرده ابو اسامه از*  
عرف از محمد بن سمران قال خطب علی بالبصره  
فقال ما قتلته ولا املاة *گفته خطبه خوانده علی در بصره*  
پس گفت نه قتل کرده او را و نه املا که بر علی قتلده یعنی عثمان  
فاما نزل قال له بعض *بر قتل او یعنی عثمان*  
پس برگاه که زود او گفته برای او *اصحابه ای بنی صنعت*  
*اصحاب او که نامش است که گوی تو*

بود چون خبر صحیح شنید بران بملکت فرموده استیجاب جمیع اخبار  
 در اجتهاد شرط نیت بود لیل آنکه ابو بکر را میراث صدقه معلوم نبود جز من غیره  
 بن شعبه و محمد بن مسلمه باین خبر در آمدند قبول کرده حال آنکه ابو بکر با جماع نو اصحاب  
 و خوارج مجتهد بود و ویت دادن محمد و فنی انحراف نیز با احتیاط بود زیرا  
 شک در اجتهاد خود و عملی احتیاط کمال تقوی و توره است که نشان حضرت  
 امیر و امثال اوست و ولید بن عقبه را از آن جهت الکفار جعل نماز یاه فرمود  
 که در شهادت صد او شبیه راه یافته بود زیرا که یک نشانه او شهادت  
 بر شرب خمر داد و یک نشاید رفتی کردن خمر بخندید حضرت عثمان ابن  
 شبیه را در دره صد مقبره است و فرمود ما تقیاً بالاولاد قد شربنا ایما  
 حضرت امیر بنا بر احتیاط الکفار بر اقل حدین فرمود و سزا داد که حضرت  
 در اقامت صد پاسداری قرابت عثمان نماید حال آنکه عثمان را کمال ناکسید  
 بر استیفا صد آورده و چنانکه کتب سیره نوارج متفق علیها بن النوا  
 او اهل السنه بران دلالت دارد و معاف کردن قصاص نیز از حضرت  
 امیر بود بلکه از اولیای مقبول بوده پس در حضرت امیر زیرا که این قصه در کتب  
 مقبره چنین روایت شده که شخصی شخصی دیگر را در خواب کشت از راه عداوت



حضرت امیر را مجتهد اتفاقا و مسکنند و در اجتهاد و جمع از بدیع می بینی جایز دارند  
و واقع است چنانچه شیخین و عثمان را نیز بارها با وقوع آیه در جماعی که در  
عهد عمر ربیع امیات اولاد اتفاقا یافته بود اجماع قطعی نزد حضرت  
امیر نبود بلکه شاید نزد حضرت امیر آن اجماع ظنی باشد لهذا مخالفت آن بود  
و اجماع ظنی را مخالفت می شود آنکه مثل اجماع سکوتی و نیز تقابل اجماع قبول  
نمودن و اکثری از اصولیین شرط است در حجیت او و چون حضرت امیر  
نیز از اهل آن اجماع بود و اجتهاد او دستغیرند آن اجماع در حق او حجیت نماید  
و در حکم حد او بگردن او بدین ثابت با هم اختلافها دارند و در عهد عمر بن الخطاب  
در بنی یاس مناسط را رفته و گفت با طول کشیدن و در صورت اختلاف مجتهدین  
اگر یک مجتهد را هم ترجیح جواب حکم کسب اوقات مختلفه در نظریه هر چه صاف  
دارد و آنچه فرموده است **من اراد ان یتفهم الحکم یس مراد است**  
که سلسله حد مختلف میباشد و وجه بسیار از هر طرف بر این ترجیح قائم اند  
و نفسی در بنی یاس واقع شده پس هر که با وجود اینهمه قول لازم نماید بیان  
و بی احتیاط است و بنیت نشان مختلین از علماء را استحقاق که در اجتهاد  
مختلف فیها خرم باشد لظرفین نمیکند و احراق زمانه و ملوطی تر اجتهاد

که ماکاه در زمان مقتول رسیدند و مرا گرفته آوردند چون دیدیم که علامات  
 قتل همه درین موهود اند غیر از اقرار جاره ندیدم حضرت حمد الهی بجا آورد آن  
 قاتل بقراستانش فرمود که بر چند توپک کسی نماند لیکن یک کس را جان کشدی  
 اگر نرسیدی و آوار سیزدی این بکنانه صفت گشته شد تو شایان آنی که قصه  
 از تو معاف باشد اولیای مقتول چون این کلام حضرت امیرانشینند در سخن  
 او در گذشته و قصاص معاف کردند پس درین قصه اصلا جای طعن نیست  
 و در جم مولایه عاظمه جایز است که بعد از اعتناق او باشد یا حضرت امیر را  
 بر نیز نمودن آن مولایه اطلاع گنده باشد و مناظره باز بین ثابت و از ازم او  
 او در یک سلسله موجب حقارت حضرت امیر نشود که اتباع من شایان این قسم  
 انتم لیست از خلیفه مافی عمر بن الخطاب نیز منقول است که بقره یک زن  
 قاتل شده بود **کل الناس اقله من عمر حتى لحد لاله**

همه آدمیان و اما ترانه از عمر **تا اینجا زبنا**

**في الحال** و نقض حکیم وقتی لازم می آید که بر دو حکم بنگرد و تامل چیزی در  
**در خانه های مرد** میدادند و انقضال سکونند چون یک حکم دیگر را بگرد و ریب  
 از جابرد و او از دست تامل و فکرند و حکیم متحقق شد تا نقض آن لازم آید



که با وی داشت و قاتل فرار کرد چون او لیای مقتول را بی تلاش او رسیدند  
 متصل آن خزانگی دیگر بود که شخصی دیگر در آن کار و مکتبین کهن در دست گرفته بود  
 میکرد آن شخص را گرفته آوردند و جامه های او نیز زمین کهن بود چون حضرت  
 امیر رسید غم از او آرد چاره ندید و گفت آری من گشته ام هر چه حکم شرع  
 باینکه تابع آنم زیرا که لوث صحیح و شباهد صحیح دارم مرا از متصل مقتول این حالت  
 گرفته اند جای انکار نیست درین حکام قاتل آن مقتول برین باجر اطلاع  
 و خود دویده آمد و حضرت امیر در محله اقرار نمود که یا امیرالمؤمنین گشته  
 آن شخص منم و این بکنایه گفت گرفتار شده مرا بقصاص رسانید و این را خلاص  
 کنید حضرت امیر از شخص اول پرسیدند که قصه توجیه و تراجم در میان  
 که اقرار کردی او گفت یا امیرالمؤمنین من در خانه کوفسندی را زنج کرده ام  
 و مرا اصلا بر این باجر اطلاع نبود و جامه های من خون آن کوفسند زمین  
 بود و کار و خون آلود بدست من بود آن کوفسند را پاک میکردم که یک پاک  
 را اول گرفت درین خرابه برای قضای حاجت بول داخل شدم و بدم که شخصی  
 گشته افتاد دست ترسیدم از آن خرابه را بده در خرابه دیگر که متصل او بود  
 بول کرده بجز آنم که خانه خود زدم و باز پاک کردن آن کوفسند مشغول شدم

صحیح

۱۰۵

و

س

و بکار بران رسید که بعضی خود مختصیص عام نماید ۱۲ انقطاع **نقل شد** میگویم که روایت است از  
 آنرا جمعی از صحابه و تابعین چه مالک بن انس روایت کرده که این زید در جراحات  
 که در کانی و ریمان خود نشان حکم کوبایی نشان میکرد و هم او گفته که مجمع علیه نزد اهل مدینه  
 حکم کوبایی که در کانی است و در جراحات مای که همان ایشان افتد پیش از تصرف شدن  
 ایشان و از عروه مقبول است که شهادت بعضی که در کانی بعضی مقبول است و اگر مختلف  
 گویند تعمال اهل ایشان عمل مایگزید و این ابی الزباید روایت کرده از عمر بن عبدالعزیز که  
 حکم کوبایی که در کانی میکند ۱۲ انوار العوفانی قزوینی **من** و شهادت در صبیان بعضی  
 بر بعضی در اسوری که قضایین آنها جاری میشود هنوز هم نزد امام مالک مقبول است  
 و آنچه فاستشده و مخصوص است بغير اسر صبیان زیرا که حضور یا بعضی در برابر  
 قضایان متعدده است مثل ده شهادت لغای بعضی بر بعضی مقبول است پس جای طعن نیست  
 لانه مذنب بعضی المجتهدین و اقل نصف در چشم اعز بنا بر وقت مقدمه است  
 زیرا که عین اعز منحصر در یک فرقه است پس حکم عینین در اولی صاحب قصص  
 که این عین واحد بود که در حق او حکم عینین داشت که اگر پس کویا که یک عین زاید  
 از حق خود گوید که بگوید و بگوید بر او لازم آید با جهت نص قرآنی که العین بالین قصص  
 از هفتش روان شد پس در بیجا عمل ما بحقیقت و الله برود و متحقق گشت که مذکور است



صد

تصد

تصد

و قطع سابق از اصول اصابع خطی حلاوه بود نه نقره صومعه حضرت امیر اجل او  
لازم آید **نقل ما مشهور** درین جواب نواصب خدشته کرده اند که علی بن محمد بن یونس  
حر از می که مجتهد امامیه است در صراط المستقیم خود آورده که گویند حضرت امیر را  
گفت که آیا از بند نیاید برید یا حضرت فرمود که اگر از بند بریده شود او بر چه چیز  
کتبیه میکند و کچماستنی نماید انتهی پس این سلال و جواب دلالت میکند که  
خطای حلاوه نبود بلکه موجب اجتناب و استحسان حضرت امیر بود و استحسان در  
مقابل بعض مردود است ۱۲ مفتاح مشکلات **نقل ما مشهور** نواصب گفته اند که در  
احادیث کواهی گوید که آن گفت امیر کریم و استشهد و استشهدین  
**صن رجال کبر و استشهد**  
**بزرگ مردان خود را دشمنان بگردانند** و از فرقی عدم ای صحت کبر است میگویم که  
**از روی اصل کار نقل نموده**  
تخصیص بوصف دلالت بر تخصیص حکم میکند در رسول خدا کواهی حریم را بجای  
و گویند عادل قبول نمود و شهادت یک نباید را با عین احارت ختم نمود  
در حدیثی در وصیت مسلمان در سفر امیر قبول شهادت کفار میفرمود از چنانکه در  
آخر مورد داده اند که در کتاب انوار العرفان معین قرظی **نقل ما مشهور** این است  
در مقابل نواصب درست نیست و زیرا که تخصیص عمدات کار شارع است

علی بن ابیطالب فاخرج کبسافیه حسنة عشر

*علی بن ابیطالب پس بر آورد کبسافیه پانزده*

در هر هفتقال هذا من احوال الموسسات فقال علی

*درم که گفت این از احوال موسسات است پس گفت علی*

و صلاک کالی و للموسساته ثم قام و علیه مقطعة

*انوس که نوشت از این در احوال موسسات پانزده است و بر او پاره پاره*

له حمراء فبلا سائمة قال علی ما له قال له الله لو شق

*راوی او پاره کن پس بر پناه سلام کرد گفت علی چه جزیت برای او نقل کند او را الله اگر شق شود*

عن قلبه الا ان لوحد ملان مرحب الله

*از قلب او این ساعت بر آن یافته شود بر تنه از دو معنی است*

والعزیز کذا فی الاستیعاب فی ذکر الحمید

*و عزیزی چنانکه در استیعاب در ذکر حمید*

پس معلوم شد که رزای که بشیعه رسیده است از او همان نذر است که برای

کرفتن این حال و دفع فضیلت خود ساخته و پرداخته معابر لشکر با آن و اتمام

خودشانی داده و زرقه رفته منتشر شده و روایت همون بنام او در کتب



کسی از جهت این نیست اما نظر آن از توابع شریعت ثابت می شود اگر مثل کرمی  
 است لیکن در صدقه بجای نیت محض و باز دادن قیمت زیاد با جمل اجتهاد و یا  
 بجای کهن ساختن کمال بصیرت نیت و استیفای صدقه از جنبی نامالک صحیح  
 باشد بنا بر سیاحت خلافت بود نیز بنا بر حکم شرع و بر چند علم شرع از اطفال مرفوع است  
 لیکن سیاحت خلافت و ما ریب ایا مرفوع نیت بر لیل حدیث صحیح اخص و هم

**علیها و هم انا عیش سمان**

*بر آنکه در آنجا باشد ده ساله در روایتی که ابن بابویه در*

در حدیث سارق مقرر است که از ذوق مسیت نازمانه بر حدت شرب خمر  
 در رمضان مقبول نیست اما محتاج جوب باشد اگر چه اخیر را توجیه توان کرد که این  
 افزودن بجهت سیاحت است نه زیاده بر حد مقرر بلکه نزد اهل سنت مخالفت  
 این روایت صحیح شده و روی ابن سلیمان موسی **بسم الله**

*روایت کرده ابو سلمه موسی این است علی*  
 عن ابی عوانه عن مغیره عن ثابت بن هریر قال

از ابی عوانه از مغیره از ثابت بن هریر گفت  
 حمال الخمار ماکه من المدائن من عند عمه الی

*برداشت خمار مالی از مدائن از نزد عم خود طرف*

هل تدرون ماذا قال ربكم اي لسان الاشارة

*اما درافت كويد كه چه مهر كفت رب شما اي زبان اشارت*

ولا فكله اطلاع على العبادة للامه غير ممكن

*وان ليس اطلاع بر عبادت راي امم بنود غير ممكن*

حتى ليستفهم عنده وتقولين امارت وابلت باقارب خود كوتن باطاعت

*سا بعينه اوشان از خود واجب دهنده بهتر است اگر كسا ميگذاطاعت تمايند*

چنانچه عثمان تير بممل آورده و توقف نمودن در قاص عثمان بجهت عدم تقيس قاتل

و تفيتش قاتل روزه حليفه ميت بر ذمه داران مقتول است *نقل حاشيه*

عن ابي وائل قال دخل ابو موسي وابو مسعود على عثمان

*از ابي وائل كفت داخل شد ابو موسي و ابو مسعود بر عمار*

وهو ليستنصر الناس فقال ما رايتنا منك لله اسلمت

*و او بود كه نفرت مكره از او بيان كفت آن روز چه عظيم ما از تو تا امروز كه اسلام آورد*

امر الكره عندنا من اسرا عك فهد الاكلام

*امري كه نكرده باشد نزد ما پس شدي تو در اين امر*

فقال عمار ما رايت منك ما منذ اسلمت ما امر الكره

*پس كفت عمار من از بر دو شما تا امروز كه اسلام آوردم بر دو امري كه نكرده*

منذ

عدي



اهل سنت اصلا موحودیت پس جواب آن کذب انید و است  
 و در درایم بود که غش بران غالب باشد بعد از القطار و رواج آنکه حکم کثرت  
 زایل میشود حالیم نزد شافعیه فمخاض جائز است و حرمت ندارد شاید آنچه حضرت  
 امیر تحریر فرموده از عین باب خواهد بود و مراد از درایم در حدیث رسول درایم حضرت  
 حاضر است یا درایم را کج که کثرت دارد و خطبه البیان و خطبه الاحقار اصطلاح  
 کتب اهل سنت نیست بلکه کلمه وضع آن کرده اند در واقع آنها از امامی که  
 اند اقتراد بینان را محل طعن ساختن نغایت سفاهت است و با فرض اگر  
 صحیح بود مانند پس این کلام نافع از حدیث حقیق و سکر حال است که اولیا را  
 رو میدهد و از زبان حقیقه الحقایق حکم میکنند و در شرح هم این سکر حالی و غلبه  
 دارد و از راعی ساخته اند در حدیث توبه واقع است که آن **بجمله می خوانا**

**ربك اخطاءهم مستك الفرج**  
 توبه و من بهتر و من  
 رب توبه خطا که نیست توبه است

حال است مثل قولهم قالت الارض للون تله تشقنه  
 مانند قول ایشان گفت زمین  
 قالت لا تسألني واسأل من يدقني ومثله الخ  
 گفت که نه سوال کن مرا و سوال کن کسی که میکوبد مرا و مانند آن در حدیث

آن لعین است دو طایفه کار خود را از دست ایشان میگردید بر احوال  
خدا پرده درخشان میلش اندر طغیان با کمان ریز و العیاذ باللہ تمت  
لجنت الامامت

*ماه مجوم نامیه باقی*  
**بجنت امامت** قدر مشترک در جمیع فرق شیعه که برانی اجماع دارند  
بهینست که حضرت امیر رضا امام بود بلا فضل و امامت خلفای منتهی باطل است و بی اصل  
و درین قدر مشترک که شکلی است با ایشان مبین شده و مخالفت این فرق است

فروجا و اعضا بنا بالخصوص کتاب و اقوال عزت طاهره طاهر گشت اما بعد ازین  
قدر مشترک پس اختلاف کمین در میان فرق ایشان واقع است و بعضی ایشان بر بعضی  
تفصیل و تکفیر و ابطال و تشیع منزه و کهنی الله المومنین القتال

درین کتاب که شکلی شیعه و سنی است **و کفایت میکند همه علماء مومنین با بر تمام**  
آوردن آن اختلافات ضروری نیست و در ازان اختلافات الهی است را ضروری  
که گوشت خرد و زبان سسک نکشند بسیار که گفته اند اختلاف فی سنی و دلیل کذب نقل  
اقوال ایشان در شرع و معنی امامت و تعیین ائمه و آئینا منطبقه آقا و تا امامان کذب  
این بهیست از جهات کثیره قائم شود طبعی که بر اهل سنت بابت اختلاف فقهی میباشد  
بر ایشان مستطیع کرد و یا محسوس و چیز دیگر که اختلاف ایشان در اصول خود است



عندي من البطا منكم عن هذا الاصل قال **الخطيب**

*تروى از درنگ شهاب رو از اين امر گفت كه تين بيا*

هما حله حله ۱۲ مصنف ابو بكر بن ابي شيبه **من** و ابو موسي

*ان برو حله حله اشعري را ملك اشتر و غلامان او امانت كردند*

ولي فرموده حضرت امير مدركو فغانه او را سوختند و حضرت امير را اطلاع اعطاي

نمود چنانكه در تاريخ طبري ثابت است و امانت ابو سعده انصاري بجهت آن

كه طرفداري نيفاده ميكرد و تسليم در شان عايالت قبل از نزول نراه او بود كه

محمد زري ندر ايشان **الخير حتمل الصدق والكذب**

*در اينه تحقيق نيز احوال دارد بر راستي و دروغ*

و عبارت قتل الله انا معه از قبيل تورات بود كه بار ضرورت

**قتل كند** او را الله *من همراه او يم بعل آورد مثل هده الحنق*

در حق حضرت ساهه كه از حضرت ابراهيم سرزد **مطمنه ان و خرمين**

و آن ضرورت خوف بلوا وقت و قضا از قاتلان عثمان نوز در لشكر

بلكه خوف آن بود كه قضا قتل حضرت امير مائيد با بجليه بر دو فرقه نواصب

و شيعه را شيطان راه روزه و در بي عيب جوئي دوستان خدا كه عيني نازد

ش

مکتب

شیده داشت و قال امامت بود و آخر تا چون سب اختلاف کثیر را میم برود  
 التباس امر واقع شد و اخبار این گروه را شدت مختلف و متناقض و متعارض  
 یافت بر وجهی که در تناقضی شد و گویا یک در مدت عمر از وقت گذشته و مستفید بود  
 نیز تا سبب شیخ خود بر گشته و ازین مذہب نیز آمده و فی الواقع هر که درین مذہب  
 خوب غور کند و بر اخبار این مذہب و اختلافات احوال ایشان مطلع شود و یقین  
 بداند که بسبب کجایت درین طریق مسدود و راه خلاص از مضائق تعارض درین  
 مذہب مطلقاً دست ما چاره ترک آن نماید و نهد امام دیگر بر وجهی که تفصیل این  
 اجمل آنکه اینها از آنکه خود روایات متعارض بسیار دارند از هر امام مخالف امام  
 دیگر و مخالف کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت مکتب و مخالف  
 نسخ در نجاشتی است زیرا که مانع کلام نبی جز نبی دیگر نیستند و امام را می رسد که نسخ  
 احکام الهی یا سنت پیغمبر نماید و الا امام امام نباشند چه ظاهر است که امام باید عبرت  
 نه مخالف او و نه نبی مستقل و نیز اگر شیخ فاضل بوم لا بد انهم متنازعان ما صح کلام امام  
 متقدم خویش گفت پس مدار عمل بر روایات امام متنازعانست حال آنکه در جانبی  
 بسیار ارجاع خود بر روایت متقدم است و نیز نسخ در احکام مؤبده جاریست  
 و الا کذب معصوم مولا زام آید حال آنکه در احکام مؤبده نیز اختلاف روایات

رنگین



و اختلاف ائمت و در وقوع و ادیان انبیای سابقین مورد فرج تحلف بوده اند  
و در اصول متفق مانده قوله تعالی **شرع لکم من الدین ما**

*قول او صحت است راه است برای شما از دین بآن حرکت*

ما و صحتی به نوح الا لایه پس دینی که اصول آن مختلف فریادند  
از حرکت و عصمت که در باب **فرج منی مانده** طرفه دینی است که شبیه دین نبی است

از انبیای با صیقل نیست چه جای اسلام پدید نیست که ز غلات معنی است  
محض حکمت و اجرای احکام و او امر و نوای است و شانی است از شیون گویند

و غیر غلات گویند که معنی امامت نیابت پیغمبر است در امور دین و دنیا فریدید  
فایضه عصمت را در امامت شرطند آنند و لضع و لضع در حق او ضرورتی ندارد

و افضلیه یا نیز لازم شناسند بلکه خروج بسیف و او اظهار را از عهد شرايط  
امامت اعتقاد کنند و برین دلائل امامت نمایند و اساس علییه سواى نزاره

عصمت را شرط کنند و نزاریه نه اثبات کنند و نه نفی و گویند که امام غیر حکمت  
بفرج و آنکه کید از لواطت و زنا و شرب خمر هر چه او را طایر است و شیخ الطایفه

ابو جعفر طوسی از شیخ خود که ابو عبد الله محمد بن العفان بغدادی ملقب به بصیر است  
در تندی نقل آورده که او گفت ابو الحسن مارونی در اول اعتقاد دین

من لا یخضره العقیده را حق گوایست و اگر اخبار و روایات جمیع فرق شیعیه را  
 در نظر آریم عجب تلاطمی و حقیقتی در جمیع اصول و فروع ظاهر میشود که با پیش  
 پدایت و بعضی از علمای ایشان که تصدیق جمیع روایات سده از طرف  
 سحر کارها بعل آورده اند از جمله آنها سراسر اینکار شیخ الطایفه محمد بن الحسن اسطوخساری  
 صاحب تهذیب و استبصار و هندی سعی اینگونه است که محل برقیه میکند حال که در بعضی  
 جای خجری را محل برقیه کرده که در جمیع صحاح مخالف نیست یا در بعضی صحیح است که از مخالفان  
 یک دو کس نیز آنند ب را اختیار کرده و ظاهر است که آنهم عظام اینقدر هم جان  
 و خالیف بودند که توهم آنرا شاید کسی این نهد داشته شده و انیت حاضر شود  
 عبادات خود را باطل و فاسد سازند معاذ الله من سوء الاعتقاد

**فی جناب الامامة** *بناوه مجرم از خدا از بوی اعتقاد*

**در جناب الامان و الاولیاء** و بعضی جاها یک جمله از خبر  
 محل برقیه نموده و در اول جمله غایب را **اولیاء** که مخالف نهد است  
 بر حال خود داشته آنرا تقیه بود و یک جمله تقیه نمودن و در جمله دیگر اظهار کردن بیم  
 معنی داشت یا حضرات ائمه را بقیل اعتقاد مکنید معاندانند تا آنکه نقل *حاشیه*

**اعلم ان اصحابنا من الامامة اجمعوا علی عدم**  
*بدان محقق اصحاب با از امامت بتمتفق اند*



ایشان واقعت پس احتمال نسخ خود با کلیه زایل گشت و وجه ترجیح احدی بر  
 علی الآخر محبت توینق رواته ایشان مطلقاً بنده زیرا که کتابی چند را کالو حسی  
 المثلث من السماء قرار داده اند و آنچه یکی می آرد دیگری آرد **مانند وحی**  
**که نازل میشود از آسمان** برابر خاک ششاد پس اگر باعتبار عوام ایشان همه را مستوفی  
 داریم ترجیح یکی بر دیگری نیستند و اگر گفته بعض اخبار بین درین بعضی تعویض  
 داشته طعن و وجه شروع کنیم همه مطعون و مجروح خواهند شد پس سبب ترجیح پیدا  
 ناچار است قطر روایات لازم آید و غیر تعویض حکام کردی و در اینهمه در روایات یک گفته  
 ایشانست که آنرا عشریه باشند مثلاً که هر عالمی از ایشان روایتی دارد مخالف  
 روایت دیگر مثلاً جمعی مانند صحیح روایت کرده اند که **المدعی لا ینقض**  
**الوضوء** و جمعی دیگر مانند صحیح روایت میکنند **از وی نه ناقص میشود** **فمنه**  
**وضوء** که نقض الوضوء و جماعتی روایت میکنند که سجده سهو در نماز رواست  
 و جمعی روایت میکنند که واجب میشود و آنچه هم سجده سهو کرده اند و بعضی رواست  
 کنند که شتر خواندن وضو را می شکند و جمعی روایت کنند که نمی شکند و جمعی روایت  
 کنند که اگر نجایه و در کبابی کند نماز جایز است مثل مشهور است کبابش کبابیه  
 و این حالت در جمیع اخبار ایشان یافته میشود در یک دو چیز خیارچه کتاب

عليه السلام قال سألته امسح بمافي يدي

*عبد السلام* كفت سوال كردم و او آيه صحيح فرمود باني كه در دست من است  
من اليد اراسي قال لا بل يضع يدين في الماء ثم

*از دو دست سر خود را كفت نه بلكه نه بر دو دست سر خود را آب باز*

يمسح و الشيعي حمل الروايتين على التقية لموافقتهما

*مصحح كن* و شيخ نقل كرد است بر دو روايت بر تقية *براي سزاقت آن بر دو*

مذهب العامة و لكن في حمل الخبر الاول على التقية

*مذهب عامه* وليكن *در احتمال اول خبر اول بر تقية*

نوع خفاء لان العامة لا يمسحون القديمين

*نوع خفا* بر ائمه محقق عامه نه صحيح كنه بر دو قدم را

لا يبقية البلب ولا يماء جديد فيكف خميل

*نيت سابق ماندن بلل و نه بقاء مانده پس كوفه* احتمال كرد خود

على التقية تأمل شرح الاربعين للمقداد

*بر نقشه* تأمل شرح اربعين *براي معتاد*

من منال خير علي رضي الله تعالى عنه ان النبي

*تقال او خبر علي* رضي الله عنه *عنه* محقق من



جواز استیناک ماء جدید للمسح <sup>مسح</sup>

*جواز و در تابه کتاب نو برای مسح برای مسح*

ابن جنید و قد ورد روایتان صرحا بختان

*ابن جنید و محقق در روایت وارد شده اند صحیح*

صحیحان فیما یوافق العامة ممن وجب استیناک

*و صحیح در وقت موافقت عامه از وجب شدن پاک*

ماء جدید للمسح الا ولی ما رواه معمر بن خالد

*آب تازه برای مسح اولی گفته روایت کرد او را معمر بن خالد*

قال سالت ابا الحسن موسی بن جعفر الحمیری

*گفت سوال کردم از ابا الحسن موسی بن جعفر حمیری را*

الرجل ان مسح قدمیه بفضل راسه فقال

*مردی آمد مسح کند قدم خود را بفضل سر خود پرسید گفتند*

براسه لا فقلت الماء جدید فقال براسه

*بر اسه نه پس گفتم نه آبت تازه گفت بر اسه*

بغیر والتانیه ما رواه ابو نصیر عن ابی عبد الله

*که در بی و دومی گفته روایت کرد او را ابو نصیر از ابی عبد الله*

حاله حالنا سبحان الله ان اتحاد و بیان شیعه و ائمه نسبت

مال ائمه نسبت حال، چرا ظلم و عصیان و توانی شیعه با ائمه سرایت

نکرد و طاعت و عدل و عبادت و قنوت ائمه با ایشان سرایت نکرد پس

احکام شیعه بر ائمه غالب آمد و احکام ائمه مغلوب شد سعادت الله من سور الا <sup>عشق</sup>

در مرکز این قسم آیات را در محاورات عرب و عجم نظری و شمالی باقی بماند

در کالت های کوی که در اینجا لازم آمد پوشیده نیست از حل یا استحکام و احد

بر جمیع و صیغه تکلم بر رعیت و اضافت متکلم فعل غیر السبوی نفس خود و بعد از آن

سببیت و امرتیه و مثل این کلام فاسد را که بسیاری که در مرتبه قصوری از ائمه

بوده نسبت میکنند و باعث چه شد که حضرات ائمه صریح نسبت ظلم و عصیان نسبت

نموده نموده اند و خود را با این نسبت الوده ز نموده سزا از عصمت را دست آور

محکم و عبودة الوقعی رعایت ساختند و باعث کمزیری جمیع کفر یک دو کلمه هیچ

ضروری نبود نسبتند و دیگر آنکه بر ظاهر و بود است که در مسایل از وضع در قرآن

اولی نسبت اختلاف نادر واقع شد و اینست هم باید که در آن مسایل اختلافها داشته

و اختلاف در دعوی انحصاری نمی انگارند و نه باید که با هم مطاعنه و معاشرت درین

باب متباینند بلکه مناظره و مجادله در فروع و در زمان اول خلیفه را که گفته دیگر بود



صلى الله عليه وسلم

*صلى الله عليه وسلم*

وَبِتَخْلِيلِ اصْبَاحِ الرِّجْلَيْنِ حِينَ غَسَلَهُمَا حَالًا كَغَسَلِ

*وَصَلَا كَرُونَ كَمَشَانِ بِرَدِّ يَأْمِي رَافِقَتِ سُنَّتِي أَنْ مَرَدَّ الْوَجْهَ مَرَّتَيْنِ*

بِزَيْبِ شِعْرَتِ زَيْبِ سِنَانِ كِرَاجِعِ بَرَسِيَّتِ بِتَشْلِيَّتِ دَارِئِ لَيْسِ

جَمْعُ لَازِمِ آدُرِ سِيَانِ أَطْهَارِ وَتَقِيَّةِ وَدِرْعِي جَابِيَاتِ وَيَلَاتِ رَكِيكَةِ ارْتِكَابِ

سُودَةِ كَلَامِ اِنَامِ رَاازِ مَرْتَبَةِ مَلَاغِبَتِ بِجَدِّ كَجِ سَوْقِيَانِ اِنْدَانْتَمَةِ سَبِّ اِرَاكَلِ

بَاوِيلِ اِيْتِيَانِ كَلِمَةِ حَضْرَتِ سَجَادِ كَرَاكَةِ دَرْدَغَاازِ مَرُوَالِي عَصَمِيَّتِ وَظَلَمَاتِ

وَقَوَائِمِ اِيْتِ اِيْنِ دَعَاازِ اِنْمِ دِيكِرِمِ دِرَكَبِ *كِنَاهُ كَرَدِيمِ وَظَلَمِ كَرَدِيمِ*

*وَتَوْبِهِ كَرَدِيمِ* صِحِيَّةِ اِيْتِيَانِ مَرُوَالِيَّتِ دِيرِيرِ دَوَقْفِدِرِ صَدَقِ وَكَلَمِ

مِنَا فِي عَصَمَتِ اِيْتِ وَحَلِّ حَلِّ تَقِيَّةِ نُوذِرِ اِرَاكَلِ حَالَتِ مَنَاجَاتِ بُوَبَا عَالِمِ

اَلسَّرِ وَالْخَفِيَّاتِ كُوَيْبِنْدِ كَمَرَادِ حَضْرَتِ اَعْمِ اَلنَّبِيِّ كَم

اللَّهِ اِنْ شَيْئًا مَقْصُورًا وَخَلَمُوا وَتَوَانُوا وَلَكِنْ

*اَبُو حَقِيْقِ سَعْدِي اِيْنِ كِنَاهُ كَرَدِيمِ وَخَلَمُوا وَتَوَانُوا وَكَلَمِ*

رَضِيْنَا بِهَمْ شَيْعَةَ وَرَضُوا بِاِنْمَةِ فَخَالَتْ

*رَاضِيْنَا بِهَمْ وَرَضُوا بِاِنْمَةِ*

عَصُو

و مشهور میان اهل سنت بوده اند که علمای ایشان مثل زهیری و امام ابوحنیفه  
 و امام مالک مقلد از آن جناب کرده اند و صوفیه آنوقت مثل معروف رومی  
 و غیره از آن جناب فیض اندوخته و مشایخ طریقت سلسله آنحضرت را بسبب آنکه  
 ناسیده و محدثین اهل سنت از آن بزرگواران در رفق خصوصاً در تفسیر و سلوک  
 و فروع و احادیث روایت کرده چه احتمالات و آنحضرت ازین مردم خوف  
 کنند و تقیه نمایند اگر ازین مردم احتمال تقیه باشد از رجال شیعه البته احتمال تقیه آوی  
 خواهد بود سبحان الله که کجا یکی اقدام نمین در آن بود که امامیه و سایر رفق شیعه را  
 در اصل امامت بعد از حضرت امیر اختلافیست که بعضی میزاد و منجزند با اختلاف  
 روایات باز بر مطلب روم باید دانست که امامیه قابل انداختن ائمه در عدد  
 مثل فرق ثلثه اسماعیلیه لیکن با هم در عدد و اختلاف دارند بعضی گویند پنج اند و بعضی  
 گویند شصت و بعضی گویند نشت و بعضی گویند دوازده و بعضی گویند سیزده و علاوه بر  
 ائمه ائمه اولی که صلوات الله علیهم و تسلیت علیهم و تسلیت علیهم

اول آنست که محمد صلوات الله علیه و سلم تا امام حسین

نه من صلوات الله علیهم و تسلیت علیهم و تسلیت علیهم

بعد کسی که حدیثیست از او که در امام حسین صلوات الله علیه و تسلیت علیهم و تسلیت علیهم



بر کس اظهار نرسد خود واقعت دلایل بران مبنی بر آن صواب گرفته  
تا وقت بسیار برود و مات ورد و خورد در میان مانده بید غم و  
بی و سوسه اجتهاد و استنباط و ترجیح اقوال خود و تضعیف دلایل عمل  
می آورد حضرت امیر را چه باعث بود که در مسائل فرود عید تقیه فرمایند  
و اظهار حکم منزل نمایند بلکه حضرت امیر در زمان خلیفه ثانی و طایفه ثالث  
در رتبه بیع اجتهاد اولاد و متعجج و دیگر مسائل مسطره تا و نه و ده و از  
جانبین توبت بعف و خستوت رسیده و پیکس دم زنده علی الخصوص  
خلیفه ثانی که بزعم شیعه هم درین باب خیلی افساد پیشه بود بر کسین او اولی  
از کتاب و سنت ذکر میکرد قابل نیستند حتی که زنی از زمان عوام او آورده  
معاملات هم الزام داده او قابل شد گفت که کل الناس اقله

**من عمر حتى المحدثات والحجج** *بهم مردان و ان ترازم*

*از عمر تا اینکه زانی که در خانه ثانی حرداند* و این قصه را شیعه  
در مطاعن او نموده اند پس در آن وقت حضرت امیر چرا در مسائل فرود عی  
تقیه نماید و اظهار حکم منزل من الله که بر ذمه او واجب بود ترک دید و نیز  
آنکه پسین مثل حضرت سجاد و باقر و صادق و کاظم و رضا هم مقتداان





وهو الله الا صغرى وخاتمها الله ثم بعد

داومت خدای خود و خاتم ال پس بعد او

نوابه وهم من صلح من ابنا بعض و فرقه از علما

نابشای او چون کسی که صلحت در روز انبای صغیر آن رفته اند که امام

درین امت دو کس انصهار صلی الله علیه و سلم و علی

محمد صلی الله علیه و سلم و علی

و باقی نواب این از بر که لیاقت این کار داشتند مانند از اولاد علی

و جلوی که گویند که امام کسوت در او بی حلول کند و بیان اختلاف اینان در باب

اول گذشت و گویانند که بنا بر امام بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم علی است باز محمد

بن الحنفیه و مختاریه از جمله گویانند که بعد از علی حسن و بعد از حسن حسین

و بعد از ز و محمد بن الحنفیه نیست و هر فرقه از فرق شیعه از امام فرعون خود اعتبار

در روایات در احکام شریعت نقل کنند و تواتر از ادعوی نمایند پس فرقه اولی

از گویانند که محمد بن الحنفیه بعد از سرت بدر خود اطمینان است نمود و بر او

بر امامت او نفس فرموده بود و فرقه ثانیه یعنی مختاریه گویند که ادعای امامت نمود

و بر او بر امامت او نفس فرموده بود و مختاریه گویند که ادعای امامت از محمد بن علی

فانطلقا وصليا عند مقام ابراهيم وذنوا من الحجر الاسود

*پس برود و در آن نهد نماز خواندن زودک طعام ابراهيم و فریضه از حجر اول*

وقد كان محمد بن الحنفية قال لئن لم خبىك الوصاة عو

*و تحقیق بود محرف الحنفیه گفت بر این حق ندیدم و اتم خود را مریض*

اليه انك اذ الهمى الظلمين فقال على محمد تقدم باعم

*فرمود و محض نمازگاه برای کسی که ظالمان اند پس گفت علی برای محمد روان شو ای عم*

اليه فانك اسن صمتي فقال للحج اسالك بجرمة الله

*سوی او پس کسی سخن تری از من پس گفت محمد ای حجر بوال بگو توبه زودک اسن*

وحرمة رسول وحرمة كل مؤمن انك انت تعلم اني حجة

*و حرمت رسول او و حرمت تمام مؤمنان را پس شنید کسی سخن محبت*

على بن الحسين الا نطقت بالحق فبذت لنا فله

*بر علی بن الحسین پس بگو بگو سخن بنیاد خود را پس*

جبه ثم قال محمد لعلی تقدم فاسأله فتقدم علی

*جواب داد او پس گفت محمد برای علی برو و سخن سوال کن او را پس رفت علی*

فتكلم بكلام حنفي ثم قال اسالك بجرمة الله

*پس تکلم کرد بکلام بنی هاشم بازن گفت سوال میکنم ترا بحرمت الله*

وحرمة



وَشَاحِرَ سَاعَةَ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بِمَنْ تَرْضَى

*وَمُشَاجِرَهُ كَمَا سَأَلْتَنِي لَسْتُ كَقَوْلِكَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ كَمَا مَشَرَّ رَجُلِي نَبِي*

حَتَّى يَكُونَ حَكَمًا بَيْنَنَا فَقَالَ مُحَمَّدٌ بِنْتِ شَيْخٍ فَقَالَ

*مَا يَكْفِيكَ إِذْ تَكُونُ حَكَمًا بَيْنَنَا يَمَانِ لَسْتُ كَقَوْلِكَ مُحَمَّدٌ كَمَا مَشَرَّ رَجُلِي نَبِي*

أَرْضِي أَنْ يَكُونَ بَيْنَنَا الْحَجْرُ الْأَسْوَدُ فَقَالَ سَلِمَةُ

*أَيُّ رَضِي نَبِيؤُا أَيْضًا يَأْتِيهِ فِي رِيَانِ مَا حَجَرَ السُّودَ لَسْتُ كَقَوْلِكَ يَا كَتَمْتُ*

اللَّهُ ادْعُوا إِلَى النَّاسِ وَتَدْعُونِي إِلَى الْحَجَرِ

*اللَّهُ مَا مِثْلَهُمْ تَرَى نَبِيؤُا أَوْ صَانِ وَمِثْلَهُ تَرَى نَبِيؤُا سَلِمَةُ*

لَا يَتَكَلَّمُ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَيْمَةَ مَا عَلِمْتُ أَنَّهُ يَأْتِي

*كَمَا سَأَلْتَنِي لَسْتُ كَقَوْلِكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَيْمَةَ كَلَامَ لَكِنَّ بَرَانَ تَوْحِيصًا وَحَدِيثًا*

يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَهُ عَيْنَانِ وَلِسَانٌ وَشَفَقَتَانِ شَيْهَادِ

*رَوْضَةِ قِيَامَتِ وَبِرَأْيِ أَحْوَابِهِ دُشْمٌ وَدُشْمَانٌ وَوَدَّ لِي كَوْنِي أَحْوَابًا*

عَلِيٍّ مِنْ آتَاهُ بِالْمَوَافَاةِ فَذُنُوبُ الْكَافِرِ وَأَنْتَ فَدَعُو

*بِرَأْيِكَ كَمَا مَاتَ أَوْ رَأْيَانِ لَسْتُ بِأَنْزِلُكَ ثَوْبٌ مِنْ قَوْلِكَ لَسْتُ بِأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ*

عَنْ رَجُلٍ أَنْ يَغْلِبَهُ اللَّهُ لَمَّا إِنَّا حَجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ

*عَزُوبِلِ الْكَلْبِ كَمَا مَاتَ دَمًا أَوْ السُّودِ بِرَأْيِ الْكَلْبِ كَمَا مَاتَ حَتَّى أَمَرَ رَضِي أَوْ*

و علی بن الحسین قابل امامت محمد بن علی شد و نیز گویند که شاهد صدق برین امر است  
که بعد ازین واقعه مرکز علمین بحسین نام نامت بر زبان تیاورد و سکوت اختیار نمود  
چنانچه امامیه نیز سکوت او قابل از و محمد بن الحنفیه با مختار و شیعه کوفه که در مقامات  
سرزمین مشغول بودند رسل و رسائل شروع کرد و همه با و رجوع آوردند و علی بن  
الحسین با وجودیکه هر دو یک محل و یک شهر دین سکونت داشتند و نزد و نیز شیعیان  
کوفه و محمد بن علی می رسید و هرگز علی بن الحسین نمی رسانیدند و نه او تیسرا را بخود  
می خواند و قاضی نورالله شوستری در مجالس المؤمنین نوشته است که چون محمد بن الحنفیه  
وفات یافت شیعه او اعتقاد امامت پریش داشتند که ابونا ثم بود و او عظیم القدر بود  
و شیعه او را تبع بودند و محمد بن الحنفیه برای او وصیت امامت کرده بود پس صحیح  
معلوم شد که محمد بن الحنفیه از اعتقاد خود برنگزید تا امامت را بخاندان خود سپرد  
و نیز قاضی نورالله کتاب محمد بن الحنفیه را که شیعه کوفه و مختار فرستاد و به نقل نموده  
باین عبارت که ای مختار تو از آنکه بلوکه برو و شیعه ما را بگو بایرون آمده خن حضرت  
امام حسین اطلب کنند و بیعت از تو میان استبان گویند که بعد از چهار مختار  
نام محمد بن الحنفیه را اکثر مردم کوفه از سلیمان روگردان شدند پس سلیمان  
خود گفت که اگر میخواهید از قبیل محمد بن الحنفیه برین آید مضایقه عیت امامان من

محمد بن الحنفیه



وحرمة رسوله وحرمة امير المؤمنين وحرمة الحسن  
 وحرمة رسول او *وحرمة امير المؤمنين وحرمة حسن* <sup>الله</sup>  
 والحسين وفاطمة بنت محمد انكنت تعلم اني حجة  
 وحسين *فاطمة دختر محمد اگر تو مبراني تحقيق مني حجت*  
 علي عني الا نطقت بذلك وثبت له حتى يرجع  
 برعم خود حال كنو *باين وثابت كن براي او تا بايكون رجوع كن*  
 عن رايه فقال الجربلسان عربي مهين يا علي بن علي  
*از راي خود من گفت محمد را در زبان عربي روشن اي محمد بن علي*  
 اسمع واطع لعلي بن الحسين لانه حجة الله عليك  
*شنو و اطاعت كن براي علي بن الحسين را كه حق و حجت الله است بر تو*  
 وعلى جميع خلقه فقال ابن الحنفية عند ذلك  
*و بر همه خلق او پس گفت ابن الحنفية نزديك اين*  
 سمعت واطعت وسميت وكيسانة ابن دعوى الصديق  
*شنيدم و اطاعت كردم و اسم دارم شما* *نمايد و شهادت را از شما گرفت بلكه*  
 كويد كه شهادت بالعكس واقع شد و حجر اسود بر عاي محمد بن الحنفية كرمي داد

و گفته فخره را ذلیل کردن و از آنها انتقام و اعلاء کلمه الله کردن بود.  
 خوبی و نجات شخص و افعال شایسته را که از آن شخص صادر شود در پرده ستر  
 و عیبهاست که با داشتن خرد و درست فهمیدن است الهیست در حق معاویه و عمر بن  
 که مکر امامت انام زودت خود بودند و نجاب رسول محبت داشتند و چهار اعدا  
 نمودند و بیعتی کلی باه واج و کفرت امام حسن و امام حسن می سازند  
 روی ابوالحسن المدائنی قال قال معاویه یومها کعقل  
 روایت کرد ابوالحسن مدائنی گفت گفت معاویه روزی بعقل  
 بن ابیطالب هل من حاکمة فاقضیتها لک قال نعم  
 بن ابیطالب ایامت از حاجتی که پس جاری کنم او را برایتو گفت آری  
 جاریه عرضت علی و الی صحابه ان یتبعوها لایا  
 کترکی عرض کردند بر من و الی ماکان او آمد بفرستند او را مکر بحیل  
 یعنی العافاجیب معاویه ان یمازجه فقال وما تصنع  
 بزوار پس قبول کرد معاویه ایله یمازجه پس گفت و چه کردی  
 جاریه فتمنها ربیع الفاروانت اعمی لخری بخاریه  
 کترکی بر قیمت او چهل هزار نمود و نوع سستی که جاری کنی که گفته

فتمنها



علی بن الحسین انتمی کلامه درین عبارت بود که در آن حدین شیعه گویند از سیما  
 صریح دلالت بر آنست که محمد بن الحنفیه از معتقد خود بر گشته بود و نیز قاضی از  
 ابوالموئید حماد زمی که زیدیه است نقل میکند که مختار سر تالی امرای شام را با فتح  
 نام و سی هزار دیار نزد محمد بن الحنفیه فرستادند بخدمت امام زین العابدین  
 و او بشکارت این بویست دو رکعت نماز گذارده امر کرد تا رؤس شامیان را  
 سیاه بپزند و این زبیر او را زین نافع آمده فرمود که ما آنها را دفن گشته انتمی کلام  
 حالا عقیده مختار اطهر من الشمس معلوم شد که او معتقد امامت محمد بن علی بود مبارک  
 هیچ خمونی و تزیی از او نیست تا بدل معتقد امامت حضرت سجاد باشد بنابراین  
 ضرورت تقیه بظاهر محمد بن علی را امام گوید حال کلام دیگر از قاضی نور احمد باید  
 شنید و در غایب باید فهمید قاضی نور احمد در احوال مختار از علامه علی نقل میکند  
 که در حسن عقیده او تصور انحنی نیست بنایه الامر چون بعضی از اعمال او امر  
 دانسته اند او را اندم چشم تناول نموده حضرت امام مجتهد باقر این معنی اطلاع  
 یافته شیعه را از نقوض مختار منع نمود که او گشته کان ما گشته و مبلغان ما و  
 در نجی عاقل را غرور و کار است معلوم شد که انکار امامت امام وقت بود بوجب تقی  
 در حق شخص نمیشود بلکه محبت فاندان رسولی را ملاخط باید کرد و جهاد اعدا رسد

الأرض ودفع الثمن اليه فبلغ ذلك الحسد عليه السلام

*بنينا وداود سمعت طرف ابو لي ريدان حنين على سلام ما*

فكتب الى معوية اما بعد ذلك فانك اعترت خلا

*من نزلت طرف معاوية انما بعد بين الحق تو اعترت لفظ*

من بني هاشم وانتم منه ارضها لا يملكها فاقبض

*از بني هاشم بين مع كروي تواند وز من را كه تا يك است بين كيزر*

من الغلام ما دفعتم اليه واراد والينا ارضنا فبعث

*روان لفظ از جرگه داوي طرف او در بين طرف از من را بين و ستاد*

معوية الى مسلم فاخبر بذلك وقرء عليه كتاب الحسين

*معوية بظرف مسلم بين خبر داود و را بين در خانه را او كتاب حضرت الحسين*

وقال ارد مال علينا وخذ ارضك فانك بعثت ما لا

*و گفت كه او كن مال من و بگرزين من من بين حق تو تر و حقى كه من*

تملك فقال مسلم اما دون ان ارضي اسك بالسيف

*يا كى داوي بگفت مسلم اكنن فرست كه بزيم سرترا بشمير*

خلافاً لمسلمي معوية ضحكاً اضرب لجليله وقال اني

*خلاف مسلم داوي معوية ضحك و فرودت ماي خود را با داوي و گفت تا بفرود*



ففيها خمسون درهما قال رجوان اطارها قد اذلت

*سقت او بنجاه هزار درهم گفت عقل امده و درم و علی کرم او را پس بر او بود*

علاما اذا اغضبتة يقرب عنقك بالسيف

*عقل برگاه و غضب بر او را ترس که کند کون تران بشنید*

فضحى و معاويه و قال ما رضاك يا ابا يزيد و اهل بيتك

*پس خندید معاویه و گفت نشی راضی تو یا ابا یزید و حکم داد که بقیعت بریزد*

له الحاربه التي اولادنا مسلمنا رحمة الله فلهما

*برای ارجویه آن طایفه که پیش از او حضرت مسلم رحمت کند از اجداد او که کاه بود*

انت علي المسلم ثمانى عشر سنة و قد مات عقيل ابنا

*آدم بر مسلم نهده هزار درهم و تحقیق کرده بود عقل بر او*

قال لمعاويه يا امير المؤمنين كان ان لي ارضا بمكان

*گفت برای معاویه ای امیر المؤمنین محقق را می نمی زینت بیگانه*

كرا من المدينة و ان اعطيت لها مائة الف و قد حبت

*فدان از مدینه و تحقیق من می گفتم برای او که درم و تحقیق دیت می دانم*

ان ابيعك اياها فادفع الي ثمنها فامر معاويه ببعض

*بسیار گفتم توانی را پس برده خردن قیمت او پس حکم کرد معاویه از من*

فقال فيما يقول ايها الناس لا تكروها اهامة معاوية

*پس گفت در چه كسب گفت اي كسان اينان اين نكرانت امارت مومرا*

وانت لا لو فقد تمموا لقد رايتم الرؤس ترو عن الكلد

*من زود كرتوم پي حقيقتي تمام شد امارت برانكه كمن من تمام شادار سرائي ترو زوك*

بعقل كل خطا مصنف ابو بوزن الي شبيه نقل حاشية عن رجل

*ميفل كما كسطل مصنف ابو بوزن الي شبيه از مرد كيه*

شبهه صغين قال يا ليت عليا خرج ونعصر تلك

*حاضر بود صغين گفت وديم على را كه مي براد در بعضي ازين*

اللي في نظر ال اهل الشام فقال اللهم اعقرهم

*شبهه پس سيد طرف الشام پس گفت اي زود كارت مفعولت كارت*

والله اعلم مصنفان الي شبيه تمن بازر سر سخن دور اقاميم و تقر بيا

*در ساي او كلام را در عمل ديگر در اويم اصل مطلب است كه كيسانيه باين در ابل و شوا*

قابل بشوند بر جوع محمد بن الحنفية از دعوى امارت و الله اعلم حقيقت الحال و فرقه

*كيسانيه از محمد بن علي خازق و كرامات خارج ارضه قياس عقل روايت كند و مشواتر*

انكارند و گويند كه بعد از او پسر او بود پس بنفش او امام شد و بعد از او بنام با هم



هذا والله كلام قال له لي ابو الحسين اتبعته له املك

*این و الله کلام است که گفته بود برای من پدر تو و منی بقیعت کوم بر اینها مازنی*  
ثم كتبت الى الحسين اني قد رددت اليكم ارضكم

*ما زبنت طرف حسن محسن من محسن اذ كرم طوفان زین سما*  
وسو عت مسلما ما اخذ فقال الحسين عليه السلام

*وصاف كرم سلم را آنکه که گرفته است بن زین حسن علیه السلام*

ايتهم بال الى سيفيان الا كرم ما شرح مجمع البلاحة

*آید شما ایال ابی سفیان مگر به بخش سبج سبج اللات*

لا بن ابی الحلید نقل شیخ حدثنا ابواسامة

*رای ابن ابی الحدید گفت ملا ابی اسامه*

عن محمد بن الشیبی عن الحارث قال لما رجع علی

*از محمد از شیبی از حارث گفت برگاه که رجوع کرد علی*

من الصفین علم انه لا املك ابدا فتكم بانسبها كان

*از صفین دانست تحقیق نه مانگم از اینه گاهی بکلام خود شنید که مانگم*

لا يتكلم بها وحدثنا حديث كان لا يتكلم بها

*کلام نکردن بود با او و من نکند سخن نه بود که نکند سخنان با او*





اختلاف دارند چنانچه در باب اول گذشت در مدینه گویند که بعد از امام حسین زید  
 بن علی بن حسین امام شد و با امت علی بن حسین قایل نشود زیرا که خروج زید از ایما  
 شرط امامت است و سکوت و تقیه منافی آن در روایت کنند که زید بن علی عن امیه  
 عن جدّه عن امیر المؤمنین بصدق و شایسته است در مقدمه امامت خود نقل میکرد و در  
 بعضی آن روایات دعوی توأتر نمایند و زید بن علی جمیع معتقدات امامیه است که بود  
 چنانچه زیدیه و امامیه بر دو این انکار را در روایت کرده اند و قبل سبق نقله  
 عن الکلبی و قصه هشتم **بن الحکم** و تحقیق سابق نقل او  
**از کلینی در قصه هشتم بن الحکم** و با تقریر امام باقر  
 مهدی سرود و وحی لایمیت اعتقاد کنند و ما و سید در حق امام جعفر صادق چنین  
 اعتقاد دارند بعضی صحیح متواتر از جناب درین باب روایت کنند  
 و هو قوله علیه السلام لا تصدقوا فان صدقوا صدقوا  
 و روایت قول او علیه السلام اگر چه بنده شما را تبرئه  
**بر شما ازین جمل** پس نه تصدق کنید صاحب  
 المستنیر و مهدی و ما از اسما علیه در حق امام علی بن جعفر صادق نقل حضرت  
 و روایت

بن علی و نقضت له جماعة من ارباب الدولة و نقضت

*بن علی و نقضت که در میان او جماعتی از ارباب دولت و نقضت که در*

لجعفر خاتم النفس ذاك الخلق و اخل و اخذ الميراث و بعض

*بن علی جعفر خاتم نفس تا این صل و باطل و گرفت مراثت صورتها*

علی مل و اخل بن خرم *تن* بدلیل آنکه میراث امام حسن عسکری جعفر بن علی بود

*علی* و این با جماعت ثابت است و اگر او را ولد میبود میراث او جعفر فرزند و بعضی

گویند که امام حسن عسکری را ولد بود صغیر که در حیات پدر مرده

و روی الکلبی عن زرارة بن اعین عن ابو عبد الله

*و روی که الکلبی از زرارة بن اعین از ابی عبد الله*

عليه السلام انه قال لا بد للعلماء من غيبة قلت

*عبد السلام گفت که نیست گفت مقهور برای عقلی از غیبت من گفت من*

وله قال خيف قلت و مكيان ف اوجي بيده الي وطنه

*و برای چه گفت که ترسم بگفتم من برای چه می ترسم پس ایضا که در دست خود طرف کشم او*

بعضی آنرا عشرت یعنی این استعارت چنان فهمیده اند که مردم را در ولادت

او تنگ خواهد بود و بعضی نخواهند گفت که در محل ساقی باشد و بعضی خواهند گفت که علم



ثم مات الحسن العسكري من غير عقب فافترقوا

*ما مر من حسن عسکری از غیر عقب این عمارت که منجاری*

ونبت جمهورهم علوانه ولله الحسن ابن الخفاه

*و نامتند کرده ایشان بر کفشان تو را نشد برای حسن فرزند تو*

وقيل بل ولله بعد موته من جارية له اسمها صقيل

*و گفته شد مگر نولد شد برای او بعد موته او از کنیز برای او نام اوست صقیل*

وهو لا شهره قال بعضهم بل من جارية له اسمها زجس

*او شهره ترست و گفته بعضی از آن مگر از جاریه برای او اسم اوست زجس*

وقال بعض بل من جارية له اسمها سوسن ولا ظمهر

*و گفته بعضی از آن مگر از جاریه برای او اسم اوست سوسن و ظاهر ترست*

عندهم ان اسمها صقيل لان صقيل هاه اذعت لطل

*تو را نولد او ای که اسم او صقیل است بر از تحقیق صقیل این انانست در*

بعدهم الحسن بن علي سميدها فوقه ميراثه

*بعد موته حسن بن علی سردار او پس نامه میراث او*

لذلك السبع سنين ونازعها في ذلك اخوها جعفر

*بر آن هفت سال و گرفتند او را در آن برادر او جعفر*

تمام شد در شهر شریفیاب بمقتضای امر شاهنوا صاحب و قلم دام اقباله

نواب قطب الدوله در روز دوشنبه

تاریخ پنج حاکم الاولیاء

کتاب

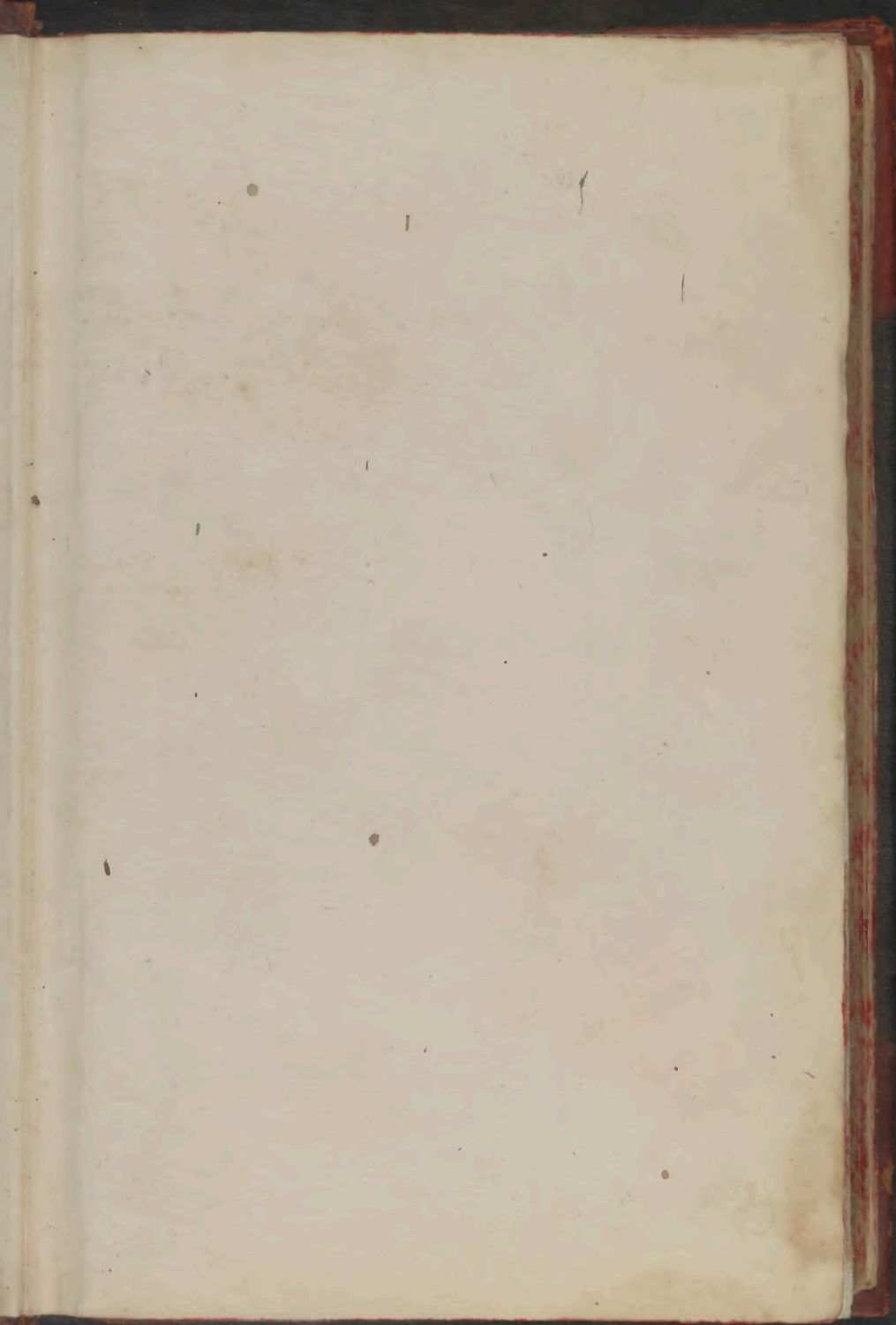


نبود لکن بر عاقل پوشیده نیست که اشارت امام بسبب خود در جواب ما بنیاف ازین  
 معنی صریح ایا بسبب ذریه که بسبب را خوف نمیبانند و اگر خوف باشند ما من اختلاف  
 مردم وضع میشود با جمله مقصود از بیان اختلاف فرق ایشان و ادعای آنها از هر یک  
 بر فرعونات خود استدلال بر کذب و اقرار ایشانست از خبر یک فرقه  
 هم متواتر میشود که از این اختلاف نمی آید حصه صاحب محمد بن خنیفه را با امام زین العابدین  
 منازعت نیست در وقت حکیم حجر اسود نیز رسید فریادین علی را امام باقر  
 و جعفر بن علی را امام محمد مهدی که اهل البیت ادوی بما فیک  
 از زمین جا عاقل را باید که بکین **ابیت دریافت همه کرده بان چه کرده است**  
 جمیع فرق ایشان بی برودند و آنکه اینهمه اقرارت این فرقه است که مصلحت  
 وقت حوزة امامی را بزعیم خود مقرر میکردند و بسوی آن دعوت می نمودند  
 تا ما بن وسیله حسن فزنده و نیاز و فتوح از ما یغان خود بنام امام موعوم  
 خود تسبیحند و تعمیر نمایند و تا خنطن ایشان او اهل حوزة ابید بسلی تقلید  
 نمودند و در وسط خلالت افتاده اند **الفی الفی الیاء هم ضالمین**  
**فصیر علی آثارهم یومعون**  
**سپه روان بر آزار خود را خودی**  
 تمام شده ترنرف

2015 481 726







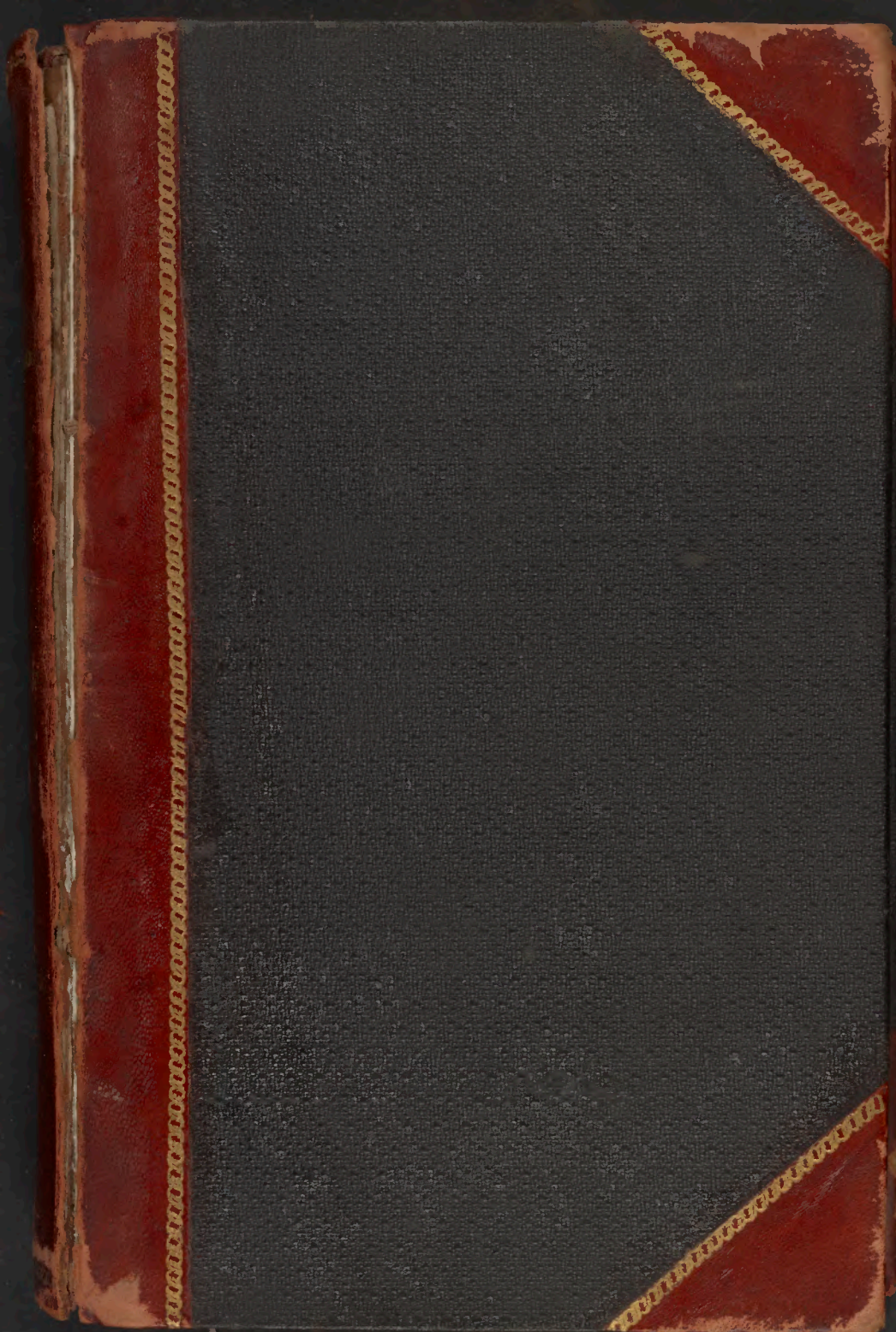


~~Ret~~

Tofa isna asharya

by Nawab Ghis Abdul Aziz  
of Delhi.

Nawab Kirtuddin who was  
great friend of Bahadur Shah, returned  
this copy to the museum.







كتاب خفية

~~كتاب~~

س

~~كتاب~~

الهدية

٥٥



268

Library of Congress



2015

481726

0 043 457 057 8



LC ACQUISITIONS

M9



x-rite ColorChecker® Color Rendition Chart

inches 4 3 2 1 0 1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 centimeters

1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11 (A)	12	13	14	15	16 (M)	17	18 (B)	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30			
L*	39.12	65.43	49.87	44.26	55.56	70.82	63.51	39.92	52.24	97.06	92.02	87.34	82.14	72.06	62.15	49.25	38.62	28.86	16.19	8.29	3.44	31.41	72.46	72.95	29.37	54.91	43.96	82.74	52.79	50.87		
a*	13.24	18.11	-4.34	-13.80	9.82	-33.43	34.26	11.81	48.55	-0.40	-0.60	-0.75	-1.06	-1.19	-1.07	-0.16	-0.16	0.54	-0.05	-0.81	-0.23	20.98	-24.45	16.83	13.06	-38.91	52.00	3.45	50.88	-27.17		
b*	15.07	18.72	-22.29	22.85	-24.49	-0.35	59.60	-46.07	18.51	1.13	0.23	0.21	0.43	0.28	0.19	0.01	-0.04	0.60	0.73	0.19	0.49	-19.43	55.93	68.80	-49.49	30.77	30.01	81.29	-12.72	-28.46		
Density						0.04	0.09	0.15	0.22	0.36	0.51	Golden Thread					0.75	0.98	1.24	1.67	2.04	2.42										

D50 Illuminant, 2 degree observer

Colors by Munsell Color Services Lab

Don Williams